

۱۱۸۹۶



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۰۲۶۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب عبار مرصع

مؤلف

مترجم

۱۴۹۵۹

شماره قفسه

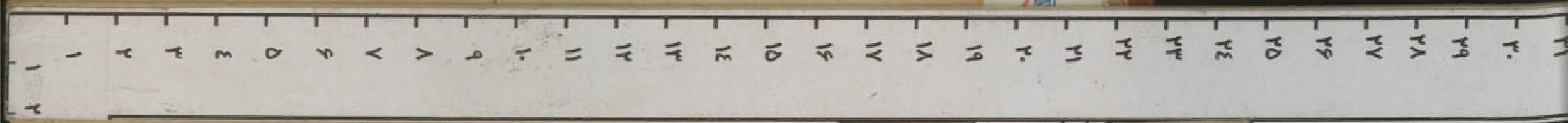
۲۹



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۴

۸





کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۱۸۹۶





فصل  
چون جمعی از نویسندگان  
از در ده لغت زبان فارسی  
در این کتاب  
میدانجامد  
از طرف  
مؤلف  
در این کتاب  
نویسندگان  
نویسندگان



۱۴۹۵۶  
۹۰۴۶۰

۱۱۸۹۹







که بنیاید انچه معلوم میگردد بر دیم شماع فضیلت کنیم بر دیم ایمان تازه کنیم  
 فواید را از ایمان حاصل شود کارتان را بر این فایده است اما آن جماع که الله  
 عز و جل از خانه بیرون فرایند تا سر کعبه میروند کعبه انچه گشته از  
 از راه بیرون میروند تا میسرند سر کعبه میروند کعبه انچه گشته از آن لفظ  
 بهین طریقه میروند تا انچه میسرند فرایند انچه یک نفر هر در درو  
 میکنند و کاش میگویند و میروند تا کعبه با آنها سخن میگویند و با هم میگویند  
 سخن از این سخن را در صاحب دلانست و آنها میگویند از خانه بیرون آمده اند  
 تصور کرده اند غم کرده اند چنانچه گفته اند و از این طلب فضیلت معلوم  
 کرده اند و در سخن با آنهاست و هم مراد آنها میگویند آنها هم چنان بر این فایده  
 اند باید میگویند که آن فایده مطلب که در نظر دارند حاصل شود و الله با همه  
 در جنت هم کشید و جمع هم کشید و کشید و کشید و کشید و کشید و کشید  
 بایکدی حرف زد و بدو را گفتا گفت و صد نفر چه صد نفر  
 پس آله الله حال که بر خود خشنود که از قبله و بر این فایده که کعبه کشید که آن  
 فایده هم بر این صاحب شمع معلوم است و هر کار را بر این فایده و این لفظ  
 بر

۱۸۹۶  
 کتابخانه

هزار هر کار که باشد که لفظ کلام را بشنود آخر کلام را بشنود فایده بر  
 نوع صد سخن است یا آخر کلام را بشنود اول کلام را بشنود فایده بر  
 نوع صد سخن است پس همچنین با اینکه لفظ کلام را که بشنود آخرش را  
 اگر بشنود کلام را که بشنود کلام را که بشنود کلام را که بشنود کلام را که بشنود  
 کلام را که بشنود کلام را که بشنود کلام را که بشنود کلام را که بشنود  
 و آن حرفها را که بشنود کلام را که بشنود کلام را که بشنود کلام را که بشنود  
 بیرون میروند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 چنانچه در کتب معتبره در درس بعضی از معطله در کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
 رفته بعضی گفته بعضی گفته بعضی گفته بعضی گفته بعضی گفته بعضی گفته  
 است بعد از آن برابر او عذر بنیست و بنیست و بنیست و بنیست و بنیست و بنیست  
 نمی پرسیدند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 الدین عربی صوفی شریک میگویند و الله با همه در درس گفته ام محرم الدین  
 میگویند و این قدرش را شنیده و باقیش را که کلام محرم الدین باشد شنیده چون



سرسخی را نشیند نه سخن را نشیند خدایش رسد نه فسخه است  
 تا خوشتر باشد امر شو پس از دیات بانظر که و داج بنوعی میرود  
 و اج میکنند و سخن نشین میکنند و دارند در دست سبک و تسبیح میکنند  
 نیز را هم بداند و خوشتر باشد اگر کند خبر که امروز او ربط بفر داند نشیند  
 بلکه لقصی باغ سخن هم مرتبط است اگر چه ده روز حرف زدن مستعد است  
 سر سبک گاه است بگذرد روز ده روز در آن حرف بزند و سرسخی باغ سخن نشیند  
 بعضی تقدیر میکنند بهانی ترش را امر اندیش و لغز اندیش و ترش و  
 نیامده از بهانی ترش را امر اندیش را هم مرتبط ترشند یک خبر که در یک  
 یاد میکنند از این جهت است نباید اسکندرب لکه جز است و اعتقاد  
 میکنند آن که و داج و غیره نیز از آن سخن دان و ترش بکاف خبر که  
 و نه لقصی نشیند و سخن و سرش و سبک و سبک و سبک و سبک و سبک  
 و آن نیز ترش پس ان الله نه است حیات را بکنید اول سخن و داج  
 و هم را بنوعی و نیز را هم غرض کنی شهید الله خدا کواه است میدان که است  
 میگویم خفشی کراه است که انبر که میگویم نه از این باب است که حواسه شام

این سخن

مجتبی بنوعی بر سر سبک از این جهت هم مجتبی بنوعی و صدق ندارد و گفتار  
 که ادم کارهای صحت بکنند بر آن که فایده ندارد و گفتار اینطور خواهد شنید که این  
 کلام را بر این گفتیم هر روز جمع بنوعی خبر بر این است که اگر بنشیند سخن و  
 بنشیند سخن و امید شنید پس یا از سخن بگذرد و هر روز بنشیند یا اگر بنشیند  
 مطلب را بفهمد حقیقت است تا بنشیند از لقصی تا آخر سخن هم آگوش  
 و سپید و لقصی و اسخو منوجه بنشیند لکه نور و لقصی بکنید بکنید  
 مطلق بنوعی و هم میگویم باز بر دیر ترش و باز مطلق بنوعی که هم میگویم  
 باز بر دیر ترش و مطلق بنوعی که هم میگویم با یک قدرش و لقصی  
 بدید یک قدرش را گوش ندهید و بنشیند خبر بنوعی نشیند  
 و حال است علم است اینها حکایت است اینها باید تمام دل خف منوجه بنشیند  
 لقصی خبر بر دیر ترش که اگر حواسها جمع بنشیند چون مجتبی و است و سبک  
 هم لقصی و راغش و لقصی و لقصی و لقصی و لقصی و لقصی و لقصی و لقصی  
 لکن باندک غش ترش و اسها پر است و بنشیند و لقصی و لقصی و لقصی و لقصی  
 در دست فقه و دان فقه و غش است پس اول الفیه فارسیه و لقصی و لقصی و لقصی و لقصی

بر آن

کتابخانه

۱۱۸۹۶



شاعران گنیم پس از این که بدانند که این کلام خداست این کلام خانی  
 شاست کلام خداست بر محمد بن عبد الله فام النین منو الله الله  
 علیه نازل شده و ما مر لکم بر شما بخواند و شما ما می بیند که با این کلام  
 تخلف از این فرمان بجا بود نور زید باز برین فرمان است و نمیزد  
 به غنائی که با یکدیگر این فرمان را قیدند از این خبر می رسد  
 این حجت و قیقه که این حرف را زده که فرمودند از این حرف را زده  
 نماند و هیچ طریقی در این کلام خبر می قبول ندارم نه خبر چنین  
 هر وقت که خبرش می رسد بجا کم محضتها می فرستد نور می رسد  
 می کنند همچین خیال کنند کیست که به غنائی به کلام خدا و علم غیب  
 خدا اگر در روز بر سر راه می رود و در کار او رسد انبیا را غیب  
 دارد و کلام خدا به از به نیست بلکه کن ابدین به نیست بلکه از  
 به نیست معصم بر این به نیست بلکه فرستاده اند و فرمان نمیزد در  
 فرمان خزانده میوه غنائی با نر کند مسئله با نر بلکه و با نر مسئله میوه  
 کند افرینندگان از خدا هستند شایسته آنطور که کار را می کند

میکنند

۱۱۸۹۶

میکنند اینها حکم خداست و بفان خداست این کلام به که از دست حق بر بعضی  
 دارد در این کلام است که خدا را در آورده بودم نوی بعضی الظالمین بعضی  
 اینها بلایست خداوند عالم نازل می کند بخت است رسد اگر کسی بتوجه خود  
 بلکه خدا زده با هر چه خواسته بخت است رسد اگر مال تو تلف شود این خدا  
 نخواسته خدا خواسته با هر چه خواسته و با هر که خواسته بانی با این قعد  
 جمیع این معصیتها را در دنیا ببرد می رسد جمیع از به غنائی به فرمان  
 خداوند عالم هر حجت نه الا اینکه مردم را چنان غفلت را به هیچ غفلت  
 با نر کند اگر بگوید با نر برسد هیچ غفلت ندارند که بغفلت این را بکنند  
 این بار از کی خرد و معالجه این خبر است و قرآن را حکم جبر می رسد  
 باید پس حکم استغاثه کونه پس فراموشی خبر است نه پس فکر اینها  
 بدر و میجو پس حکم باید استغاثه کوا که از بر نصیر تو گذشت حکم می کنند  
 دیگر تر از این کلام مردم انقدر جادند پس فراموشی استغاثه می کنند و  
 فایده نخواهد بخشید پس این فرمان خداوند عالم است حجت نه و دانی با نر  
 شایسته میوه واجب است بر این استغاثه با نر آیه عمل کف میوه

فراموشی استغاثه  
 بشر  
 ح



این آیه همیشه شنیده است بر تمام رزقها از آنکه اگر کسی غرض  
 بر باشد دیدن شیعیان باید تمام مرخص شود و فرمان خدا و حکم خدا  
 بشود و بخضایان عمل کند و غم نکند و نازند و این بخضایان عمل کند  
 معنی آنست که آیه اینست که خداوند عالم بیغیر و بیخلق نکرده و بی و انس  
 ما خلق این و انس الله بعد از غیر من حی و انس را بر اینجهای  
 و بر اینجه فایده نیافریدیم مگر از اینجه که عبادت کنند و عبادت  
 عبادت و آفریده اند یعنی چه او عظیم است و نیافریده اند از کارهای  
 که در عبادت ندارد و شامل بر عبادت و آفریده اند از آنچه میگویند  
 بندگی باشد شامل بر اینجه که آفریده اند و شامل بر اینجه که آفریده  
 اند از اینجه که آفریده اند و شامل بر اینجه که آفریده اند و شامل  
 آفریده اند که هر چه آقا بگوید از اینجه که آفریده اند و اگر گفت بر در  
 کنی بر و اگر گفت بر خیز کنی بر و اگر گفت بنای کنی بر و اگر گفت  
 رو و از پیش خود و بهواد و هر کسی خود اگر کار کند معنی آنست که اعتقاد  
 که خدا را بر اینجه کار آفریده و فرموده ایم حالا خدا در قرآن میفرماید

مغنی

۱۱۸۹۹  
 کتابخانه

فرقی کف من و انس را بر اینجه که عبادت کنند و عبادت  
 کنند و اما از اینجه که رزق من از اینجه که نیخواهم رزق غیر من  
 را نیافریدم که این رزق جمع کنند بر اینجه که دیگر رزق را بخواهم  
 منب خف من بخورد و بلکه جمع کنند بهیچیکان منب خف من را نیافرید  
 ام بر اینجه که رزق بهیچیکان بهیچیکان رزق بخورد بهیچیکان رزق خف  
 و یکدیگر نیستند و شامل بر اینجه که رزق بهیچیکان بهیچیکان رزق خف  
 چه اینجه که غیر من است و اینجه که غیر من است و اینجه که غیر من است  
 و اما اینجه که رزق من از اینجه که رزق من از اینجه که رزق من از اینجه  
 بیاید بر اینجه که امرایا در اینجه که بیاید بر اینجه که بیاید بر اینجه  
 و اینجه که رزق من شامل بر اینجه که رزق من شامل بر اینجه که رزق من  
 قسم کنند با اینجه که اینجه که رزق من شامل بر اینجه که رزق من شامل  
 یعنی که نصیب من از اینجه که واجهم الله و الله و الله و الله و الله و الله  
 لذ اینجه که اینجه که اینجه که رزق من شامل بر اینجه که رزق من شامل  
 باشند و در اینجه که اینجه که رزق من شامل بر اینجه که رزق من شامل



و ما لريد ان يطعمون بهد كبر مخففه ام رزق بد ندينها هم بر رزق  
 روز رزق فریده ام بخوراهم هم كه مخ اطعام كنند بخور و خورم بخوراهم خور  
 بد ندي بخور از بر خور هم بخوراهم پس شام را بر رزق و ان فریده خور  
 است از شام و چگونه خورند و شام را از عدم بوجوه آورده پس شام  
 را كه از عدم بوجوه آورده حرکات شماراهم او از عدم بوجوه آورده  
 و خورند كارگاه شام را هم خلق ميكنند چنانكه لينه رزق و رزق خور داده  
 الله خلقكم و ما تعلمون يعرض خدا شام را خلق ميكنند و عدها را شام را خلق  
 ميكنند پس كارگاه شام را كه او آورده ديگر شام رزق بده خواهد داد  
 ديگر شام چه ميولند اعانت كنند خدا را و يا ركنند خدا را چه ميولند  
 بكنند كارگاه شام را او است پس نمي توانيم رزق بدهيم به بندگان نمي توانيم  
 اطعام كنيم خور خدا را و ما لور بارين هم نيا فریده اند بعد نمي توانيم  
 دليل در كان هم مراد و ان الله هو الرزاق ذو القوه المتين  
 خداوند عالم او است رزاق خلدق نه شام را بر رزق دادني  
 افریده شام را بر رزق اقبين نيا فریده خدا خور رزق است ذو القوه

المتين

ذو القوه المتين و خداوند عالم او است صاحب قوه او است صاحب قوت  
 خداوند عالم حكيم است امر خدا و هم حاجت ندارد و بايسته شام را يا بر  
 كنند و اصلاح امور او را كنند شام او را اطعام كنند با بندگان او را  
 روز رزق و ميدي بنديان طور ديگر معير كردن ان بندي كه در زبان عرب رزق  
 بمعرفان چيز نمي رزق انچيز و كسر كسي نمي ميديد از رزق ميكنند  
 مراجع شد حيره شد اجريه كه بطور استمرار بغير رزق است  
 و اما اينكه كارگاه شام را بد نديان اطعام است و ما لريد ان يطعمون  
 و بخوراهم كه انها نمي اطعام كنند ان فقير كه مبادي خور را بد نديان  
 اطعام است اما انچه بطور استمرار بغير رزق است حاله بنديان  
 به بطور معير كه مبادي خور از بندگان خور حيره و مراجع بخوراهم  
 در عرض ما بخور بد نديان و ان را بر اطعام و تصدق دادن بخور  
 خلق نفعه له بخور اطعام كنند بخور تصدق بد نديان الله هو الرزاق  
 ذو القوه المتين او است رزاق و او است صاحب قوه او است صاحب  
 قوت و بنديان است خداوند عالم حكيم است امر خداوند عالم است لين

۱۱۸۹۶











را که آن بکر دان زین که زن اوست خدا را از بهر چه او آفریده هر چه  
 از بهر چه محو خلق شده و از باطن طبعش خلق شده چنان  
 هر محو که از فضا طبعش مراد خلق آفریده شده پس جمیع او مراد است  
 پس بر این بدو خواه مراد خلق حرکت کند اگر یک حرکت اگر چه پوشیده  
 باشد بهر خلق و بدو خواه خلق کفشی پوشیده او عار نشود و کفشی  
 در نفس منم آله افرجه نه فذلک شجره جهنم پس در آن وقت او عار نیست  
 اقا خلق که بر او عار نشود کفشی است و از او آفت که بهر چه یک  
 فریده نشده بنده آن است که فضا طبعش او خلق آفریده شده پس فضا  
 معنی شده را معنی بندگی را حاله عرض میکنم که خداوند عالم جلالش نه بنوعی  
 فرغ خلق کرد و جمیع او را بر این بندگی که مرا کتبات خود را بر خلق  
 را از خود هوای نیافریده ام این باید مطیع و نفاذ من باشند و بر این  
 حرکت کنند و با مردن من جاری شوند پس بدان قدر خلق اسأل الله  
 و این ملک و یک امر از امور دیگر حرکت بکند بهر چه بدو خواه  
 حرکت کند در اوقاف او عار نشود کفشی در اوقاف او عار خدای که حرکت

الله خدای

الله خدای از او خدا مطیع که نیست خدا بر این خلق و کفشی بندگی  
 ما لوار خداوند عالم از مبداء سبحان که محمد عبد الله صدوق الله و سلم علیه  
 منکر این که او بهر چه بندگی نیستند آن کفشی است در السموات و الارض و الله  
 الرحمن عبد القدوس و عده هم خداوند عالم است خداوند و دیگر جمیع  
 مردم و دیگر جمیع پست بنده باشند اینها که نافع افکار بر سر محمد صلی الله علیه  
 و آله خداوند که از ده و فرموده تا که الترتیل الفرقان عابدی بکون  
 لعالمین تنیرا بغیر سبک انداخته ای که نازل که خوان را بر بنده خود محمد  
 بنده خدای است و از این جهت میگوید استمدان محمد عابدی که محمد بنده خدای  
 و عبودیت او را سبک است نیز هر اینه شکر بخدا بر حق و بر او بر میخیزد از  
 تو محمد عبد الله صلی الله علیه و آله و آله که چه بر سر این بر این بنده خدای  
 اگر کسی در حضور رسول الله بگوید ترانو و تو مراد است اگر چنین گویند  
 با او شرمنده و شرف از آن میفهمد و الله با این انحراف وضع کند با مراد  
 خلق مسلم شود که از بهر چه بنده شایسته ام و بهر چه بنده هم را بر خلق بنده ام  
 بنده محکوت کند منبر بر این است که حاضر بر کتبش پس آویند این بر محمد







و ما هم بضایع من عند الله باذن الله و متولذ در ملک خدا نفع بخیر رسد  
 یا ضرر بخیر رسد و که متولذ در ملک خدا حرکت کند پس آنها بگویند  
 میدهند اعمال را با این و با آن و این چیز را با آن چیز عوض کرده و فرستاده  
 پس چنین بگویند عین غرر کرده بکمان خشک و غلظت که غلظت که غلظت که غلظت  
 فضا را فضا بدست میگیرند و امر مشیت که مشیت با نبرد کوار عالم شد  
 میگویند عاقل و کلا خیل و الله تعالی است اگر بگوید فضا کرم کوچ  
 کس نمیرسد باذن خدا یا باذن خدا اگر بگوید عاقل طایب تمام  
 تفسیر دادند الفقد میرسد باذن خدا یا باذن خدا اگر بگوید فضا کرم کوچ  
 کرم خوف باذن خدا یا باذن خدا اگر بگوید فضا کرم کوچ  
 میرسد باذن خدا یا باذن خدا اگر بگوید فضا کرم کوچ  
 نمیکرد باذن خدا اگر بگوید فضا کرم کوچ  
 رسید باذن خدا یا باذن خدا اگر بگوید فضا کرم کوچ  
 برستید باذن خدا یا باذن خدا اگر بگوید فضا کرم کوچ  
 فضا را نشسته باطلع میسر دارد که فضا را نشسته باطلع میسر دارد که

همان که

۱۱۵۹۱

همان که فضا را با قوت برشته تم قطع کند چاقو دستم را برید نظیرت  
 نمیکرد چاقو دستم را برید نمیکرد خدا باذن خدا او در چاقو نمیکرد باذن خدا اگر  
 از بر سحر فضا بگوید چاقو باذن خدا برید باذن خدا چاقو چاقو  
 بعد در ملک خدا که بنده خدا برود در ملک خدا که از چاقو بشود که از چاقو  
 حرکت کند بدو مشیت خدا او داده خدا قدر و قدر خدا پس خدا  
 عالم از اینها ضعیف است در ملک او غیر او هم متولذ کند در همه عالم  
 هست دیگر حاجت نکراد هر عفت هر عفت نمیشد اگر بگوید چاقو  
 خدا متولذ نبرد چاقو متولذ معلوم است همان تا آخر است که عرض کنم  
 نظرات بر قرب او نشینند فضا میرسد المومنین و او در دست برود  
 بر سر مطلب مطلب نیز که از ذات محمد عبد الله مع عبد الله نشناختی  
 جمیع همه بند که از برابر خدا در عالم معبود است معبود  
 چه معبود انحراف که بنده کانا رسم بنده که را نشسته باطلع میسر دارد  
 هر کس که بنده کانا رسم بند که از برابر او بعد او در دست برود  
 قرار داده از در دست باب چه بگویم مثل کاه تو عبد با شری در انحراف



خورسم بند که بعد نیاید رسم بند که بر برای او معبود کند  
 و اگر رسم بند که را بعد او در برای او معبود تواند اگر رسم بند که را بعد  
 نیاید در این نوع عابدین او معبود و اگر رسم بند که را بعد او در نوع عابدین او  
 معبود در است اینک است که میگویم بهر آن خود مخلص باشد مخلص است  
 و این که بعد از عرض کعبه مندرگاه و جوب زد یکسری از آن عرب و تیره  
 ضارب میگویند و زبان عربی را از تنده میگویند اگر جوب زد و تیره ضارب  
 و تنده و آنی که جوب خورده بر زبان عربی او مضروب است و آنی که جوب  
 خورده شده و آنست که خورده توانست بخورزد و آنست که خورزد و آن  
 اگر و مطلق جوب نزده باشد ترا ضارب میگویند و او را مضروب میگویند  
 و او را زده شده میگویند چون میدانم چه میخواهم بگویم محفوم و لم یفعل  
 میگویم اگر تو تری تو ضارب نیستی و آنست که مضروب تو نیست و آنست که  
 خواه مقصر باشد و سعی کند خوردن باشد خواه مقصر نباشد و سعی کند  
 خوردن نباشد و آنست که سعی کند خوردن او را و تیره و آنست که  
 کند خورده نیست و آنست که زن و زنند و آنست که از سعی کند

بعد و آنست که کند خورده اگر چه در آنست که کند خورده چون او را تیره  
 این حال تیره شده و او را تیره شده است حال که آن الله در است در قلب خود تیره  
 و او را تیره میگویم هر کس معبود و آنست که تیره با و اب بند که نسبت با و آنست  
 که خواه سعی کند که باشد خواه سعی نبوده اما نظر کند در آنست که کند  
 چنانچه نسبت با و بطور بند که راه فرستد او دست بسید است و اب را بر او  
 او را در کفش پس بر او گذارد و یک نش بر او کرد و تیره او کرد و اب را و تیره  
 تیره این خدمات تو در کفش تیره و تیره تو تیره او را و تیره او  
 یعنی بند که نسبت با و تیره واقع او معبود تواند و تو عابد او خواه او تیره  
 اوقات باشد و تیره نباشد همیشه تو رسم بند که را نسبت با و ابی او در رسم  
 تیره را معبود میگویند و آنست که کند خورده و تیره میگویند هرگاه و آنست  
 اوقات و در یک خدمت او را تیره هر که حضور او نباشد و تو عابد تیره  
 او را تیره او معبود تیره است اگر چه او تیره است کن آن تیره  
 و تیره تیره او را اگر چه خدمت تیره معبود تیره تیره او را تیره  
 او آنست که کن محفوم تیره تیره تیره تیره او را تیره

۱۱۸۹۹



و نو که خدمت نشین باو بعد از ده ساله اقرار واقع نمیشد گفتند  
تو نیستی بخت لکن خدمت نشین گفت و آن اقرار دیگر تو خدمت نشین را بعد  
از ده ساله اقرار توانی اگر چه اقرار واقع توانی است که پول داده و تو بگو  
لکن او گفت تو نیستی و تو خادم او نیستی زیرا که خدمت برادر او گفت اگر نشین  
لا در دست فقیه بود در هر صورت عباد و عرض میکنم که حلالید و این

در این مجلس در این وقت بنی چکاه بگم بخوار و بیین چک  
بگفته و معلوم بگم نفس برینم عابد ما کتب اما لکن معبود ما شیطان  
ایا معبود ما و نیات ایا معبود ما خداست یا بتوات برینم معبود که  
کسی صاحب کنیم بیایم صاحب خفایا باشیم برینم اقامان  
کسی باید بندگی کنیم پس اگر معبود ما زید است چرا بتو برینم  
که عمر معبود ما است مگر در خانه ای زفته ایم هرگز خدمت برایش نگفته  
ایم اگر راستین را بیایم چاکه معبود ماست بگویم معبود ماست و در کجا  
و افعا معبود ما زید است بگویم زید است حلال برینم چکاه برینم بند  
خدا ایم یا بنده دنیا ایم گفت صبح که از خانه بیرون میرویم بنیم خیال

بهر

خیال بندگی برابر که داریم خدمت که را میخوانیم بنیم صبح که میرویم چه  
پس بنیم برینم معبود اینم خدای کس برابر که در اینم فکر کنیز نه در این  
و این تو میز و البته حالت تو منتظر معبود حال تو دیگر کون میگوید  
او عابد خدایم کس برابر که از خانه که بیرون میرویم حاکم نه بنیم  
او در خدمت که نام بنیم کرباط معبود خدمت و نه الله است و بعد از این  
و خدا معبود تو است و تو عابد او ای و اگر آنچه بنیم از بر اطلب و نیات  
و از بر ارضای طلب دنیا و از بر املوقات است و شیطان غیر شیطان  
خدمت برابر آنها میکنم معبود تو آنها هستند چه بیدار کن که معبود این  
زن این است پس برینم معبودان زنت زیرا که حرکات این  
و کتات این برضای زن این است و بتدبیر زن این است بر کس  
بده میدهند هر کس گفته بگویم خدمت او را برینم برینم  
او و دنیا را و از زن او میکند پس او عبد الله است چنین کس بند  
بر این زن خفایا که عبادت میکند شیطان را و بهشت لکن جمیع  
حرکات او از بر ارضای شیطان است جمیع آنچه میکند بوجه شیطان است



و اطاعت شیطان است ای باد مید بزر بار او را چه رو ب میکند و فرست  
 او بپنداده کرم و عظیم او که پس معبود شیطان است الم اعهد الیکم  
یا بنی ادم ان لا تعبدوا شیطانا انه کم عدد مبس و ان عبادیه فی هذا صراط  
 مستقیم در روز مستحق در روز تقدر در عالم زر خداوند از بندگان  
 خفیه مستحق گرفته که عبادت بخند شیطان سلا عبادت کند و خنجه  
 را عهد گرفته از بندگان خفیه کنی اینجا که لاد کار را بر عکس کرده ایم اگر  
 کسر در امر خفیه نپذیرد کند از اول عمر تا آخر عمر از روز تدبیر یک ان خالص  
 برافراشته یک ان برافراشته حرکت نموده یک قدم برایشال  
 فرمان بر نداشته فرمان خدا برده خفیه و است که از روزیکه قرم  
 بایند نیاید که در شیطان را پسر سینه و اولاد معبود خفیه قرار داد  
 چه فرق دارد با آنها یک بهای خفیه نام آنها سلاست که از روز معبود  
 خفیه قرار داد و آنها سلاست سلاست معبود خفیه قرار داد و کن  
 بر او اندک کفر نشکر کردند و عید خفیه برایت گفتند و دیگر بار و کا  
 و بار خفیه را در یاد کنند و چون کز نش عظیم و کرم برایت گفتند

نشد

شدند بت پرست و دشمن شدند و او را بر آنها و جمیع ممالک خود  
 برایشیطان و امثال فرمان او که نظر ایا نه بت پرست است اطاعت  
 شیطان ایا نه شرکست بخیر که است ان ابد او را عبادت کنند اگر چه  
 شیطان مستحق عبادت نباشد و نه بر او را که اگر چه خدا مستحق عبادت  
 بعد و کن بر او را بخرد پس اگر چه خفیه پیدا شود و بکنفر و معبود  
 خفیه قرار داد و بزرگ جمیع ان بندگان هم خوانند معبود آنها است  
 چون را او شتر تدبیر کنی که امروز شنید که کلمه کلمه از زمین کبریت  
 ای در صغیر و کبر اطاعت او را میکنند کبر و الله چنین بمنم که خفیه  
 شیطان را طور عبادت میکند جمیع مردم الدانیا و اولیا که بیکس  
 اطاعت خدا را طور میکند در خلوات و در اینجا که یا در مطهر  
 چنان از روی خلاص معصیت میکنیم و خلاص تر از ان نمیشود در خلوات  
 اطاعت میکنیم شیطان را در مجالس اطاعت میکنیم شیطان الله اینکه  
 هم بین و یا و طواف و نون را بر سرش نمیکند از بیم آنچه نشا میکنیم بر شیطان  
 بشود خدمت ما بر شیطان واقع میشود پس بخیر که خدمت شیطان

دادند  
 بن  
 م



هر کس که بگوید بر اجماع اصناف نوکران است پس بخدا اذعان دارد  
توب دارد و توبخانه دارد و معلوم است و قهر نیز بر شیطان نزدیک است  
شیطان میگوید قهر دارد و قهر بر شیطان که قهر خود بر شیطان میگوید  
و بکند اجماع اضاف بر او هستیم مگر اینکه خدا کند از دستم و کن  
جمیع صنوف غنی در انصاف جمیع آنها که هستند اطاعت میکنند شیطان  
را و قهر نیست بر شیطان کفش بر دزد کفش هر شیطان است و قهر نیست  
و قهر نیست بر شیطان خیار کند خیار شیطان است بر شیطان جمیع  
اصناف غنی را دارد و چنان غنی و در دوزخ که با او میگوید اذعان  
را با او شریک نمیکند نه در غلوت نه در غلوت نه در غلوت نه در غلوت  
بلکه اگر کسر در غلوت برود و خدمت آن عبد شیطان در غلوت باو  
نصیحت کند در جنس کن خدمت شیطان را کن از او بجز خدای میگوید  
ب لکن در صد قهر او بر هر چه میگوید تا او را از روزی پسین  
بر نهد از که چرا میگوید اطاعت شیطان را کن همش را اطاعت  
شیطان نمیکند از و کن اطاعت شیطان است طر شده نیز چنین دیا

و الف و نون که مردم از این اسم روگردانند کن اطاعت شیطان است  
که ای عتس را بکنند همین شیطان است همش را تو شیطان کن از عتس  
را اقا فدن پس اگر در غلوت از او بجز عتس را بکنند عتس را بکنند  
نور میزند به باب قهر خود را بچند تو عتس را عتس را بکنند  
نیز بغیرت خرم در دست مرا بکنند عتس را بکنند عتس را بکنند  
همش را عتس را بکنند و مثله شرب اگر تو او نصیحت کنی که شرب  
محرر نیست تا بگوید عتس را بکنند که تو میگوید که عتس را بکنند  
تو میگوید عتس را بکنند عتس را بکنند عتس را بکنند عتس را بکنند  
با تو در هر گاه بخوابی بفرام بیا در بکنند عتس را بکنند عتس را بکنند  
عتس را بکنند عتس را بکنند عتس را بکنند عتس را بکنند عتس را بکنند  
اعتس را بکنند عتس را بکنند عتس را بکنند عتس را بکنند عتس را بکنند  
کند قهر بر عتس را بکنند عتس را بکنند عتس را بکنند عتس را بکنند  
هم در عتس را بکنند عتس را بکنند عتس را بکنند عتس را بکنند عتس را بکنند  
نیز هر ضربه بکنند عتس را بکنند عتس را بکنند عتس را بکنند عتس را بکنند











نموده آنچه سبب زدیک بجهنم و دور از بهشت بود و آنها چنانکه سبب  
 گفته هر چه گفته و شمارانند ان نموده اند ازین جور نیست و اگر از ان خبر  
 برآوردن ان را بجهنم خواهند بود و دور از بهشت خواهند بود چنانکه  
 در ان قسم گفته پس طاعت اگر کار را در گفته پس بکن انکار و  
 نزدیک بهشت و دور از جهنم خواهد بود پس بفرست الله علیه و آله را که  
 سبب زدیک بهشت و دور از جهنم بود و از ان که از انچه سبب زدیک  
 تو بجهنم و دور از بهشت بود پس عبادت و عبادت انشال فرمان  
 بفرست تو اگر فرمان او را بر دین انشال او را در اکر و در انوار  
 او اجتناب بکسر تو عبادت کرده خداوند عالم را و عبادت خدا را  
 که در ان معوضها بر خدا کرده خوب عالم بیا به بنیم خداوند عالم  
 چنانکه است میدارد و چنانکه در ان معوضها بر خداوند عالم است میدارد  
 هر چنانکه است تقریب بخود است و چنانکه در ان معوضها بر خداوند عالم  
 او است خداوند عالم است میدارد و هر چنانکه در ان معوضها است و چنانکه  
 میدارد و هر چنانکه بر خلاف صفات است بجهنم که هر کس را سبب خرد

و در میان

است میدارد و از ان اول حد سبب را بنیم بیا بین و در ان  
 جمیع خبر را در نزد تو است و در ان جمیع خبر را در نزد تو است  
 و نفس خود تو است ذات خود تو نفس خود تو محبوب ترین  
 خلق است نسبت بتو پس هر چه باین محبوب است نسبت بشیر و در ان  
 محبوب تو است هر چه باین ذات تو نسبت است نذر او و معوض تو  
 آنچه نسبت بذات تو نذر او و معوض ذات تو است پس چون نسبت  
 بانش نذر او و معوض انشال او را در ان معوضها میکند و چون نسبت  
 بانش نسبت انشال او را در ان معوضها میدارد پس هر کس نسبت  
 ضد تو است چنانکه ضد تو است تو را فانی میکند پس او سبب تو  
 از انچه چنانکه تو او را در ان معوضها میدارد و چنانکه نسبت  
 ناطق تو و او هم نسبت تو پس تو او را نسبت میدارد و از انچه نسبت  
 هر کس نسبت میدارد و نسبت خود را و دشمن میدارد و آنچه نسبت  
 خداوند عالم است میدارد و صفات را که با صفات او است  
 خداوند عالم است میدارد و صفات را که بر صفات او است خداوند عالم







ان اقام معبود است بان عرب پس بنده عابد معبود و اقام معبود  
 و اگر بنده بشوید بنده کان حرکت نرود و این عابد است ان معبود  
 اگر چه واجب بعبودیت بنده که بشوید بنده کان سکوت کند و اگر چه ان  
 اقام حق این بود بطور بندگی بنده با او راه رهو کن حال نکرده  
 پس نه اقام معبود است و نه بنده عابد و نه بنده که بهر لایه پس در این جهت  
 نبی از عابد یعنی چه عابد یعنی چه مطیع و متفاد باشد بر او ملکی حق  
 و قیام که مطیع است اسم او عباد است و قمر که مطیع نبی عابد این است  
 یعنی که بنده و اگر بنده یا از پیش اقام خود که بنده رفته بنده عابد  
 یعنی انکه بنده بر او عابد است پس از انجه اگر چه عابد است  
 خریدیر تو صد هزار بنده داشته بنده را تو پس داده و خریدیر  
 خریدیر بنده تو هستند لکن عبادت و اطاعت انکه بعضی از آنها  
 عابد تو باشند و بعضی از آنها عابد تو نباشند پس از جهت خداوند  
 نایب افتخار بر سر محمد بن عبد الله که از ده صلوات الله علیه و او او  
 بنده یا و کعبه چنانکه بنده سلطین کبر القاب می بیند که مغرب انحضرت

بنده مکلف

الواله خداوند

۱۱۵۹۹

الواله

خداوند مثل انچه چنان حاله خدا هم با شرف خلق حق داده فرموده  
 تبارک الذی نزل الفرقان عابد که لکن بنده را عابد  
 انچه از انکه نازل کرد قرآن سلب عابد بنده بنده بنده که دیگر انی این حاله  
 لقب است که خدا با او انعام کند و چو لقب دیگر یک بنده داده و اگر سلب  
 انبار را هم خداوند بنده لقب داده بنده لکن که مراد بنده کان مختلف  
 است و انطور بنده که در محمد بر خدا انکه صلا الله علیه و الله طور صحیح  
 بنده ان طور بنده که بر خدا انکرده اگر چه خداوند عالم در باره نوح می فرماید  
 انکه من عبادا المؤمنین اگر چه در باره الیاس می فرماید انکه من عبادا المؤمنین  
 اگر چه در باره موسی و هرون می فرماید انکه من عبادا المؤمنین در باره  
 ایوب می فرماید و انکه عبادا المؤمنین و امثال اینها را بنده یا و کعبه  
 داده تاج افتخار بر سر بنده که از ده لکن بنده که انانیت مثل بنده که  
 محمد صلا الله علیه و الله انطور متفاد از بر خداوند عالم بنده است از جهت  
 سبب عبادت ترک اولاد سر نرود و در جهنم ترک اولاد که از این  
 سر نرود سلب است انقباض و نداشتن بر ترک اولاد بنده با بنده

بنده عابد



شهادت نام است بر خداوند عالم قیامت لن یحقیق عبودیت بندگی  
در کتب شریعه شند انچه در جبریه عداقه حملوا الله ورسوله بهما بافت بکفر  
بنعمان از نور مقدس او افزیده شده لن یحقیق بنعمان و کفرهم از نور  
بندگی که جبریه است الله عبوداته و فیه بندگی که جبریه است بنور از نور  
که صادر شده بران بنعمان تا بیده ان رسم بندگی را از ان نور از ان شعاع  
در یافته اند و بقدر ان نور که خدا را گفته اند پس در جات بنعمان  
در مقام بندگی مختلف است هر کس می تواند خیال کند در مقام بندگی  
ان بنده مقام بنعمان است باری بعد از این که فیه خداوند الله بنعمان  
عالمه و انهارا بنده خوانده اگر چه بجهت قریب محققان بنده اند و نه از ان  
پس همه عابدان از ان همه بنده باشند لکن سوگند گفته اند برسم بندگی که چون سوگند کرده اند  
گاه خدا او که بنده اند  
ایشان همه حرف دوز و دوز نیامده بعضی نه سخن و نشان بیا پس عرض میکنم عبادت  
بعد از هر حرف بنده یعنی بنده که عهد گفته بر خداوند بجهت مولای هر کس محبت مولای  
و انهارا که امروز آمده کرد یعنی با نچه مولای صمد دارد و عهد کرد با نچه مولای ضرر ندهد و پسندد  
اگر کس با نظور عمل کرد و انشمال فرمان مولای را گفته و ادا نموده و برادر

مولای بن

این بنده راه رفته چون برضای مولای بنده راه رفت لن یحقیق بنده  
مولای و پسندید مولای شده و چون بجهت مولای راه رفت لن یحقیق بنده محبوب مولای  
حبیب مولای پس هر کس برضای مولای عهد کرد و لای شفعی و عهد گفته بجهت مولای  
گفته مولای را و اگر برضای مولای عهد گفته بجهت مولای عهد کند و عبادت بکنند  
عبد مولای شده چون عبد مولای شده عابد و عظیم شد مولای مبعود و بن خود لای  
شد چرا که لای که خداوند عالم قیامت بنده ببینیم محض را بر سره افزیده مردم  
بر از تقرب بجهت افزیده و مردم را از بر از شفاعت از خوا افزیده در  
ملقب بنشیند فیه صید عرض میکنم خداوند عالم مردم را از بر از شفاعت از  
خوا افزیده چنانکه در حدیث قدس میفرماید خلصکم لکم رجوا علی و اخلصکم  
لکم رجوا علیکم یعنی فرشتگان خلق گفته اند پس از هر چه در خوا خلق بخواهم  
که مرا از شما نصیب کنم پس بنوعی این حدیث است فرم خلق نکردم نصیبی  
مصر حدیثش هم معلوم است بلکه تبار بنده کان جود کن پس خداوند عالم  
خلق گفته بر این که از او شافع شفع شافع از خدا صید شود که این که  
بجداک نزد یک بنویسد خدا را بنویس نظر کن اگر چه اغیر در حدیث

از نفع خود بخواه  
 صرح



گذارده باشد انتفاع از این چراغ و قمر سیر که تو در نزدیکی این چراغ بودی  
 اگر از این چراغ در بره بر این انتفاع تو از آن کم می شود مثلاً اگر جای این چراغ  
 تو انتفاع از حرارت آتش به نزدیکی آتش سیر و اگر از آتش دور بودی انتفاع  
 از آن سیر بر آن در جای عطری است و بود خوشتر است انتفاع تو از آن و خوشتر  
 که نزدیکی بر چه تفکر آن نور انتفاع به سیر بر چه در نزد آن می بیند  
 انتفاع به چنین اگر صاحب جگر صاحب علم صاحب کمال باشد هر چه تو بخواهی  
 به خود از جمیع علم و کمال او بیشتر منتفع می شود و هر چه از او دور تر انتفاع  
 خود محدود می شود پس چنین است انتفاع از خداوند عالم است حق است  
 انتفاع از برای این فرستاد که بر آن است که تقرب بخدا پیدا کند اما  
 که از خدا دور شد محروم از محو او و از کرم او و فیض او می شود پس چون  
 خداوند عالم از برای انتفاع از خود افروخته بایست تقرب بخداوند عالم  
 بجویم تا اینکه از انوار او و از اسماء او و از کمالات او و از خیرات او  
 بهره ببریم و اگر باو تقرب نجویم از او بهره و نفعیم سست این عرض  
 کنم تا از آن منبسط مطلب بر خداوند عالم همانرا در جای افروخته

ایمان که در

ایمان که در این کفر آتش را افروخته و در زیر او کمره با در آن سیریه در زیر او  
 او که این را افروخته و در زیر جفاک را افروخته و در آن سیریه در زیر آن  
 کمره آتش در جعفر است و آتش در آتش به خود چون خالق به عباد  
 معین قرار گرفته و هر چه بر آن حرارت از او زیاد شود و از او بکثر شود  
 حرارت بیشتر می شود و از او بکثر می شود اگر آتش خالص شود و در جای  
 که کمره آتش است همانجا سکن خواهد کرد و چیزی را دیگر نبرد و حرارت خود  
 بکمره آتش می برد و در زیر کمره آتش بجز حرارت خود در جای دیگر  
 پس هر چه حرارت از او زیاد شود بکثر می شود و از او بکثر می شود  
 می بیند و این هر چه بصفت خدا بیشتر منصف بود و بخدا بیشتر  
 می رسد و هر چه زیاده از آن صفات خدا بکثر در خود و بخدا بیشتر  
 می رسد و هر چه صفات خدا بکثر باشد از خدا دور تر است  
 آنکس که هیچ از صفات خدا بکثر ندارد و از خدا دور تر از جمیع مخلوقات  
 خواهد بود و مردم بجز یک صفات خدا بکثر ندارند از خدا دور تر و بقدر که  
 صفات خدا بکثر بخدا نزدیک تر می شوند و نفی خدا بخلاف احوال که صفات خدا



چگونه بشود در بنده پیدا شود شرح انرا باید کرد انش از انش قه میگوید  
 و انش از ان ضعف میگوید که انکه اب هر دهن و تر دهن کرم است و چنانکه  
 حاد هرگاه ابر از انش غلبه میگیرد و ابر از انش میزیر بر در انکس  
 باطل میکند و در طرب انجمن انش باطل میکند پس انش را فایده میکند  
 همچنین اگر انش با در پیش انش قوت میگیرد و در انش با انش  
 قوت میدهد و چنانکه انش خفگی انش را قوت میدهد پس در انش لغو  
 خود کمال پیدا میکند و قوت میگیرد پس چون انش در انش  
 خفگی است و در انش خفگی میگوید پس انش را در انش  
 بجهت انکه از تر و یک شدن انشها قوت میگیرد و انش را در انش  
 و ابر و دنیا را و انش پیدا در بجهت انکه انها فایده گفته و جود نمید  
 و استر ان را بر طرف میکند پس انش بهین جهت و انش است و انش  
 جهت و انش است و انش بهین جهت است پس انش و انش جهت  
 است است پس هر راه را و بهین جهت است پیدا در انش خود را و  
 پیدا در انش خفگی و در انش پیدا در انش خفگی و در انش خفگی

عز

محبت مردم را بقدر درجات شبیه تفاوت میکند هر کس بهوش نباشد  
 از جمیع جهات بپوشانند و او را از جهه کس و شتر میدار و بجهت انکه  
 او نیز بهین خبر و منافع طبع نوبت باشد در انچه مرتبه غرض قوت نشاء  
 نوبت و هر کس طبیعت او بر خلاف طبیعت نوبت و انش پیدا در انش  
 بقول عوام لودن روح است از معانی مرتبه و در انچه مرتبه  
 او انچه اید انچه نویسنده انیکند انچه نوبت پسندید او پسند پس لودن  
 روح نوبت و در انش انانافانرا ضعیف صفت میشود و ترا  
 میکند و اگر انش نوبت باشد ضد خفگی و نوبت و در انش  
 از معانی انش بهین و انش مسدود یا خفگی هر کس پیدا در انچه  
 را و شبیه بخود اوست و انش پیدا در انچه راه ضد انش غرض میکند  
 خداوند عالم قدرت اوست پیدا در صفات خفگی خداوند عالم و  
 سمیدار و انک خفگی و در انش افعال خفگی و در انش صفات  
 خدا باشد و هر چه هم شکست صفات خداوند خلاق خدا باشد  
 محبوب خداست و هر چه منافی با صفات خداست مخالف با ان خداست



و انوار خدا و کمال ذات خدا و آسمان باشد خدا انوار او شمع منیر است پس  
 در ترتیب مقدسه که خداوند عالم امر گفته است محکم را بجهت صفات  
 و نه گفته از مغبوضات خود در ترتیب مقدسه امر شده است که با آنچه است  
 بصفات خدا دارد و با سماء خدا با فعال خدا است بهر در و نه نشسته  
 است که آنچه مخالف است با خدا و صفات خدا دارد و گفته کن در این صفت  
 تو را امر گفته پس سخن از صفات خداست و مجبور خداست تو را نه کرده  
 از آنچه جهت گفته ضد صفات خدا و مغبوض خداست و همچنین تو را  
 امر گفته نه بعدل عدل از صفات خداست تو را امر گفته نه بعلم عالم از  
 صفات خداست و مجبور خداست تو را نه گفته نه از جهل جهل ضد  
 صفات خداست و مغبوض خداست تو را امر گفته نه بصدق صدق  
 از صفات خداست تو را نه گفته نه از کذب کذب بجهت اینکه بر ضد صفات  
 خداست و چون در اینها امر را و انشراح اینطور است در همه جا بطور است  
 بتوان فهمید چنانچه که شکست میفرماید در عبادت است میگوید عبادت  
 چه طور از صفات خداست میگویم عبادت بخیر حق شنای خیر و بیک

و محذور خداست تو را  
 نه گفته نه از جور  
 جور ضد صفات  
 خداست و مغبوض  
 خداست عجم

بزرگوار

حق نام از صفات خداست همچنین از انظار ضعیف کردن از صفات خدا  
 نیز عبادت نیست که در شکر است خداست شکر را نه از شکر  
 نفس لغت دهند را در راه شکر صرف کردن یکدیگر بنوعی داده اگر آن لغت  
 را در خضار او صرف گفتند که او را گفته اگر آن لغت او غضب خداست و خشم او  
 گفته اگر آن لغت او را در کفر او گفته اگر آن کفر او را در کفر او گفته اگر آن کفر او را در کفر او گفته  
 اینوقت شکر لغت او را گفته اگر کفر او را گفته اگر کفر او را گفته اگر کفر او را گفته اگر کفر او را گفته  
 او را گفته اگر کفر او را گفته اگر کفر او را گفته اگر کفر او را گفته اگر کفر او را گفته اگر کفر او را گفته  
 او در دفع و ختم او ختم گفت او را گفته اگر کفر او را گفته اگر کفر او را گفته اگر کفر او را گفته اگر کفر او را گفته  
 در است که شرب و با روت و کفر و خیر و با او دعا گفته اگر کفر او را گفته اگر کفر او را گفته اگر کفر او را گفته اگر کفر او را گفته  
 پس شکر نعمت خداست و شکر نعمت خداست شکر نعمت خداست شکر نعمت خداست شکر نعمت خداست شکر نعمت خداست  
 قبله بموضع سجده نظر کن در خضار خدا را نیست در حال رکوع و سجده  
 قدم خود را بکوب در حال سجده بر زمین نظر کن با چشم تو از آنچه از آن  
 در زمین بعبرت گفته کن و در سجده را به عزیز راهها خیر را بان بهای  
 اینکار را اگر گفته که ضمیمه را بعد از ده و گفت اگر با این چشم نباشم که گفته که

۱۱۵۹۹







چرا جمع دوم نیز را اقباب میگویند میخوانم بمانم نیز چرا اقباب است یعنی اقباب  
 برابر چه اقباب است بجهت آنکه این کرده است چون کرد اقباب بجهت آنکه در  
 چون رز در اقباب بجهت آنکه مثلاً است شد اقباب چون در جمع صفات  
 اقباب است همیشه شده اقباب بدون معطاف اقباب است اقباب یعنی هر چیز  
 لکن از آنکه در اینجا مرتب و این شد در اینجا عقد <sup>تحت</sup> حکم که این نور اقباب است  
 لکن همیشه اسم اوست صفات صفت اوست کاش کار اوست جرم را نیز  
 چنانچه او نیز ندانم میکند چنانکه او کرم میکند حرکت میکند هر وقت او حرکت  
 میکند لکن همیشه هر وقت او کاش میگوید چنانکه در جمع چیزها مانند اقباب  
 پس چون بر صفات اقباب است اقباب نمیشود و اینها هم گفته اند  
 خلیفه خود فرار ما که در زمین اگر چه بین ماه خرم تا ماه کرم چون تفاوت  
 معلوم است اسم است اگر چه معین است یعنی نور اوست شمع را روشن  
 چون بر صفت است در جمع چیزها ان اقباب است اقباب تمام نور خود را  
 ماله پس شده اقباب ایانه است که میگوید اقباب لب لباب است میگوید اقباب  
 لب لباب است میگوید لب لباب را بر در اقباب بنید از اقباب در در آستان

چه طرز شده باین اقباب میگویند بجهت آنکه در صفات مانند اقباب تمام نور را  
 اقباب شده چون لب لباب را بقیس پس این چه مقام و چه معرفت برابر لب لباب  
 عایانه بیان که باین زبان حکما یعنی برابر لب لباب کردم از آنکه در حدیث  
 صلوات الله علیه و آله که معصوم است که در او به چهره رخ الوجوه خط و خطوط  
 راه بر لب و در جمیع اعمال و در جمیع اقوال و در جمیع احوال و در جمیع صفات  
 و در کل ذات مطیع شیت او امر در خبر خدا شده صلوات الله علیه و آله  
 که در او یک دره یک نقطه چیزی که بر خلاف خدا باشد باقی نماند  
 خداوند تبارک و تعالی اسم حسیب باو انعام فرمود که بنفوس خداوند از هیچ جهت  
 و محبوب خداست از جمیع جهات از لب و جهت در میان پیغمبران نیز نام مبارک  
 باو انعام فرموده بچاکس و بیکر لایق نیز اسم در میان پیغمبران نبی و امام از انعام  
 اگر چه خلیل الرحمن لکن خلیل یعنی فقیر است بر ابراهیم چون صاحب قوت و  
 فقر الله بعد از جمیع ماسر نظر را بریده بود و فقیر بود خدا بود و خدا  
 و الفقیر فقیر را بعد از او رده بود خلیل الله اسم او شد لکن خلیل الله علیه و آله  
 که خلیل الله شد چرا خلیل الله شده و چه نمیکند حال بر این چه نمیکند بعد از آن







من قطع الاول فقد اطع الله هر که اطاعت کند هر که اطاعت کند بول  
 الله و اطاعت کند است خدا را بجهت الله لطافت او اطاعت خداست <sup>فذلک</sup>  
 جامع بهیولایم اجتمعت فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و من ابا  
 بکم فقد اغضبهم الله الی اخرها و اما هر کس شمارا دوست دارد و خدا را  
 دوست داشته و هر کس شمارا دشمن دارد و خدا را دشمن داشته و هر کس  
 دشمن خداست و بر با خدا می کند و هر کس مقصودش باشد بهیولایم  
 پناه خدا در آید و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید  
 و من جهلتم فقد جعل الله و من تخلف عنهم فقد تخلف عن الله و من  
 هر کس از این است خدا را دشمنی و هر کس از این است خدا را  
 نشاخت هر کس از این است بر خدا بریده و از خدا جدا شده و از خدا  
 چنین زیارت خداست در عرش من زار بحسین بگویم که زار الله و عرش  
 برار چه عجز شده اگر نه این که او تصفیه شده بصفات خدا اگر نه شغنی  
 شده باخلق خدا استم شده باسما و خدا کام شده بهمال  
 بهمال خدا استم شده بنور خداوند عالم جنت نه اگر نه

چنین

چنین شده از برابر چه رویت او ریت خدا شده از برابر چه زیارت  
 او زیارت خدا شده از برابر چه انداختن او انداختن خدا شده و غیره  
 و ما رسید از ریت و لکن الله عز و جل آنجا که تو در دعا عجزه برداشته  
 بچشم گذر بخیر تو ز بخیر خدا رنجت برار چه محبت برار چه کار با مرد  
 دیگر چه نیست پس بد گفته این شعر را عجز بهیولایم لکن در هر گفته  
 میگوید دست عیادت خدا اینست معلوم شد حاد است و اگر شکر کند  
 اگر دست بفرست خدا اینست هر او از هر چه خدا شده ان الذین  
 یبايعون الله انما یبايعون الله انما یبايعون الله با تو بهیولایم یحیی و دست  
 تو میدهند اینست غیر این نیست که دست بدست خدا مالک این دیگر  
 هیچ معنی دیگر بر ندارد و دست بدست خدا دادن انما یبايعون الله یعنی  
 دیگر بر ندارد و دست بدست خدا و این چنین طایفه نیست پس معلوم شد  
 صان بزرگواران در مقام الطاف بصفات خدا و در مقام جودا  
 کلمات خدا بجا رسیده که بغیر دژه از ذرات او اگر اراده اگر  
 این سخن را که عجزی که بر عرش سینه کشینی باشد فک بر او وصال الله

۱۱۸۹۹



سنن ما صبر معترله ابن ابي حديد بعد ابن ابي طالب خطاب میکنند میگویند  
افعال الربوبية الرعدرت بهام نك معلوم انك مر برب اربا  
اندر بخود گرفته از صفات خدايی كه فرموده خداست ام از رجا  
الله حق داريك اوست خدا اگر فرستاد تو بهر چه از خدا میخواهي كه اين  
دارد خبر بگو و ذكر كن انك نمرده بين ابن ابي حديد است و من و ما صبر  
و معترله است و جنين ميگويد در باره حضرت امير صلوات الله عليه  
عنه ديگر هر كس از اين منشاع كند خدا ك بر سر او الله با وجود پنج دره  
انحضرت ذكر كند و ذكر كنم باز رجا بنده است و بايد متفوق خدا و از رجا  
افتخار بنديك بر سر او كند و در رجا بنديك كه صفات خدايی  
از او آشكار شده اين نوع نميگويم حضرت صادق صلوات الله عليه  
سيفرمانيد العبودية جبرية كنهها الربوبية فان في الربوبية  
صبيبة العبودية و ما تفقيه العبودية وجد في الربوبية  
بنديك يك كوه است و اخرا و ربوبيت انك انك در محبت بنديك  
مولد كس نابت بعد لامه اصفايت عهد ميكنند خفي صفات مولد

در جمیع جهات سر خط و لایق است اما می کنند بجهت انامیر بد و اقامت  
بمنه لکن ان حال دیگر اقامت و این اقامت نیز سخن کفر است و نه اقامت  
که باز دو اقامت بر اینم کفر است بلکه مفیدش نیست بجهت میر و شیخ  
مثلاً اقامت بر این اقامت است که میانی این اقامت در اینست که  
که نام نیست اقامت است اقامت است چون تحقیق نظر کن بر این  
اورانور اقامت اگر هم خود بریم گذاردان اقامت است که در  
خود از این بگرداند این اقامت نیز در اقامت بعد عدم می گذارد و  
می شود شرح این مقامات امام تو در دعا و حجب فرموده بجهت  
و علامت اثر لایق است لهذا می گویند که با هر حرفی که از  
بیک جنبه الله است و هر وقت که رتقا و تقوا بیدار بود و اسف  
ایک اقسام و شهادت خط و در اقامت اخر معینش نیز است که خداوند اقامت  
دار تو قسم میدهم ان علامتها بیکه هیچ فرق میان تو میان ان علامت  
نیست که اینک تو خدایه و آنها نبوده تو نوربان علامت می خوانم و ان علامت  
در بنده از محمد و آل محمد صلوات الله علیهم پس پیش و دعا همه شهادت می دهند



که این اندویش نندیده پس بفرماید لا فرق بینک و بیننا الا عجب و ک  
و خلقت خدایا هیچ فرق میان تو و آنها نیست بخت آنکه تو عادل آنها  
عادل و نجیب تو سخیز اینها سخیز تو عالم آنها عالم تو قادر آنها قادر  
اینها قادر بر صفتی که در تو نیست بگویم در محمد و آل محمد منیم هیچ فرق میان  
تو و آنها نیست بفرق میان تو و آنها هست و آن اینست که تو خدا ای  
و اینها بنده گفت میان فرما ماه کردن معلومت تفاوت معلومت از زمین  
تا آسمان است چنین فرق پس که این شمع است و انصاف شمع است آن  
مولا است و این بنده چنین فایده که بیدار کند از بندگی بیدار کند بفرماید  
که گفتن خدا پس عاید ترین کائنات کس است که منصف است بصفت  
خدا عجب حقیر نیست منصف بصفت خدا پس عید ترین در ملک خدا  
محمد صلی الله علیه و آله از جهت نام نام او در امت امر عبد الله است نیز است  
که در قرآن بخواند ای و الله ما قام عبد الله کما یکنون عبد الله پس بفرماید  
نابیش محمد الله او است عبادت که خدا را پس تو بین بچه مقام  
عظیم شهادت بدیم که بگویند شهدان محمد آئیده و الله و این حجتی که

مسلک محمد صلی الله علیه و آله است که در کمال  
خداوند نشود بدست

۱۱۸۹۹

تو نیز بفرماید

تو نیز بفرماید چنانچه از این حرف فرستاده شد که خدا میداند زبان حجت که بداند  
این مقام عجب است مقام بزرگ است پس آن بزرگوار بگوید و این مقام  
تا اینکه نیست و بگوید بدیم اسم دیگر بر سر او بگذار زیرا که ملک کمال است و بگوید  
این عبادت یافته پس چنانکه گفتی شهدان محمد آئیده و الله که گفته که  
شهادت بدیم هیچ فرق میان تو و خدا نیست که اینک تو بنده او هستی  
شهادت داده بمقام بسیار بزرگوار آن بزرگوار و بدین درسم بفرماید  
او خداوند چگونه که از او بفرماید و اینک نام نام خدا احد است و نام نام  
این بزرگوار احد است صلی الله علیه و آله از احد تا احد یک میم خمر است و این  
میم همان میم است که دلالت بر بندگی او میکند که آن بزرگوار غلوق  
خدا است و خداوند او را فریده است و این میم کن این کلمه را بر سر او بگذارد  
مرید تو این میم جد است و خداوند میفرماید خمر طینه ادم بیدار  
از پسین صباح خصوصیت هر دو این میم است که این حجت در حق  
جد است که او بیعت شد بر است طینه او و خداوند در هر  
روز خمر کرد و چنانکه بگوید بر سر او را غوام نمیدان گفت و مخصوص در است



میم دلیل بند که آن بزرگوار است اگر آن میم را بر دار اصد است اگر آن  
 میم را بگذارد اصد است پس آن بزرگوار را میم بر سر عبودیت است و بلفش  
 ربوبیت است و حال که بلفش ربوبیت است بخال کین که بلفش خدایه  
 اخوان با ننگ را که است و قدر بر میدارد و در دست میکند نظری که بخوابد  
 و است بر تاقیوان است و مرتبه است و آن مرتبه است پس رب نقیض  
 رب معجز است عزیز معجز خداوند رب که از کفر غنچه  
 فانی سلطان و کفر به در زبان عرب غنچه میکند و آنرا از زبان  
 عربی رب میکند نیز که غنچه است و آن را باید در باب جمع رب  
 شمار با ربخانه تا نسیب در باب گفتن است پس هم شمار برسد  
 همه او در ربوبیت میکند پس ربیع مولای یق صاحب و خداوند دارد  
 حال این بزرگوار صوات الهی علیه السلام که از این که قدم در دایره عبودیت  
 بطوریکه کرده هیچ حقوق انطور نگذاشته بود چون بند که کوه  
 هیچ حقوق انگونه بند که نگذاشته بود و غایت مقام ربوبیت پس رب  
 شد بر اربع کانیات در برابر خدا عبد شد پس بدخفته از بزرگوار  
 او کم زافید کار کا

و صلی الله علیه و آله و آله الطین

۱۱۸۹۹

مجلس چهارم بسم الله الرحمن الرحیم چهارشنبه چهارم شهر المهر الدانور  
 شهر رمضان المبارک ۱۲۸۹

بسم الله رب العالمین و لعنة الله على اعدائهم و على من حوّلهم و ما یحیر  
 شیعتهم و منکر فیض کلام حق و انیس هم الدین و الاخری  
 یوم الدین خداوند عالم جل جلاله در کتاب مجید خود میفرماید مطلق  
 و الله ان الاعداء ما یریدونهم بالاربعین یطعمون ان الله هو الرزاق  
 القوه المبین یرزق عوفی کرده هر بنده و قری در بند که هر یک میکند  
 و بصفات مولای خود است و از هر چه مخالف با صفات مولای  
 او است پراسته شود و پاک شود و پاک شود اگر بنده با مقام رسید در بند  
 نهایت کمال پیدا میکند و این سه تا با نام خاص میخوانند و غیر اینها  
 نام مولای خودند قام مقام مولای خودند و خلق و حیوانات و موجود  
 ظاهر و پنداری او در میان جمع میخوانند و خایه جوش دارد و کشت  
 آتش گرم است خشک و در غن ربوبیت در ادب بسیار از پنج رشت  
 و این ربوبیت در غن خداوند است آتش در مقام جاگرم و بند  
 آتش اگر در غن در سر طوبیها خف چون منافات دارد و با آتش اگر

بجهت خداوند است و دشمنی نیست

و صلی الله علیه و آله و آله الطین  
 و صلی الله علیه و آله و آله الطین

هم رزق

شد این دعوت را  
 بیاید از جمیع اعیان  
 که این روغن در مقام بند  
 اتی از رطل میهند







دست تو را بسوزاند آن آتش است ایضا در غیبی هم بر او بر سر  
باله برود آن آتش است و آنچه در مقدار است لغها بر با ذرها  
است با دام که آتش در آن است کرم است و خمر آتش از تن آنها بیرون  
رود چنانکه جان از تن بیرون می رود آن زغالها سیاه می شود یا کاسته شود  
لینها و خیا آتش نمراد و صد آتش آن حرارت می شود نهایی آتش  
میگوید این تعبیر با جمیع که هر یک از آنها که طالب بود آتش باید که  
بموجب سبک شود هر کس را پسند آتش نهایی را دیده هر کس تقریب می بخیزد  
آتش بهای جسم هر کس از غم در یکند از آتش نهایی در یک کعبه پیش می  
مزد تن آتش است صحت آتش است زیرا که کرم خود را از خود می  
کم که ام در تن آتش می یافته ام می زبان از دست خود بسته ام و آتش  
کاش شده ام که خود را نهان کرده ام و او را آشکار کرده ام نیل بر لوح دلم  
جز الف قاصت بار چه کنم حرف دیگر با نداد استادم نیل در ظاهر  
مزد و در باطن مزد و کرم بغیر ذکر آتش از لغی جهت می یاد آتش مزد و کرم  
آتش مزد جلوه و پیدا می آتش و اگر نمیخواهر مرا از خمر خسته می آتش

هنگام جان آتش از تن می بیرون رفتن می آتش در سینه است هم سر در  
که حرارت در سینه می شود و در سینه می آتش با باقی در سینه می آتش  
هستم که بنیاد جسم از هم پاشیده و در سینه می آتش و در سینه می آتش  
آتش نهایی شد از خود خسته که شستم و در تن با محو جان او شد و بخیر او  
چیز بکافه نمرود چون او را کشته شده مرا نهان کعبه چون او غایب  
لهر ملائک کعبه از لغی جهت نمرود شد قول می آتش  
و در از من دور او شد جمیع آنچه میخواهر آتش نسبت به منم چون  
نسبت آتش نسبت به منم جهت نسبت آتش جمیع آنچه از آتش  
میخواهر از منم بیاب زیرا که منم باب فیض آتش منم قبل از این چون  
در دیوار بر می آتش چون در دیوار بر می آتش متوجه بوی من شوند  
من قبل از برابر در دیوار بر می آتش بیاب و باید بوی من متوجه  
نمودن آتش آنچه گفتیم در این سطر موجود است و موجود نیست ابداً در  
از کرم شده بطوریکه احدی از احوال و بام در او را می کشد جمیع مردم او را  
بجز بپا و آتش را می کشند و حال آنکه اگر تحقیق سخن را در او را می کشد



و اگر نظر کنی بفضیلتش و کرمش و بیداییش در وجود او  
 کرده او را خلیفه نبوتش بران خرافه نبوتش سزونی چون نبوت  
 یا قمر از تو میسر که یا چه گمان تو است محمد ص الله علیه و آله در نزد خدا گوینم  
 یا این روغن آتش نهیلا بشر فایده از وجود محمد در نزد خدا و یا لطف  
 نیز روغن بشر است از لطف و وجود محمد و یا خلوص که نیز روغن در نزد  
 و اگر نبوت را بطلان محمد بخندد و یا از آیه این روغن بصفتان نبوت در کتاب  
 ان از صفات دیشتر خواهد بود از وجود محمد ص الله علیه و آله در نزد خدا  
 و کلام محمد ص الله علیه و آله در نزد خدا چنان خلوص دارد که اعدای از گمانت  
 انطور اخلای کینه برارد یا خلوص میفرمید غیر چه شکست افلاص میفای  
 کهن چیز است میگوید از اخلای بتو دارم یعنی در جان من خلوص اخلای  
 از برابر نبوت بر این خلوص است از برابر غیر بر این خلوص گوینم اگر چه از این خلوص  
 چون من از این خلوص میگویم پس دست من در این نیست و بر این نیست  
 من برابر نبوت و مال نبوت چنان من نیست و بر این نیست و بر این نیست  
 بکذا جمیع اعضا من اگر برابر غیر تو باشم من خلوص بر تو اخلای کلام  
 خالص بود

۱۱۵۹۹

محضر فی الدرس

خالص نبوت به غیر در او نبوت و ذکر غیر نبوت اخلای با و دارد و  
 من غیر نبوت نبوت بر این خلوص اخلای کفر نبوت محمد ص الله علیه و آله  
 و خلوص چنان خالص که از برابر خدا هیچ کس در ملک خدا چنان خلوص  
 بر این خدا اخلای کفر غیر او اگر چه نبوت خود را خالص که از این خلوص و دیگر کرده  
 از او اگر چه خلوص اخلای کفر نبوت هر و دیگر کرده از این خلوص ان بر کور و  
 ملک خدا در تمام عمر ملک خدا از جمیع جهات خلوص اخلای کفر که  
 اگر کرده باشد پس هنوز نبوت و مخلوط است و اگر هنوز نبوت مخلوط  
 پس نظر غیر خدا که عبد غیر خدا شده خدایت غیر خدا پس شرک است  
 شده پس بدان که در این ملک اعدای از احادیث ملک میفرمید  
 بنتر میگوید منم محمد خدا را تو حیدر بخت تو حیدر اخلای اعدای تو حیدر  
 جز محمد ص الله علیه و آله کرده خرافه نبوت و دیگر نبوت هر و دیگر نبوت  
 ریاست جامع را که میفرمایند من و حدکم قبل عنکم و من اراد الله بدا  
 بکم و من و حد قبل عنکم و من قصد توجعکم بغیر الله در ملک خدا  
 توحید خدا را که از این پذیرفته و حد توحید را از این پذیرفته

خالص

و اگر نظر غیر خدا  
کفر



در این مقام خداوند تعظیم کرده است بآن بزرگوار قدری بجای آورده  
 جمیع ملک من در جمیع هزار هزار عالم ندا کن و بگو انا لله و الله  
 هستم شدت فرق میان من و شما نیست که یوحیر الیه انما الله حکم الواحد  
 همچنین در هیچ نبر من طاق ندارد و هیچ ملک مقرب طاق ندارد  
 که این در اول امر با تو بگو که انما الله اکبر این در هر که بهر عالم نایل  
 شده بعد از هم پاشید اگر بانی بر من شد نیاید و در هر مکر  
 صغیر نور این در هر مکر شد نیاید و در هر مکر صغیر که از هم پاشید بزر  
 اگر اندید مردن از نور آن در هر که ناب نیاید و در غش که نماند باشند  
 ناب بیا در ندیس بگو تو در تمام ملک من در تمام هزار هزار عالم که انرا  
 مشکلم یوحیر الیه انما الله اکبر نیست من شدت شدت من فرق میان من و شما  
 نیست که در جمیع مخلوقه که شد و حدایت خداوند عالم و در شما مخلوقه که  
 نشد از من بیا برسد که خدا یک است که از توحید فرود نماند شما را  
 و در هر یک که خدا نیست هیچ بهر یافید هیچ عقاید نماند بیکای خدا  
 در کین من چون که بشودم مردم از احدیت خدا خبر شد من چون  
 بگو

اله واحد  
 ح

من مخلوقه که شد خلق بیکای خدا شد توحید خدا را از جبهه من دانستند  
 چون آن نور توحید بر که از جبهه من در ملک خدا تا بیدان نور پدید  
 نما اگاه بر حدایت خدا پدید اگر دید چنانکه این شد بدو و در هر  
 یک که بدید و در هر که جبهه من مانند شد سر و شدت این که شدت  
 سر من جبهه من تیره و تاریک میان من و شما نیست در هر مکر  
 شد آن نهانی نماند آن در نهانی نماند و آن نهانی در  
 خشن است و این در هر که نماند و شایسته بخت از پس  
 کشفید و غلیظید این خبر و شما فیض حواس شما در صوت  
 خفیتش را بزر کند و چون من لطیف من من چون صافی  
 شدم من چون از خفیه من من چون بانی بستم ندا را و  
 من می شوم و صدای او را جز کوش من کوش من شود و از این چه  
 عجب سکنی من در مجلس هزار حرف میزنند خوانند که می کنند شما  
 می شنید همچنین ملک اینچه هستند در هر ذره ذره جاها این مسجد  
 تبس و تبس می کنند خدا را که شتر و صدای آنها را می شنید







در تزجاقه آن بود است که بهر مایه ملا از مردن نفس تخریب فیض  
در آن مردن چراغ است که آن چراغ وجود محمد مصطفی علیه السلام و آن است  
توحید که در او جلوه گشت آن اش بهای توحید است که در وجود  
سبک محمد گرفته پس آن بزرگوارند چراغ عالم افروخته مکان غیر  
نیز که در فران جا بر غیر نصیر بانی فرستاده اند **اما در سنگ شهاب**  
**و شمس و قمر و اعیان الهیه** **در شمس** **در شمس** **در شمس** **در شمس**  
عصه امکان قرار داده ایم کنی هر چیز بخیر و در بیک و در غیر که در  
جزر غلبه میکنند آن خواص را پیدا میکند **اما در شمس** **در شمس** **در شمس** **در شمس**  
در هر که سیر در این ترش میجو اگر در شمس بهر در این شمس میجو اگر در  
بهر در این معطر میجو **در معطر بر این** **در معطر بر این** **در معطر بر این** **در معطر بر این**  
خواص او را پیدا میکند **در معطر بر این** **در معطر بر این** **در معطر بر این** **در معطر بر این**  
نشان بهر کفتم و از زبان اش بهای میال که همچنین اگر در معطر  
بست و بیکر و معطر میجو **در معطر بر این** **در معطر بر این** **در معطر بر این** **در معطر بر این**  
جمع قائم مقام و بقیه شک میجو پس لغز و معطر بیکر و معطر بیکر

سنا را خبر از شک نیست که در جوف بلبل کوه و ملاقای مقام و خلیفه  
 خود قرار داده هر چه از شک میجوید از رخ بزم پدید حرا که شک مرا به  
 خود قرار داده پس هر چه به در بیکم و از رخ به خود قرار میدهد و کوه  
 بنام او جوهر میگوید گرفته خالص است که خالص بر این چیده و رسیده  
 که بر این خدا آن بزرگوار خالص شده و بلبل را چهار صفت خدا خالص  
 از این جهت که از خود در بر یکدیگر و کوه را بنام تو که نفس بیکبار از شک  
 بیکبار نیست بیکبار از شک بین چه در او در گرفته است پس همان  
 بیکبار در او در گرفته چهار خدا چون در او در گرفته چهار خدا پس آن بزرگوار  
 نام خداست او در گرفته صفت خدا پس آن بزرگوار صفت خداست  
 در او در گرفته بدل خدا پس خداست و او در گرفته بیکبار خدا پس آن بزرگوار  
 بیکبار خداست و لهذا پس اسان شدند و عاقلان که در حرم میخوانند  
 همه شب بگویم یا شکم یا شکم یا شکم یا شکم یا شکم یا شکم یا شکم یا شکم  
 یکصد مرتبه این کلمات را در روز و شب و وقت آن که از روزه نگذرد و آن  
 یا شکم یا شکم یا شکم یا شکم یا شکم یا شکم یا شکم یا شکم







و ان انجاره میرود دست حرام چه بنده روزی نباشد و دست خدا باشد  
و دست او دست خداست بنزد خدا غلام تو غلام تو است اینست  
معلوم است غلام تو غلام تو است اینست بنزد خدا بنزد خداست  
حالا دست محمد مال کس است دست دست خداست و خالق بر خداست  
همین طور حرفه محمد حرفه خداست بنزد خداست بنزد خداست  
اللهم بنان محمد بن الله است بدانی محمد طبرانی است ظهور الله  
حالا بنان فاعده که غرض که روح محمد است بگویند چه خبر خداست  
محمد تسجد خداست زمین خداست آسمان خداست بگویند محمد روح  
دارد و باند دارد و حاله که دارد و حش مال خفص است مال خداست  
الکر مال خداست و خالق بر خداست پس روحش روح الله است  
نفس محمد مال کس الکر بر خداست پس نفس الله است بحسب  
بگویند محمد ذات دارد و باند دارد و میتوان بگوید ذات ندارد و حاله  
بنزد ذات او ذات خداست روح او روح خداست نفس او نفس خداست  
قلب او قلب خداست قدر او قول خداست فعد او فعد خداست هر کس  
بگوید که

بگوید که محمد شرک است بخدا گفته محمد معصیتش محمد بن کر معصیتش  
کامل و محمد بن کر عبد الله خالص در توحید است و از برای غیر او نیست ابد ابد  
پس آن دیگر آنچه عرض که نامت نسب پس آن بزرگوار است و خداوند  
بنزد نصیب است در انشراح کتب خضر که ابتدا کند خود را  
محمد شروع که شروع کرده بآن نام که آنست که بنزد خداست حمد غیر الله  
بنزد ایا تو حمد مرا می شناسی ما می دانیم و دال است همین بر حق است آن  
بزرگوار همین است آن ما می دانیم و دال که غیر چون برسم او ادا احد  
و همین است که چون برسم او در احد محمد شد و همین است که چون  
و او بر او افتد شد محمد شد همین است حق خدا ایا بنزد  
قیامت را در حدیث بر می کنند و جمیع خلق او قیامت را در حدیث بر می کنند  
و او حدیث بنزد رسید و روز قیامت نصیب میکنند بنزد عظیم است  
که هرگز بر او دارد و هرگز تا بدیدن او نیستند و روز قیامت او را  
آخرت است بهر اخرت که آنها است بهر است مستند در بر او کما  
هفت هفت این دنیا یک همه بنزد دنیا و بر او یک و هفت هفت



که هر کدام از چهار دست است بر حال در هر ای بهشت همه در دنیا  
 یا یک بر این دنیا یا یک جویای طریقت کنند آن اسباب را بین چه  
 میر می کنند از این پند میران اسباب است روز از روز را آخرت بدوند  
 بتوانند بر سندان **نمبر است** حضرت بران میر بر میر در میان  
 محشر جمع له محشر بیست و شش هزار نفر در آنند که از پیش او در پای  
 منبر و سیدان بزرگوار بر عرش منبر بر می آید و عرشه آن منبر مقام محمود  
 نام دارد و اشاره باینجه است که **عسران** **پست** **در یک مقام**  
**محمد** بخوان بزرگوار که در اینجا سخن می گوید و در پند حرم آن  
 میر علی بن ابی طالب مرسل است که خداوند لوا را در دنیا و آخرت  
 میفرماید از ابد است عین الطالب بدهند لوا را بدست عین الطالب  
 میدهند و جمع له محشر در زیر یک شعله آن لوا کنی هستند بلکه میتوان  
 گفت له هزار هزار عالم در زیر یک شعله آن لوا کنند و این لوا  
 لوا حد است یعنی جمیع کائنات باید حد کنند نعم حد و او را و آن  
 نعمت کائنات است که **لم یجد حامدا** **الله** بر اینجه است نام بر او

قرآن

محمد است یعنی حد کرده یعنی جمیع کائنات را و او را می کنند جمع  
 موجودات با بر او استایش کنند حد و استایش بر او  
 بگویند زیرا که او است نعم محقر بدار اینها مقصود بود مقصود است  
 که خدا میفرماید **محمد الله** حد یعنی محقر دو **محمد محمد** حد خداست  
**محمد** حد خداست **محمد** حد خداست حد که است حد مخصوص است  
 یعنی **محمد** مال خداست مال غیر خدا نیست پس دوش دست خداست  
 چشمش چشم خداست گوشش گوش خداست زبانش زبانی خداست  
 روحش روح خداست نقشش نفس خداست دانش ذات خداست  
 چه غیر بعضی ذاتی مال خداست و مخصوص خداست ذات **محمد** ذات  
 مال خداست مخصوص از برای خداست من می گویم ایان غیر غلام تو  
 ذاتش مال مخصوص نیست مال تو است و مخصوص است **محمد** هم چنین  
 مال خداست و مال دنیا هر کفایت تو میگوید مال من است کسر از آنچه عرض  
 کردم غلو کنند و خیال کنند از آنچه از تقاع و نیازی در احد بر او **محمد**  
 والله **محمد** عبد است مالک حیات حیات مالک معجز خود را می کند



در عبودیت خدا چون قدم گذار و چنان قدم در عبودیت گذارد که  
 بکینه عبودیت رسیده و کینه عبودیت نیست که بنده سر تا پا مال خدا شود  
 و بر غیر او نباشد و چون چنین شد در سر تا پا او از خدا و همه  
 خدا و صفات خدا و کمال ذات خدا و احدیت خدا از جمیع کاینات  
 از همه کس جدا شده و چنانکه عرض کنم بفرموده امر است چنان است  
 و حیرت شده و چون بگوید که با خود میگویم که ان بزرگوار که ذات فانی  
 و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 خدا هم با خود میگوید که بگویند ما را میگویند صدای ما را میگویند زور ما را  
 نمیگویند پیدا کنند تو بگو در عرصه امکان چه بگویم پس هو الله احد و خدا  
 از او امر را نمیگویند که گفت هر آنچه احد داشت این فرمان را بفرستد بگویند  
 میگویند بفرستد مثل فرمان خدا کند پس مثل فرمان که هر چه الله  
 احد لکن گفتن در هر عالم بطور آن عالم است در عالم حروف و کلمات  
 حروف و کلمات گفت هر آنچه احد اما در عالم ذاتها یک کاینات بطور آنهاست  
 که پس احدیت خدا را با این تجلی فرموده و اخبار که هر یک از خدا را

بنا به این

۱۱۸۹۹

بنایه و این زبان بنان است که عرب میفهمد هم میفهمد ترک میفهمد چنانکه سعد  
 و قیس میگویند آنش از زبان است که بنان است جمیع معنی میفهمد  
 آن بزرگوار بنایه در تمام ملک توحید و بیان که است **فرموده خداوند**  
 یعنی هر کس توحید خدا کند از شما بزرگوار است و این بفرستد که گفته  
 بنوحید بنده و شما چراغ توحید دیدید بهر چراغ افروخته شد و شما  
 چراغ توحید بدو چراغ راه توحید دید بفرستد تا توحید در کفر فانی  
 بهین چه طور فرماید که در نصرت حضرت امیر حضرت بنو میفرماید  
**عنه** و بحرف بفرستد احد مومنان در زبان عرب کس میفهمد  
 در ادعای کفر باشد و از او جنت که باشد **کالتی خطه الشبان**  
 پس چنان کس که میگوید مجنون میگوید مجنون بفرستد بفرستد یا و نقل گفته  
 بفرستد یا و روانه میدانی یعنی دیو در زبان عرب معبر میگویند و دیوانه  
 بفرستد یا و چنانکه میگویند کفش زنانه یعنی بلبس زن میگویند یا و  
 مردانه بفرستد یا و چنان دیوانه یعنی فریب بدیو کس دیو  
 بفرستد یا و در بدن او در گرفت و در جمیع اعضا او دیو سرانست که







اگرست عرفت عرفت نمیکرد لکن شعر با یکدیگر خبر از درخشان  
 چه خراب بود که آن دوران و جو مبارک که در حیدر در او گرفته و محسوس  
 فی ذات الله شده اگر این لفظ در حدیث نیامده بودیم هرگز جرأت نمیکردیم بگویم  
 عیسی محسوس فی ذات الله است لکن بغیر ذلک و معنی از این خبر محسوس  
 یعنی جنان انوار توحید در او جلوه کردند که مطلق بنوعی شده ظاهر شده  
 شده ظاهر شده کار با خدا از او ظاهر شده و شد مطلق دیدارش برادر  
 خدا شده و کفایت خدا شده کردارش کردار خدا شد و بخت لکن آن برزگوار  
 محسوس بنور توحید است در گرفته باش توحید است و قرآن المومنین  
 اینطور شد پس حق توحید خراب بود بجهت صلی الله علیه و آله اگر چه که ظیفه  
 او است محسوس فی ذات الله است و اینطور از او توحید از او جلوه کرده است  
 خواجه روحانی صلی الله علیه و آله پس چه بین از این بالاتر و بهتر  
 خصوص فرموده **را از نقد الحق** هر کس رسول را اطاعت کند  
 اطاعت الله کند لکن او است تمام خبر خدا است صفت که هر خدا  
 پس هر کس اطاعت رسول کند اطاعت الله کند و چه بگویم بالاتر از این

خدا در آن

۱۱۵۹۹

در آن از فرموده **ما سب از سر لکن** اینجا که چشم کفار از آخر توبه نکرد  
 الله در کعبه عز و جبر است ز در حضرت امیر با بنهر من جان میکند  
 بخوار بخوار است و او من فقیه گفتند بغیر چه قدر با بر عیش بخوار  
 میکند بغیر و معنی بخوای با خدا ندارم خدا با عیال میکند و حال اگر بخواید  
 بخوار کند چه طور باید بخوار کند بنده مرا ای که سر مغیر را بر روی کون  
 و با عیال بخوار و با عیال حرف زدن چنانکه اگر خبر سال بیاید بگوید هر چه میدانم  
 آن خبر که هر چه بود عیال میگفت بگوید خبر از غیب ندارم آن خبر که در  
 است خبر از غیب میدهد و قرآن خبر چنین است پس صدق شده محرم  
 که با عیال بخوار کند بغیر بخوار کند خدا بخوار کند پس از این جهت جمیع معاد  
 با محمد صلی الله علیه و آله بدون استثناء معادله معادله با خداست معادله  
 آنچه نسبت به بعد از او در پیش برداشتنش برود بگویم با او بگیرد  
 با او بگیرد با بدیم جمیع معادله که با او بگیرد با خود خدا کرده و دانستیم  
 انحراف در زبان فارسی میکند خود و در زبان عربی میکنند نفس میگویم  
 لغت عربی نفس بغیر خود و فارسی میکند خصم لغت عربی میکند

فدا







گفته طمع او اگر مقام شمارا کرده بجهت لکه هر کس غیر از شمارا از شمع  
 نور شمارا فریده و شمع هرگز برشته آن صاحب نور غیر از او در حق تعالی  
 نمیکند پس آن بزرگواران در رتبه هستند که هیچکس در برابر ایشان  
 نخواهد پس در باب طاعت و عبادت ایشان فرموده که از درگاه هیچکس  
 هیچ وجهی نمیرسد و در آن رتبه بگذارد پس بنابر این هیچ مخلوقی نظر بر ایشان  
 نمائیده صفات خستند هیچ مخلوقی بان پایه نرسیده و انظار نموده  
 شمارا و صفات خدا شده در اینجا محله گفته باقی مانده که فی گفته را  
 عرض نمودم و آن گفته اینست که بخوبی پیغمبر ایا صفات از صفات خدا باشد  
 مانده که در این بزرگواران مانده و جمیع صفات و کمالات خداست جلوه که مقصود این بود که  
 جلوه گرفته باشد یا اینکه اگر صفات باشد در ذات جلوه گرفته باشد و نیز از هر قسم بیرون نیست  
 باقی است این تا بین این صفات را نداشته اند بر این صفات میگویم  
 پس نقصان در عصمت محمد و آل محمد میرود تا بین نداشته اند یعنی نقصان  
 در این بی بعد و اگر نقصان در عصمت ایشان بعد معلوم است که هر کس که  
 معلوم است فتور در بندگی کرده اند از این گذشته اگر چنین شده است

بنوعی

میشود آن صفت در وجه ایشان نیست و قسیر آن صفت در وجه ایشان  
 نشد خلاف او باید در ایشان باشد شد عدل اگر صفات خداست  
 در وجه محمد و آل محمد جلوه گرفته باشد پس که عدل ندارد و ظلم دارد ظلم  
 اگر اند نقصان عصمت ایشان است اگر صادق است از این جهت  
 جلوه گرفته پس صادق نیستند و اگر صادق نیستند پس کاذبند  
 و اگر کاذبند این نقصان عصمت ایشان است اگر شکر نمیشند و هم  
 شکر خدا در ایشان جلوه گرفته که کسی که شکر نمیشد و کفران  
 نعمت خدا کرده و اگر کفران نعمت خدا کرده در عصمت آن نقصان است  
 بهین قیاس باقیست که اگر صفات از صفات خداوند عالم باشد و در ایشان  
 نباشد باید گفت در عصمت ایشان خطا است و نقصان در عصمت ایشان است  
 و ضرر در عصمت است در عصمت ایشان نقصان نیست و خدا در ایشان  
 نیست پس نقصان را که از جانب ایشان نیست این تا بین جمیع صفات  
 را دارند و اگر ایشان قایت دارند خدا چرا نداده باشد که در خدا  
 نیست پس کس قایت خبر را دارد و خدا را و او چه ابایشان نداد

۱۱۵۹۹



پس اگر چند است و تقبیل خدا بچند مرتبه قیاس آن نقصان  
نیست و البته نقصان نیست پس این است که در جمیع انوار خدا است  
و در جمیع کلمات خدا است و در جمیع اسماء و صفات خداوند  
عالم قیاس نیست پس چون این چنین شد ظاهر شد در این  
اسم ربوبیت خداوند عالم این ربوبیت هم صفت است از صفات خداوند  
عالم و هر یک از اسماء خداوند عالم پس چون در عبودیت کمال  
پیدا کردند مقام ربوبیت بطور کمال در این جلوه کرد و این نکته است  
که باید آن نکته را بداند و آن اینست که باید بداند در ربوبیت صفت  
و در یک ربوبیت مخصوص ذات خداوند عالم جلوت است  
و ممکن نیست آن ربوبیت بخلق از خلق برسد آن ربوبیت ذات خداوند  
آن ربوبیت خداوند خدا باید باشد و آن بجهت صانع علیه و اله نمیرسد  
اینست که فرموده عز و جل نزلنا من الربوبیة و قولانی نقصان ما شتم  
و لن یبلغوا ما از رتبه ربوبیت فرموده و در بدیهه آنچه در نقصان نخواهد بود  
بگوید پس ربوبیت که بر اینست و نمیتوان گفت غیر ربوبیت ذات  
خداوند خدا

۱۱۸۹۹

خداوند خداوند خداوند ان قدم خداوند ان از اینست خداوند خداوند  
لیز بر اینست که بر اینست نمیرسد و محمد و آل محمد نمیرسد هر کس بگوید که  
محمد و آل محمد صلاوة الله علیهم جمعین خداوند علیه لغته الله و الملک و النبی  
و هر کس بگوید این اسم خداوند است این صفت خداوند است و این  
خداوند است این کلمات خداوند در این ایمان است و این حق است  
و این تجلی و زنده اند رتبه بند که از شما میسر است یا صفات خداوند  
خداوند یا همین ذات خداوند که بگوید صفت خداوند ذات  
خداوند بر خلاف قیاس است که بفرماید کمال توحید  
نظر الصفات عنه و حضرت رضا پیغمبر ما بدر خطبه کمال توحید فرموده  
کمال توحید خداوند است صفات او در رتبه ذات او در اینست پس  
اگر صفات او در رتبه ذات او کفر و اطاعت امیر المؤمنین کرد و هر  
جز ذات خداوند خلق خداوند و شک در اینست و نقصان خلق  
بن عبد الله علیه و اله است پس او بالاتر از صفات خداوند عالم است  
صفت که از آن بالاتر نیست وجود مبارک محمد و آل محمد علیه و اله و الصلوة و السلام



چه بگویند این صفت خداست که بگویند که در این راه بودم  
 و چون در صد ضبط آن نیستید همه اله بعضی فراموشی کوه لبریا  
 موقت است باز برایش عین کف مانند که نه مندی نه نا که بخور از  
 حد سازید نه و بدانند که آن برزگواران است خداوند عالم نه دین  
 برزگواران صفت خداوند عالمند هرگاه بنویس برور کا قدر  
 از نه برسد این صفت بگوید الف از هر لطیف برسد این صفت بگوید  
 الف در این که شک نیست در این الف است و اگر بنویس برور کا قدر  
 بجای از طیف برسد این صفت بگوید ا بجد از هر کس که مداند خط خواند  
 بخواند از او بر حسن بگوید ا بجد اگر گفت ا بجد گفته ا بجد است  
 پس بنویس برور کا قدر زید اسم زید بنویس نثی بر کس که مداند  
 خط بنویس زید اسم اگر نثی او بدیم که این صفت بگوید این زید است  
 نثی نثی بدیم بگوید این زید است حال که زید شد با کفر و جبر  
 لکن مراد این زید است و حال لکن اگر کسی بگوید زید بنویس  
 که آنجا راه میرود و این زید نیست راست گفته و اگر کسی بگوید که این زید است

از اول

زید است اینم راست گفته این که نوشته نام زید است و آن که راه میرود  
 انصاف نام است لکن در این زید نوشته لغت و آن که بنویس  
 از زید نام هم بنویس برست طاعت بدیم بنویس نام زید اگر بنویس  
 نام زید بنویس زید اگر نوشته نون الف یا میم زایا و آل و آن را  
 بدست کسر و او بنویس زید اگر نوشته اسم زید و بدست کسر و او  
 اسم زید بنویس و دیگر چه بنویس لکن اگر نام بنویس این زید بنویس  
 و بدیم بدست خوانند کان بگوید این چه چیز است بگوید زید است  
 و شبهه در این صفت که این زید است بگوید بدیم بنویس زید  
 اگر بگوید این نام زید است بگوید زید است اگر بگوید این نام زید است  
 دروغ بگوید این نام ندارد و نام نون الف بنویس لکن زید است  
 پس و قیاس زید است و قیاس هم زید نوشته اسم زید است و چون اسم  
 زید نیست زید است و حال لکن زید است که آنجا راه میرود پس فاکه  
 گفتیم لکن زید است دروغ گفته نه و الله راست گفته ایم پس اگر  
 مرکب بنویسیم با فرزند بنویسیم با طالع بنویسیم فاداییم بنویسیم



همه زید است خوب اگر این زید که بنویسیم سخن در لغت است  
عبر <sup>عبر</sup> بیاورد و اورا سخن در اور و با بگویند تفکم کن چنانکه  
برزه سخن در اور و نه بچنین باین کلمه که با این نوشته  
بفرماید تفکم کن و این کلمه زبان فصیح بدین بگویدم بستم یا خفیه  
من زیدم یا خواهد گفت من عمر الله خواهد گفت من زیدم و دیگر چیز  
خفیه گفت را اگر گفت سخن بگویدم بگویدم یا بگویدم یا بستم  
یا بگویدم و اتم معلوم است بگویدم بگویدم یا بستم و غیره نوشته  
سخن بگویدم خبر بگوید الله بگوید خواهد گفت من زیدم هر طور  
که نوشته باشد خواه با مرکب خواه با مد خیره با طلا با هر چه نوشته  
باشند از او پرسند تو کبتر در جواب بگویدم زیدم و اگر گفت من  
زیدم یا دروغ گفته نه و الله دروغ گفته است گفت است خوب  
اینهم که معلوم شد حالا که می جویم دادیم بخاک گفتیم از جواب خسته  
سخت و همین حرف را که زاید و دال باشد از آن جواب  
سخت مشکبش کرد زید میجو بطوریکه آدم عده که گفته باشد میگویند  
بگویدم

باین میگویند بگوید در این کتب زید نوشته در این زید نوشته شده  
حالا اینجا که بنویسد بگوید من خست لکن با و جمیع این خوانندگان  
میخوانند که این زید است یا بگویدم بگویدم یا بگویدم یا بگویدم  
از کج در بر آورده سوره قرآن میخوانند خوانندگان میخوانند از کج  
است پس اگر زید بنویسد و از کج بیرون بیاورند زید میخوانند  
عبر <sup>عبر</sup> زاید سخن در بیاورد و حرف بزنند بگویدم زیدم در این  
شک نیست و شبه نیست که باین سخن نفقت دارد هیچ نقصی ندارد  
اگر از کلمه لایب زید زوال و کسر باین بگوید که زید است راست  
گفته آیا این عده بخوانند زید بخوانند برست هر خطا بدین بخوانند زید و اگر  
عبر <sup>عبر</sup> اورا سخن در اور و با بگویدم زیدم یا بگویدم زیدم یا بگویدم  
که بگویدم زیدم من عمر و کبیر عمر عین است و بسم در اتم و در اتم  
زاهتم و با و دال هر چه از او پرسند تو کبتر بخواند در جواب گفت من  
زیدم در است و هیچ جا این سخن عیسی ندرد و جز باین زید  
حالا که میگویم در و کان قصد به از کشت بچشم زید زیدم



آنها را بنیان کرمانی کوشنهار که باریک باریک بریزد بگوید زین  
 نرینه حال کوشنهار و این کوشنهار را باریک باریک ببریم و این  
 نرینه را کوشنهار را بقیه زور و قدرت میکنم و اینجا میکند از هر حال  
 حال هر طایفه که بفرج رسند بگوید این زید است هیچ مشک و مشک  
 این نیست و هرگاه بتر این کوشنهار را بسختی در آورده و با چه خواهد  
 گفت اگر کسی از کوشنهار بزد بگذرد زور و دوانها را است  
 بر روی زمین بگذارد و درست آنها را در آورده و با چه خواهد  
 گفت در این نیست که این زید باشد در این حرف نیست حال هرگاه  
 در میان این کوشنهار هم پوست بچم بگذرد زور و اگر چه کوشن  
 و کوشن است و سخنان لکن هر کس این را میخواند زید بخواند زید  
 میخواند که این سخن عبید را و حال اگر بتر این سخن در آورده  
 او بر سر زید بگوید زیدم چه بگوید بگوید بگوید هم هستم حسن  
 نیست منی است و است و این زید و این زید و این زید و این زید  
 پس اگر از او پرسند و کسی خواهد گفت من زیدم و اگر گفت

سخنان را بگوید که کوشنهار را در آورده و با چه خواهد

زیدم

۱۱۵۹۹

من زیدم مجلس او را گفت بخوان زید کوشنهار و این زید است  
 اگر چه کوشنهار و بوسه سخنان است لکن زید است خوب بنیم که  
 معلوم شد حال عرض میکنم که لازم هم نیست بچنانچه نوشته شده باشد  
 میتوان از این خط کشته هم نوشت میتوان آنست که هم نوشت  
 خط بنویسد زید است بچنانچه غیر از هم میتوان نوشت میتوان  
 بچنانچه بنویسد بنویسد بچنانچه بنویسد بچنانچه بنویسد  
 میکند بگوید این زید است و بگوید لازم هم نیست که با چنین کوشن  
 و سخنان باشد با همه خبر میشود پس بر خط با هر چه در این را بگوید  
 بخواند زور و صاحب آن خط که بر آن نگاه میکند بگوید زید است  
 گفت شوبه در این نیست این زید است خوب حال زید بنویسد  
 الله بنویسد حق بنویسد حیم بنویسد هیچ نفی هم نیست بنویسد بنویسد  
 کوشنهار را بهمان نفی که در زید عرض کنم از کوشنهار و است و سخنان  
 حال این را خدا چه بخوانند از هر کس بر سر بگوید این الله است و اگر  
 گفت الله است یا حال کفر گفته نه الله کفر گفته الله است و بگوید

خط

که در بنویسد

بنویسد



والله اعلم بدينكم كله را بسختی خداورد و از او پرسید تو کس را میگوئی  
 من الله ویر چه بگوید لا محاله خولیه گفت من الله بغير الف والله  
 و ما منم و الف والله و الف و ما استم بس من الله بگوید الله و کبر من  
 اسم الله بحجت الف و بین و من پیش نیس بس بگوید الله و هیچ کس  
 گفته الله است نوشته شده است و ما بخوانیم ان لا و خدا استم  
 ان الله ویر حاله لازم گفته نوشته اش همان الله باشد و جانش سلام  
 منیر بسیم حبیبش سلام بگوید هیچ عیب ندارد و نقص ندارد و حاله  
 هرگاه عیب را در میرد بنی کلمه سلام که از گوشت و است و سخن آن  
 در ادرو و مرد روح و سید و بنی کلمه الله زنده شد و راه افتاد  
 و همچو جزیر ممکن است هر تو بگوید غیر تعریف عیسای زکریا که در مرغ  
 مر سخت و در او میدوز زنده شد و هر بد نقایب هیچ  
 عجب نیست حاله هرگاه من کلمه درست کردم از گوشت و است و بخوان  
 بخت الله و این را با دشمن روز زمین و بنیر آمد روح و درش و سید  
 و این سلام را انداخت این هم راه برده و بگوید ان الله و هیچ جانش

عبر ندارد

عیب ندارد و هیچ ادعا بخدا نمی نهد و در من گوشت من بگویم من استخوانم  
 من کلمه الله ای هیچ ضرر بجا ندارد و ای هیچ کفر از این لازم میرد  
 هیچ کفر لازم میرد هیچ کفر لازم میرد بس هرگاه این که من ختم خاتم  
 اسم حقیم و اصل اینها یا تو در باره او ادعا کن این را ای هیچ ضرر بجا ندارد  
 دارد و ای هیچ کفر از این لازم میرد هیچ کفر لازم میرد کفری و لها انانی  
 که نه قضای ال عمر علیهم السلام شمرند اینجا که میرسد از اینجوره سخنان شمرند  
 بشخصه حجت میکنند و از میکنند کن اگر کنی با شیطانی و در ارام هیچ  
 نه این سخن بخوبی کرد بس اگر کسر در راه ابرار و کسین صلوات الله علیه بگوید سلام  
 الله بهر وجه من الوجوه عاصمات الله علیه از مقام بندگی باله بخوبی رفت مقام  
 خدا را بخوبی رسید چگونه نه و حال اکثر جمیع شما که بغیر هر کس از شما از است  
 حضرت ابرار صلوات الله علیه که با خجف اشرف شرف شده یا در غیر خجف از است

نوشتم را خلاصه در آن زیارت گفته **اسم الله** الله الرحمن الرحیم سلام بر  
 الله تعالی ان الله که بر لوح کانیات نوشته شده و ان نام خداست اسم الله  
 است بر خداوند اسم است و اسم خداوند عالم غیر خداوند عالم و خدا

و این را را  
 انداخت و آنرا  
 سخی و آورد  
 دینی بگوید من اسم الله  
 و اسم  
 این عیب نیست  
 در هر صفت  
 عجز از بیست و نه  
 مرگستند و بیست  
 با هر دو

۱۱۵۵۴







که محمد اعتنا فرمایند هر بسم الله را باید گفت تا آن کار مبارک بشود ایامی  
فوسید معین این که گفتم چه خبر بود حال برابر تو میگویم معین حرف من  
بش از شروع در کار که میخواهی کنی تو باید شروع بنام الله چه طور  
متوجه نام الله بشوی آن الله رحمان صفت اوست نام اوست آن حایه حم  
صفت اوست نام اوست متوجه آنها بشوی یا اینکه استدلال آنها بخوانی در  
انجم الفار و از جانب ایشان امداد بتورسد و البته خواهد رسید از تو  
میرسم با وجود این بزرگواران ناقص تر است از اقباب هر کس متوجه  
بشو نویسی متوجه با وجود آن بزرگواران از آن ناقص تر است هر کس متوجه  
آتش بشود هر کس متوجه این بزرگواران بشود الله از جانب  
ایشان امداد و افاضه با و خواهد شد ملک او خواهد شد و برکنند  
ایشان الفار با نجم میرسد و مبارک بشود معین سخن این متوجه  
که هر دو این کار را میکنی ابتدا بگویم بنام الله و نام الله تحقیق حق است الله  
اوست نام الله تحقیق غیر خداست آن بزرگوارانی که اینک خداست  
این را شما از من بدانید نه خود را و این ماه است و میگویم شما نه این







بیشتر و مخفی بعد اسم اعظم برابر مردم بجای نیست که مردم هستند و فهمش  
 را ندانسته اند حال خداوند قاضیست مردم و قدرش فهم مردم زیاد شود  
 میتوان باطن آنست اسم اعظم اعظم اعظم خدا را که اسم است هیچ کس  
 پرده و در علمین به بالد تر از اسم الله نیست و اسم الله غیر از خداست و غیر  
 در این اسم خدا غیر از خداست اسم الله اگر چه بنویسند یا مکتوب اسم الله  
 نوشته میشود و قریبیکو یا بهر که باز بان و دندان و مخارج حواس  
 یک زیر باز هم نوشته نهایت با مرکب دیگر نوشته که بنی هو باشد  
 و اینها غیر از خداست بلکه اسم الله غیر از خداست و غیر از خدا  
 خلق خداست و معلوم است بضرورت سلام که از تحریک الله علیه  
 خلق باله تر بنویسند هیچ اسم باله تر از تحریک الله علیه و الله بر خداست  
 او است اسم الله و لکن یک خط دیگر نوشته شده بخط قرمز نوشته  
 اگر چه گوشت دارد و پیمت دارد و استخوان دارد و خدا دارد و جان و سیر  
 است و باوقه نطق داده و دارد و سلمه میرود لکن هر کس بداند و بنویسد  
 قدرت را بتواند بخواند نگاه دارد میکند و مینویسد اسم الله را که راه

میزند اسم الله

اسم الله است هر کس از این جهت دیدار او و دیدار الله است از این جهت  
 گفتند او گفتند را الله است از این جهت کردار او کردار الله است و از  
 این جهت که منقطع المربوط فقد اطع الله هر کس کند رسول را اطاعت  
 کند الله را پس اطاعت الله است از این جهت و با این جهت  
 الله را پس هر کس را الله است زیرا که نام او الله است هر کس  
 چنین سازد زیارت کند من زار سبحان بکر بلا لکن زار الله عز و الله  
 زیارت کند هر کس این را زیارت کند چنانست که الله از زیارت  
 که اگر نه نام اللهند هر کس گفتن گفتن الله است که گفتن که  
 الله است هر کس میگوید کارش از کار خدا نیست و میگوید و بیش  
 و دید خدا نیست علیه الله و المسلمة و الناس جميعا علی وجهه انیک  
 اینمغیر و مذہب اسلام و خدا بدیهات سلام است آخر مرد و چهار  
 کلمه علم با گرفته میگوید حکم من حکم خداست و در هر خداست و مجتهد  
 شده و حکم میکند چگونه محرم الله علیه و الله گفتن گفتن الله نیست  
 کردش کرد الله نیست پس چنان کسر از مذہب اسلام برون

کروش آن کرد الله  
 و بیش آن دید الله



نسبت  
م

پس ان بزرگوار جمیع آنچه از او صادر میشود از الله صادر میشود جمیع آنچه  
بست با دیگر مخلوقات الله کرده پس زیارتش زیارت خداست و برایش  
و بر خداست هر دو خداست هر دو خداست هر دو خداست هر دو خداست  
نسبت با و میدهند نسبت بخدا یا بدو و او را در هیچ دقیقه ماندن و دقیقه  
نیست است که این جمیع آنچه را که هم میخواهم بخدا بکنم و برایش خدا بکنم از ارام  
با بدست محمد و او را یا اینکه برایش خدا هم میتوان کرد عرض میکنم شکر  
و برترین در اسلام که خداوند عالم از رتبه خدا را خوف فرود نیامد  
خداوند از رتبه ذات خوف نترس نکرده و بر رتبه مخلوقات نیامده و خبر  
از مخلوقات با او متصل نشده است در اسلام در این نیست و هیچ کس رتبه  
ذات خدا نمیرسد خدا را است بفرمان کند پس خداوند عالم در  
الغیور است بر او حدیث کند کائنات جلوه گرفته و اهدای کائنات  
بر ذات او مطلع شده و لکن چون خلق را بر این صفت و بندگی  
افزیده است و خواسته است او را بشناسند و هر چه خلق را در دنیا  
خلق نمائند که چه عجب میگویند از این ناصر الدین است هر دو در جلال حق نشسته

و از دیگر اشیاء

جمیع شایسته این است لکن در میان شما نام نامی که  
همه شایسته است پس نیام او و او را بداند و بداند او را و محو و بداند پس  
مخلوقات با عتیر شما و عظمت او ندارد و بلکه محروم بودن شما از دیدار او را  
جلال و عظمت است محروم بودن شما از او بجهت کم بودن نسبت شما به او  
از دیدار شما بهمان است و نام نامی در میان شما نمائند حاله  
خداوند عالم قدس از سلسله طین بشر است و مجرب از دیدار خلق  
خداوند مجرب که از دیدار خلق خود نام نامی در عالم نمائند که  
فرموده و است که عظمی که خدا را اسم الله است و اسم الله و چه عجب  
محمد است و اسم الله خداوند بخدا قدرت نیست اسم را بر خلق  
نیست نمائند و این اسم چه عجب است خداوند او را نام میفرود قرار  
عالم را و او را در عالم نمائند که پس هر کس تو بمان نام حجت و شکر  
با و شد تو را بخدا جسته کن نه مغز این حرف است بلکه با و شد  
بگوید مثل انحراف است تو را بخدا جسته تخریک که تو را نمائند  
جست ابد او دست پس با و نمائند از او دست پس نیام نام







ند چون من قدر فون سبب سبب که ماوی بکنیم و دعا سبب بخار بنوعی فرست  
 کند نه میفرماید کسر را که فرست سبب سبب بخار بنوعی فرست  
 هم نذرند که یک ازار فضا بنوعی فرست سبب سبب بخار بنوعی فرست  
 ابن مقبول نیست و دعا سبب بنوعی فرست سبب سبب بخار بنوعی فرست  
 واقع نشده نه فرست سبب سبب بخار بنوعی فرست  
 نگاه کن در مصباح کفر نگاه کن در مصباح کفر نگاه کن  
 بنی این دعا نوت را که حضرت کاظم صلوات الله علیه فرما فرست  
 من الله اعمال لا منجیه وان صلی الله بالذکر فضا به القول من عتبات السلام  
 انخداع ابن ایضا که کسر است که فرست عتبات و درم در باره او که هر فرست  
 بخار نذرند که یک ازار فضا بنوعی فرست سبب سبب بخار بنوعی فرست  
 اعمال من فضا بنوعی فرست و از این فضا بنوعی فرست  
 کسر است که ازار فضا بنوعی فرست سبب سبب بخار بنوعی فرست  
 کند و خدا نذرند که کسر است که ازار فضا بنوعی فرست  
 نیست و غیر این نیست که خدا بنوعی فرست سبب سبب بخار بنوعی فرست

از قدر ال قدر

۱۱۵۵  
 ۱۱۵۶  
 ۱۱۵۷  
 ۱۱۵۸  
 ۱۱۵۹  
 ۱۱۶۰  
 ۱۱۶۱  
 ۱۱۶۲  
 ۱۱۶۳  
 ۱۱۶۴  
 ۱۱۶۵  
 ۱۱۶۶  
 ۱۱۶۷  
 ۱۱۶۸  
 ۱۱۶۹  
 ۱۱۷۰  
 ۱۱۷۱  
 ۱۱۷۲  
 ۱۱۷۳  
 ۱۱۷۴  
 ۱۱۷۵  
 ۱۱۷۶  
 ۱۱۷۷  
 ۱۱۷۸  
 ۱۱۷۹  
 ۱۱۸۰  
 ۱۱۸۱  
 ۱۱۸۲  
 ۱۱۸۳  
 ۱۱۸۴  
 ۱۱۸۵  
 ۱۱۸۶  
 ۱۱۸۷  
 ۱۱۸۸  
 ۱۱۸۹  
 ۱۱۹۰  
 ۱۱۹۱  
 ۱۱۹۲  
 ۱۱۹۳  
 ۱۱۹۴  
 ۱۱۹۵  
 ۱۱۹۶  
 ۱۱۹۷  
 ۱۱۹۸  
 ۱۱۹۹  
 ۱۲۰۰

از قدر ال قدر فضا بنوعی فرست سبب سبب بخار بنوعی فرست  
 فضا بنوعی فرست سبب سبب بخار بنوعی فرست  
 اگر اسم الله را در کند یا دیگر یا الله او فضا بنوعی فرست  
 اگر الله قبول الرحمن و یا رحمن و یا رحیم الرحمن او فضا بنوعی فرست  
 که یک سبب بنوعی فرست و دعا سبب بنوعی فرست  
 کند با وجود بنوعی فرست سبب سبب بخار بنوعی فرست  
 بدیهی است که هر که بگوید در جوارب بگویم خاک بر سران شیعه که  
 از ابن الحنفیه صلی الله علیه و آله باشد بنوعی فرست سبب سبب بخار بنوعی فرست  
 رمضان است در موضع ناچارم تا صبر این محیر بگوید  
 اما و ذاکم جوهر بر المعانی معلوم من صفات الجواهر  
 مفصود نیست که او با این کلمات صلاه الله علیه بگوید  
 صفات تو اسم الله است چه ذات او را چه این اعیان و ذات تو  
 جبر است که از جبر بر بالا است با دراک تا در جبر بر بالا است  
 از الفهم همان صفات تو است و قبل که این را محیر تا صبر در تصدیق

از قدر ال قدر  
 فضا بنوعی فرست  
 اگر اسم الله را در کند  
 اگر الله قبول الرحمن  
 که یک سبب بنوعی فرست  
 کند با وجود بنوعی فرست  
 بدیهی است که هر که بگوید  
 از ابن الحنفیه صلی الله علیه و آله  
 رمضان است در موضع ناچارم  
 اما و ذاکم جوهر بر المعانی  
 مفصود نیست که او با این کلمات  
 صفات تو اسم الله است  
 جبر است که از جبر بر بالا است  
 از الفهم همان صفات تو است



خدایتان بر افراسین اینطور میگوید خاک بر سر آن سید که میگوید اسم  
 الله است و صفت الله است و سید الله را کند اسم خدا را که سید الله کند  
 صفت خدا را بخار کند جلالت خدا را الله کند قصد اسم خدا را از زبان  
 فرزند بر عباد و به از از مقبول نیست و الله عباد در احدی از خلق قبول نیست  
 مگر اینکه اقرار کند به صفت عبادی که از او کرده و در غیب خود هیچ سخن و ذکر  
 از قضایای این مطالب خبر بر عباد و نشی و عبادت و ادب و نشی و عبادت و نشی و عبادت  
 نمیگویم احدی که این را هم نام تو میبرد و تقییر این را در دنیا و آخرت  
 بجهت عباد و نشی و عبادت بر این اسم اعمال انجامت سلو در زنیان  
 عباد و نشی و عبادت بر این اسم **بسم الله** همه آنها را نشی و عبادت بر این اسم  
 او را در جوابرا کند و میگویم در تقییر این را به امام میفرماید این را در  
 انجامت و خبر بر این قضایای این مطالب را الله را کند اندکی خبر را  
 فرموده و به خود بداند که یک قصد از قضایای او را الله را کند میفرماید بجهت  
 ان الله چنین میگویم در حدیث دیگر میفرماید **والله ان الله ان الله ان الله**  
 الله را قضایای این را که است بجهت الله الله را قضایای این را که است بجهت الله  
 قایت این قضایای این را که است بجهت الله الله را قضایای این را که است بجهت الله  
 الله را که میگوید

که با سید قایتان از خدا نداده پس اثبات بخدا را که  
 اگر خدا اجود است و این را قایتان پس چرا نداده است چرا نداده است  
 پس و یک راه نداده و الله را قضایای این را پس نداده و عبادت بر این  
 که به خبر به این بزرگواران و گفت **بسم الله الرحمن الرحیم** در این کار  
 که میگویم عبادت میگویم اول و خبر کل بنوم و کار سلو مقدم بدارم و در این  
 بر کار با اسم نه این را میگویم الله را میگویم الله انوقت بقوه الله بجهت  
 خدا الله را میگویم و چه خلد به کار و بحول الله و قوه نباشد و بجهت  
 و قوه صفت نبی و الله را میگویم الله را میگویم الله را میگویم الله را میگویم  
 از شعر و خبر و عبادت که خراب میشود و اگر عبادت صمد و غیره و دنیا و دنیا  
 خلد به الله را که عبادت که با شریک اسم الله بجهت کشتن اسم الله بجهت  
 هر کار که میگویم **بسم الله** الله را که عبادت که با شریک اسم الله بجهت  
 بجهت این اسم الله را که عبادت که با شریک اسم الله بجهت این اسم الله  
 گفت نیست بحول و قوه خدا تو به معصیت خبر عبادت که عبادت بر این  
 هر کار که میگویم **بسم الله** الله را که عبادت که با شریک اسم الله بجهت  
 از عبادت منصرف میگویم عبادت که با شریک اسم الله بجهت این اسم الله







بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا وولينا محمد وآله الطيبين  
 الطاهرين وآله الطاهرين اعدائهم وحق صبر جعفر قم ونا صبر جعفر قم  
 منكر فضائهم من محسن واللائس من آت ولبس والله خير من الياوم الياوم  
 خداوند عالم در کتاب مبارک خود بفرماید **ما خلقت الجن والانس الا ليعبدني**  
**الله بعدون ما اريد منهم من رزق وما اريد ان يطعموا ان الله هو الرزاق**  
 در آیت گذشته عرض کنم که عبادت بنده که معنیش نیست بنده  
 خود را برضای مولای خود اسلاط کند و بنده بصفات **مولای خود**  
 در آید و با آنچه پسند مولای خود را بداند از آنچه غضب مولای خود را در حقش قطع  
 مولای خود و مخالف صفات مولای خود و پاک کند اگر چنین کند که  
 که در بوم بندگان راه رفته و اگر چنین نکرد بر بوم بندگان راه رفته  
 و عرض کنم که اشرف بندگان و اقر بندگان و عظم بندگان که خوف  
 را بصفات مولای خود دارند است که محمد و آل محمد علیهم السلام که این  
 در مقام بندگی در جای گذارده اند و هیچکس مانند ایشان نیست

۱۱۵۵

مسم

مسم

مسم

نقص هیچ مخلوقی خطا در نقص خداوند است آن فاضل و خاسع شود  
 و چنانچه در نقص خداوند است آن فانی نشود و بعد از خود فانی کند  
 اند که اشرف از خود خود کند آمده اند سر تا پا ذکر مولای خود نموده اند و برابر  
 مولای خود هستند از برای خود را خود می دانند و برابر مولای خود هستند و هیچ  
 مخلوقی مثل ایشان نیست صفات او را از صفات خود جدا کند و خود را بنده  
 و چون در ایشان چند کلمه در این خصوص گفته شد در باره شیعیان آن  
 هم دوست داشتیم چند کلمه عرض کنم و از بندگی شیعیان و عبادت ایشان **بزرگوار**  
 عرض کنم و بنمطلب بطور تحقیق نخواهید رسید مگر اینکه محقق شریعت را  
 بطور درستی بفهمید این شریعت مقدسه که در دست همه است و همه را به پیروی  
 از جناب او اند که نه از بسبب خیر یا اگر در این شریعت سطره فکر کنید خواهد  
 یافت انبیا و با این شریعت امر کرده و محمد ص الله علیه و آله باشد خوف  
 او با این شریعت عمل کنند و بعد با آنچه همه را بان امر کرده اند خوف کنان عمل کرده  
 و نه مردم را از آن نه که خوف آن بزرگوار را بر تکیه آن نموده اند نه بر تکیه آن

مسم







میگویند پس این تدبیر صفاست **بسم الله الرحمن الرحيم** و اخلاص و در جات  
 این در جری که فتن باین ترتیب است باور کنید **فقد** عذر را حقیقت  
 را عذر نماید و بجا علی که صوفی شدند و بسیار عذر شدند و ترک  
 شریعت کردند و چون باب ن میگویند باین ترتیب چرا که برید و چرا که  
 میگویند با با کلف غیر از کلف است اینها فرغ یافت اینها **عذر**  
 است بخوایم بدانم این ترتیب **مترجم** غیر از این نیست **مترجم** غیر از  
 اعتدال و درست کردار میخوایم بدانم هر کسی که بجهت کمال میرسد باید  
 درست کردار نباشد هر کسی که کمال میرسد باید عدل نباشد باید  
 علم کند هر کس که باید امین نباشد هر کس که باید راستگو نباشد  
 هر کسی که کامد نباشد **بسم الله الرحمن الرحيم** خدا انکوبد و کفران لغت کند اینها  
 مترجم است این هر چه بجد کمال بیشتر میرسد این **مترجم**  
 را بیشتر باید دانست باشد و هر کس **مترجم** است او **مترجم** است  
**بسم الله الرحمن الرحيم** و او **مترجم** است **بسم الله الرحمن الرحيم** و او **مترجم** است  
 هر کس باین ترتیب کمتر گرفته نباشد او کمتر **مترجم** است

میگویند

میگویند اینها که میگویند بسیار عذر میگویند و اینها عذر میگویند  
 یک نفر این بنا میدهند و این این که تو دار **عذر** تو کند **عذر** تو  
 بردار و چشم تو را بخوابد و چشم تو را ببرد و او را **عذر** تو  
 تو با و میگویند این چه کار است تو میگویند این کار را کن و جواب تو میگویند  
 تو ندانند و حلال و حرام که نیست اگر میگویند خرب نیست تو که میگویند **عذر**  
 میگویند و همه مباح است پس فرم میگویند زن ترا بردارم بروم پس میخوایم  
 فرزند تو ترا بردارم بروم میخوایم اموال تو را صاحب شویم میخوایم ترا  
 شرع شرع کنیم اگر میگویند حرام است میگویم خودی شریعت کند و در آخر  
 شریعت که بجز حلال و حرام جزیره نیست و اگر میگویند حلال نیست  
 سکوت کن چرا که مرا نیست تو را شرع شرع کنیم هیچ نفسی حرام  
 مباح است معلوم شد که لا ضعیف نیست اینگونه معامله بین ما و او که آرام  
 نشسته و در شش خفص است بجز میگویند نیست که این مذمب باشد  
 اگر این مذمب صحیح باشد جمیع نیکوکاران از هم خود کشیده اند  
 بلکه بجز خولیه باشد پس هیچ چیز این مذمب صحیح نیست اگر صحیح باشد



جميع اينها مردم بايد بکند بکند کنند جميع مردم بايد بکند بکند بکند  
صاحب شريعت صاحب امر ملک شود اگر چنين کنند نظم عالم از هم  
مستاد و وقت بحدود نرسند پس اين شريعت بکند نظم عالم  
باين شريعت نظم مدينه است پس باين شريعت مصلحت مردم  
براج بکند و مردم همه اينجا اين شريعت مصلحت مردم است  
ما کس چيز نديک ان رحمت بخورد پس نيند که چيز نديک  
دارند اما نديک که اين کار بکنند شريعت را در حد و نديک استند  
و الله اين شريعت نيان مصلحت و نديک احوال عقلت هر کس باين  
شريعت مصلحت مصلحت خواهد شد مصلحت هر کس در جميع مردم  
هر کس شريعت راه رود در تمام مصلحت اين شخص مصلحت در جميع  
اين شخص مصلحت خواهد شد پس مصلحت خواهد شد مصلحت  
صبر کند و در اين شريعت اين با شريعت مصلحت مصلحت  
مردم مصلحت در مردم نگاه مصلحت در دفع مصلحت بگويند مصلحت  
بگويند مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت

غير از اينها

غير از اينها و الله هر کس باين قاعده در ميان محروس راه رود مصلحت  
هر کس باين قاعده در ميان محروس راه رود مصلحت خواهد شد مصلحت  
دين و مصلحت هر کس باين قاعده راه رفت در ميان مصلحت مصلحت  
و مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت  
نظر بکنند ان بزرگوار مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت  
پس هر کس در ميان خلق خود را باين مصلحت مصلحت مصلحت  
بجهت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت  
شريعت مصلحت احوال مصلحت هر کس مصلحت مصلحت مصلحت  
و هر کس مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت  
مردم مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت  
اينکه مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت  
مقصودتان را در مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت  
کردن که مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت  
فهم مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت مصلحت



لفظ تا اینجا نشسته در دل خوف بگورست بگوید با خوف بگوید چنین  
باشم و اگر چنین نیست غمین شو غم کن چنین باش مندر از شد حال  
و سلطان زلفت میدهد بر اینسان که اگر تو بترت راه رود دنیا  
خواب میشود اگر تو خوش گوئی مال تو تلف میشود اگر ظلم کنی ملک از دست  
میرود نه اینطور خیال کنی این شیطان هیچ میگردد جز در دعای  
اگر این سلطان نیست بعد از خدا آیا تو میدارد و چون رسد خدا  
یا داند از او سلطان با داده **ان شیطان کلمه عدد و خدای شیطان عدد**  
شماره او را دشمن خود بگیر بدو دشمن باشا صداقت نمیکند  
**انما امرکم بالسوء الفی** شیطان شمارا امر میکند بدین شقاوت  
بخش لفت محمد و آل محمد صلوات الله علیه نه اینست که قصد شیطان  
باید بگریز و گدازد بگریز و گدازد در اینجا فریب عیب بگوید  
فحش بر زمین میزند بر زمین که بغیر فحش را مباح که اگر بگوید  
تعبیر بر زمین میزند بر زمین که بغیر فحش را مباح که اگر بگوید  
نمیدانم قدر کردن را اقرار بحرام بعد از آن دارم پس سخن تو نیست  
انجیل

بعضی

تجلیات برسد بغیر آمده بنا مردم را خراب کند و آخرت مردم را  
آباد کند عاقلان فرموده **پس متهم ترک دنیا و آخرت پس متهم ترک آخرت و دنیا**  
از مالت بیتی نیز که ترک دنیا را بر این آخرت کند یا ترک آخرت  
کند بر این دنیا میفرماید این از مالت این از دنیا مالت و دنیا هر دو  
تعبیر دنیا و آخرت هر دو بان بود پس این از مالت و دنیا و آخرت  
بین تو را سخن بر این گزین که در صاحب خانه نور دنیا میداند  
تا سخن بر کس که در صاحب مال نور دنیا میداند که در زرع و شکار  
اینکه این شکار ملک است و این سخن بر کس که در صاحب طبع دنیا که در مکه و مدینه  
هر که در طبع دنیا که در صاحب طبع است و طبع آخرت که در مکه و مدینه است  
طبع دنیا و طبع آخرت که در دنیا میکنند و طبع آخرت که در مکه و مدینه است  
و طبع آخرت که در مکه و مدینه است که در طبع آخرت که در مکه و مدینه است  
باین جهت تا در طبع دنیا فرموده است که نور زیم و کلام نیم و ترک  
کس کنیم بجهت آنکه در دنیا تجارت و آخرت چون سخن باقی رسید  
و سخن بکس که در مکه و مدینه است که در طبع آخرت که در مکه و مدینه است







شما ندانید و اگر همه را جمع کنید در یک دست خفته اند بد از یک دست می شود  
و دست شما کن تقسیم که می کند بر اعضا این اعضا که هستند هر چه خفت  
بر می دارد نه خفت را بر او هیچکس نیست همچنین اگر هر یک از اعضا با خود  
کنند بر او خفت خود را بکشند خفت با خود دارد و اگر هر یک بفرزند دارند  
همه بفرزند کن هزار نفر خواهند بکشند چهاره از یک بیاد و در دست  
چهاره بقدر حرکت خفت نمی تواند بکشد و بگوید هر طور می تواند بر این هزار نفر خفت  
ساخت نه بود بدید که سر قن خفت نه بود و سر قن از قن می شود اعم  
از یکجا بیاد و در بار است **عذر** هم از زرقا نیست بصفات بسیار  
اراسته باشند و در این مسئله هم اطاعت شریعت مقرر کنند و همه  
اعمال کسب کنند و از کسب روگردان نباشند چه عزت به نیت از کسب نباشد  
پیکار بر مرد و بخت بر هم است هر چه از هم روش است برادر و برادر بخت  
پیکار نباشد جورا بخت این آنها را بفرش خراج کن هر چه از حق زیاد  
اند بده بخت بدیم در راه خدا نه خیر خودت بده مقصودم نیست که کسی  
کار نکند یک کار بدست و نه بماند می کار بخوانم نه بماند بلکه عزت

شما ندانید

عزت شما و شرف و در این است چه شما نه بدست حقوق نباشد خدا  
تو را قوه داده قدرت داده بر کسب کن مگو خفت طلب علم هر طلب علم  
و حبست طلب رزق و حبست این فریضه است اینهم فریضه اگر اند  
نقور تو است تو طلب علم می کن طلب کسبم از نقور است صاحب شریعت  
سوال کردن را بر نرسد نه و تو خفت را خبر می کن و این نیست و خفت  
بیکد از کسب را که از شریعت میسر است چرا باید تو شکست بخوری که ام  
یک از شماست که در تمام عمر خفت و قن پیکار دارند و در بار او ممکن  
نمی شود قن داشته باشند این دو قن برادر بر یک تو کسب پس  
بخرید بیکد از پدر و کان کسب برادر تو بفرست خدای کن ندانم  
تو این کار را کنی نه باین چه طور خدا تو منفعت خفت داد  
بیکد نفع خبر می شود صاحب ملکیت و بایه شده کن مردم عادت گفته  
سوال گفتن و چاره نه بگو پس است این عادت خیر نیست و هم  
بر سر مسئله مسئله این بود هر یک از شما به شریعت بگو بدید قن  
ترید و هر یک از شما که کمتر باین شریعت عمل کنند آنها عفت ن







با بنج بلاد و الی از این غضب شد گفت فرماید که ای کبریا  
 منیرند حکم که هر حکما بر او بریند آنها چنانکه بنا کردند زدن چو بهنا و تازیان  
 آنها را از او کشید و بوال میخورد و تا آنکه انقدر و الی گفت خور که از آب و  
 بنار فغان که از او بدینجهها چرا او بریند و در او بریند گفتند و الله اعلم  
 بر او تازیانها بر میگردد و الی از این کج خلق شد چهار نفر دیگر را هم گرفت  
 بناید شمام با این چه نفر همه شامش نفر جمع نوید و شش بگیرد  
 او را بریند بر شش نفر بنا کردند بازون تازیانها مرشد و بر  
 در و الی میخورد و تا آنکه بعضی از اعضا را کوبیدند تن او زخم شد  
 و فغان بر او و الی چرا او را بریند و کشتید گفتند شد شوق  
 ما که بخوابیم ترا برینم ما میخواهیم که این مرد را برینم هرگز میخواهیم  
 برینم کنی نه چو بهنا و بنو میخورد و بنو میخورد و شخص در د گفت و الی  
 از خدا پرس مرا من را برینش مولد خفصه امام حسن صلوات الله علیه  
 بنین او چه حکم میکند او را برینست بخیرست امام حسن برو چون که  
 بخیرست امام حسن او را در عرض کرد من از این بخیر است دیدم که بخیر است

از کبریا

از کس دیگر دیده نمیشود و حال آنکه شما فرمودید این که شعیان شما  
 نیست شبعه پس این شعیان شعیان است که این شعیانها را بنام شما  
 از کس نیست بخیر است چند از این میرم که بخیر از اینم که از کس دیگر بخیر  
 ما دیده نمیشود و فرموده که با او صبا شعیان بود از آن فرموده  
 این مرد که بدست تو که قمار شد بر این بود که گفت فرم از شعیان  
 امیر المؤمنین و از شعیان این امام حاضر فرموده این از شعیان  
 این از مولا است این از صحت است و آنچه تو در باره او دیدی  
 این بلاد از او دفع شد این معجزه است معجزه او نیز بنی حضرت علی  
 مرده را زنده میکرد و معجزه معجزه عیسی بود معجزه مرده بخیر  
 اینکه پیغمبران میکردند امور را بصورت بیمن مثل میگردند این معجزه  
 است بنی بنی معجزه پیغمبران بود همچنین آنچه تو بر این مرد از معجزه از  
 معجزه او میگوید معجزه او بنی معجزه با او خواست سلا از او کند بود  
 آن رومان شخص کردند فرموده شبعه ما کس است که متابعت کند  
 در جمیع در جمیع صفات که سبقت ما را در جمیع صفات نمیکند

و هر کس از شعیان  
 شما سبب صح



شیعہ بنی کن از حسان است دین شخص چون مطلبش از این  
 حرف بنی لجه که نم از دستم و بعلط گفتیم از شعیانم خدام بنی لجه  
 از اذن دفع کرد فرمود اگر بدست و واقع گفته بودیم شیعہ ام فرمود گفته  
 این حرف را خداوند علم زندان میکرد و او را در مجلس در آن مجلس ماند  
 خدا او را در آن مجلس مرزاخت و کن چون بعلط گفته خدام بدار از او  
 هر کرده بواله ام فرمود تو بگویم از در حیات بنی معجزه باد و او را فرمود  
 بنی لجه بعد از آن از آن خدا بنی لجه و ترا در مجلس که سرال در او  
 با نیر مرزاخت ادم استغفار کرد و توبه کرد مقصود از زبان نهم  
 شریف بنی لجه که مقام شیعہ مقام عظیم مقام شیعہ مقام عظیم  
 نه هر کس ادعا محسن امیر المومنین میکند از شیعہ امیر المومنین است بلکه  
 مراد از حسان است شیعہ بنی لجه بنی رفتند خدمت حضرت امام رضا  
 صلوٰۃ اللہ علیہ بر در خانه آنحضرت آمدند در زدند از راه <sup>بغداد</sup> <sub>لبنه</sub>  
 اذن خواستند که بر آنحضرت افتادند ادم حضرت را رسید که  
 شما کیستید گفتند ما جعفر از شعیان امیر المومنین بنی حضرت اذن

ندادند

ندادند و اخلاص تو بر رفتند تا سر روز هر روز رفتند اذن میفرمودند  
 و حضرت با آنها اذن نمیداد که و اخلاص تو بر رفتند و گفتند که چه کردید  
 و با تو اسطه اذن با آنها نمیدهند تا آخر بقیان آمدند و جرح گفتند تا اذن  
 دادند و جعفر را در دستند اذن نشستن بایست ندادند اینها بقیان بودند  
 که باین رسول الله این چه جفاست شد با میفرماید و با بولند  
 حنفیان رسول خدا ایم شد و دیگر کسر عقاب را نخواستند که چه غلط گفتیم که  
 ما را از این طور راه نمیدهند فرمودند بجهت لکه ادعا بنی شیعہ کردید و گفتید  
 که ما شیعہ امیر المومنین شیعہ امیر المومنین کسر است <sup>چون</sup> <sub>چون</sub> بنی شیعہ  
 حاصلش لکه متابعت کند امیر المومنین را در جمیع احوال در جمیع  
 اخلاق در جمیع صفات اگر گفته بهیچ ما از مولای خود از حسان شما  
 شما را رو نمیکردیم با در چون استغفار گفتند توبه کردند فرمودند  
 مرحبا مرحبا حال بیا بید باله باله بیا بید باله بنو که خود فرمودند چند روز  
 باینها اذن نداد و عرض میسر روز فرمودند سر روز بید بر در پیش  
 اینها و سلام را باینها بریزد حاجات را برادرش بریزد و بنی شیعہ



و مقام شیعہ معصیت عظیم تبعه ابراهیم است که گشت  
شیعه ابراهیمین شد علی اگر گشت شیعه ابراهیمین شد عیسی  
گشت شیعه شد یونس بن عبد الرحمن گشت شیعه شد  
عمر گشت بزرگان شیعه آنها هستند سابق که اندر خود  
بار اینها هم مقدمه بود محمد این مقدمه این بود چه در باره پیغمبر  
عرض کردم نسبت بخداوند عالم که چون آن بزرگوار بودیت خدا را  
بجدر کرده صاحب صفات خدا شد صاحب اسما و خدایند همچنین  
بزرگان شیعه هم چون متابعت کردند محمد و آل محمد علیهم السلام سلاخ و جمیع  
صفات خود را صفات آنها را آستند گفته و جمیع افعال و افعال  
آنها را بجا آورند و آنها هم شیعه شدند و صاحب صفات ایشان شدند  
یک کلمه در حدیث پیغمبر یا پدر از زو و طایفه انکه بکار عوام نمیرد  
بکار علمای آبرو و انانیت هر فرقه از شیعه کسی که متابعت آنها را نکند  
احادیث مال و آنچه ما در احادیث خود گفته ایم با آنها متکسر شود  
انکه از پیش خود خیر در دین خدا بگوید بطنه خود را و چون دایر

در این

و باستی آن خود بعضی خوف خیر در دین خدا بگوید بگوید آنچه بگوید  
نار ال محمد باشد و از احادیث ال محمد باشد شرح صفات  
شرح صفات ال محمد باشد اگر تو این احادیث عمل کردی صفات  
محمد را آستند بکن آنچه بقصد خود میگوید و بر این بداند و بر این  
و خود را آستند بگوید آن صفات محمد و ال محمد نیز اگر صفات ال  
بعد در آثار ایشان بود و در شعاع ایشان که پس از ایشان شد و احادیث  
بعد چون در این ترتیب رسیده و در کتاب سنت ایشان نیست  
آنچه در اقباب است در تالیفات است از اقباب هر چه از اقباب در تالیفات  
نیست از اقباب پس آنچه در احادیث ال محمد علیهم السلام نیست از آثار  
ایشان نیست و هر کس خود را آستند با صفات کنند بر خدا و ال محمد  
بخود گرفته و شعاع او را بخود گرفته و این از شرط شیعه نیست این  
از پیش خود گفتیم لفظ حدیث بود که از نزد طایفه گرفتن با قناد  
ایشان نیست آنچه لازم نمیگوید توهم از آن میگوید و چون شیعه خود را  
بصفات این بزرگوار آستند کرد و در جمیع جهات خود را آستند











بعد و عمر خود ز بد بوی و عمر خود که فرمود در غریب بود و دشمن خلقت  
 محمد و آل محمد و عمر خود که فرمود ال مردان بر سر وال ای سفیان  
 بر سر بر بوی و عمر از آنی که بعد در صحرا کرد و دید که از طرفت صوف  
 قال که استه شده یک ان مذکر شد و یک ان نعت محمد و آل محمد  
 علیه السلام و در او جا کرد گفت آخرت را بر دنیا خیار کنم و دست  
**فستیح** بر سر خود گذارد و گفت **اللهم المیک انیب اللهم** خداوند آینه را بفرست  
 بسوزن از گشت بگم و دان و دان بخیر است ان برزگوار اعراف کوه  
 بهی که فریاد بر آید ممکن است که بعد از چاه نمک سال صاحب بفرست  
 بعد که گشت به کوه و کوه کند از او قبضه فرستد نعم تاب الله علیک  
 یک ان بنی زهر را کرده و در میزند و شما را بی هزار سال نشسته اید و  
 بر او کریم بکنید یک بنده در اگشته اند انواتان امام حسین بیدارید  
 و عمر خود میدارید ایا چه غلبه بود حال کسی که جهد سال رویا چمن که  
 شصت سال در راه ان برزگوار فرم زده و نوم عمر خود را در شتر خنجر  
 است ان بر سر ده سینه خط شصت سال بر سر ده کرده و ازین و ازین

و از او دشمنان است از آنجا که دشمنان کسر چه طور شده که ازین  
 ازین خدا منی چه طور شده دشمن او دشمن خدا منی و دشمن صاحب  
 امام حسین را پس از اس از هزار سال لغت میگرد و عمر خود را در العن نمیکرد  
 از برار خون غلام ای و در که غلام سید بریده گشته اند سینه چه طور  
 شصت ان ازین ان ازین حسین منیب و الله بر ازین و شصت ان  
 چنان است که بر بگنجد حسین روزه نبرد ان لغت خدا بفرماید  
 چنان است که میدان جنگ با خدا بجای ربه در آمده و بر بر خدا زده و قهر  
 شد ازین شصت ان محمد و آل محمد است چنان چنان شصت ان صاحب  
 و آل محمد است اعانت شصت ان شصت محمد و آل محمد است جمع معانی  
 که از راه و در بر محمد و آل محمد که بر او بر سر خود کرد و در میانیک محمد و آل  
 میرد کرد و دست نمیدارد اینجا بخیر اینجا را هم حریف میگویند و ان غنیمت از تو  
 حاجت بر تو ندارند چنان باب ان چنان بوالین است که مظهر  
 است شصت فرمیده هر کس نمولند زیارت کند ما زیارت کند برادران  
 مؤمن خط لا ثواب زیارت ما در نامه علم ازین شصت و هر سیر







در کتاب بنام

و ثوابی  
م

در کتاب مجید خود میفرماید ما خلقت ابنی و انزلنا الذل بعد و ان ما لرید  
منهم من رزق و ما لرید ان یطغوا ان الله هو الرزاق <sup>القوة المبینة</sup> احد و عزیز  
و شرف بنده معلومت بنده هر کس شرفش بقدر شرف مولایست غلام شخص  
تا جرنیت کمال در بندگی که پیدا کرد و امثال زمان تا جبر الکعبه و ما  
تا جبر شده در صفات و در کمال و احوال و اخلاق و الله بنده پیش  
سلطان است بنده قائم مقام سلطنت مثل نمایب سلطنت الله بنده ادا  
و با خلق ادا میفرمود بطور او و بامر او و نهی او و حرکت میکند و قهر  
بنده را که رسید بنیت نیابت سلطنت پیدا میکند قائم مقام امین  
و جلوه نمایب سلطنت میشود که بنده سلطان شد بعد از ایام نهایت کمال  
را پیدا کرد و بامر و نهی سلطان را گرفت و از کرد و نیت سلطان اجتناب  
شرف او بیشتر از سلطان میشود قائم مقام سلطان میشود نمونه ان وایست سلطان  
محبوبیت او و نیت سلطان میشود تو تقدیر او تو لای سلطان میشود  
معلوم شد هر بنده بقدر شرف انمول است الله احترام بنده پادشاه  
پیش از احترام بنده نمایب سلطان است و الله احترام بنده با سلطنت



پس احرام بنده بکار عزت او منتهی فرمایند و پاوی ده را کرده است  
 و دیگر منتهی فرمایند بایست عظمت او کرده هر یک بوجه خود تفریب  
 میکنند بنده سلطان تفریب بطن پیدا کرده و سفت مابین او و  
 مابین سلطان کم شده پس سلطان متعجب شود چون سلطان  
 شده در جهاد و شرف او بالا گرفت همچنین بنده نایب عظمت تفریب  
 نایب عظمت پیدا کرده معلوم است هر چه تفریب نایب عظمت پیدا کند  
 سفت مابین او و مابین نایب عظمت کمتر میشود تا نهایت اتصال  
 عظمت میشود و دیگر از نایب عظمت نمیکند و بجهت کمتر نشدن سیر او  
 برضای نایب عظمت است پس چون باو اتصال پیدا کرده شرف نایب  
 پیدا کرده و آنکه بنده بکار عزت باست مثله بنده خلق شخص یافت  
 بعد از حال در بنده که شرف او چنین است که خلقیه است و میشود در کان  
 بقدر این او میشود اگر این را یا فرخوام فهمید شرف بنده خدا  
 و خواهر نیست که بنده خدا چه شرف پیدا میکنند بنده بر مخلوقات  
 چه شرف پیدا میکنند پس بنده خدا تفریب بخدا خود پیدا کرده چون

سفت

سفت مابین او و مابین انوار خدا و مابین اسما و صفات خدا کم  
 و کم شد تا آنکه دور بر طرفند و بمقام نهایت قریب رسید معلوم شرف  
 از شرف اسما الله میشود شرف صفات میشود نسبت به او تفریب میکند هر چه  
 عید الله و بنده طاعت محمد میشود معلوم است نسبت به شرف او بوجه اتصال  
 اتصال تفریب است و محمد شرفش مثل شرف اتصال بخوانید و قریب شد قریب  
 بخدا نسبت به شرف او طاعت سزاوار کرد بنده محمد ص الله علیه و الله میشود شرف  
 بقدر اتصال تفریب پیدا میکند همچنین کس نیکه طاعت کرد تا آنکه طاهر  
 معلوم است نسبت به شرف این اتصال بال تفریب است و الله شرف او  
 بقدر شرف تفریب زیرا که میفرماید شرف الله که حضرت امیر باست و اما  
**عبد محمد** و آنکه نسبت به الله طاهر است و عیت محمد نزد آنکه نسبت به  
 محمد ص الله علیه و الله پس بعد از آنکه باست این اتصال پیدا میکنند  
 شرف ن تفریب متعجب تفریب بخدا خواهد گفت پس متعجب تفریب  
 پس متعجب تفریب خدا گویا خواهد گفت متعجب تفریب خدا تفریب  
 از احوال و تفریب با اسما و صفات خدا بدین واسطه جز محمد ص الله علیه

را حمید طاعت شد  
 بر لکن شرف



پیدا نکردیم بچسب اتصال بکمال خدا و نور خدا بدون واسطه <sup>مستطاب</sup> فیض <sup>مستطاب</sup> نور خدا  
پیدا نکردیم و اما مقصد <sup>مستطاب</sup> نور خدا علیه السلام رسیده کسر کمال کند و بجهت  
جهت که خدمت پیغمبر می آمدند و بجز این با پیغمبر نشسته و در مجلس او بستر  
و از او حدیث می رسیدند و امر و نهی می فرمودند و می شنیدند و می بینیدند و می گفتند  
حاضر بودند و امر و نهی از آنحضرت بآن می رسید بدون واسطه و جواب  
عینی می گفتیم چنان استنباط است که نمیکنند و این استنباط به سنجیده این است و پیغمبر  
از راهها باطنی ندارد و همین طایفه هر کجا که مشایخ بر این غرض کف  
هرگاه رو بپشت خود در پستان خود را سوراخ کنی از وقت بپشت  
و خود را سوراخ کنی بر روی فک بگذارد از این جهت باینکه پشت کلاه  
می رسد و کلاه بکلاه از جهت لغت از هر طرف تا به باغ می رسد که  
و از راهها با زو و از بازو بقی دست و از بقی دست بکف دست و از کف  
دست باین پشت و از جهت باین بند لغت می رسد نه از جهت باین  
و اسطه باین پشت رسیده اگر چه پشت را و از سینه خود کرد و در زیر  
در حلقه که در در مقصود بدل کسر و کفی فیض باین سنجیده بپشت

بپشت بدین

بپشت بدین <sup>مان</sup> بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین  
و این بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین  
اتصال بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین  
قدن است اتصال بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین  
پیدا کردند در مکان بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین  
ایمان نیست که بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین  
اعلم ما خلق الله است ایمان نیست که بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین  
این شخص ضعیف که از پشت زانو بر او نیست اما در علم تا به پیغمبر است از زانو  
و شرف تا به پیغمبر است در قوت و قدرت اطلاق تا به پیغمبر است و کلاه  
از پیغمبر است پس بدان که این قرب طایفه هر روز زانو بر او نیست  
بالاتصال باطنی ندارد و این شخص دویم ما خلق الله نهفته در کلمات  
پیغمبر است بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین  
تر است اگر چه در چند کس است باشد بعد از آن از راهها بپشت بدین بپشت بدین  
بعد از آن بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین بپشت بدین







تا بر در وال الله خلیفه نشینند و حضرت و افاضت انداخته اند و نه نشسته بعد غلام  
 حضرت <sup>برو</sup> را بر خنجر کشید و چراغ برید گفتند میخواهیم <sup>مولا</sup> را چون <sup>کعبه</sup>  
 نیارت او کنیم چشم و جمال مبارک از دستش دور و دست او بر دم بماند  
 غلام آنحضرت فرمود شما اگر امانت سلو بر بندید سید گفتند چگونه  
 میشود شما سیم و یک معلوم گاه است خنجر هم کردند گفتند الله می دانیم گفت  
 بنشینید اینجا نشینند بعد از حضرت بکشند زینش خلیفه روانه است و نه  
 تا چنان در خدمت آنحضرت آمدند حضرت و حضرت و خنجر از آنجا  
 بهریم <sup>عزم</sup> انصراف کردند غلام آنحضرت فرمود با سید از آنجا سخن را  
 که از اندرون پرگشت بگردانند گفتند مولا نوحه بفرمود گفت  
 مولا من معلوم است قریبند داشت ریش بغیر و نه ریش  
 فدن ریش فدن از یک دیگر برسد مولا نوحه بفرمود گفت  
 اینکه معلوم است که مولا من قد کتبه و نه ریش سید بر داشت  
 چه طور بود از دیگر برسد مولا نوحه بفرمود گفت قدش  
 فدن ریش فدن ریش فدن ریش فدن و نه ریش مولا

مولا

خود را بصفه توصیف کرد و گفت در آن روز که من مقصود این بود  
 ایشان بهر کس خواهند در آیند در مراند حضرت امیر مولا بگوید  
 معتران نیست <sup>ان الله انقلب للعصور کیف است و من را هم</sup>  
<sup>فقد رای</sup> بغیر منم آنسکه بهر صورتی در بخوانم در ایم  
 در مایم در آن صورت خط هر منم گوشت را باز کند اما اینکه از این <sup>مولا</sup>  
 میکند گوشت را باز کند حکایتی آنجه میگویند ابد غشای باین بدن  
 خط هر بندارند و قصد باین بدن هر سلی نمیکند زیرا که تو باین حاکم  
 که دار غشای یک سکه جز باین غیر تو فرایم شما سبب است  
 سبب بندر امام شامیت گناه امام شامیت جان امام شامیت  
 و خدایا امام شما ندانید و این کار در یک مجلس بعد طور اگر بخواند  
 بدل کنند بکنند این بگوینم و تو ط لب و دین بر این سبب  
 میخواهم امام سلو بهنر کنیز بخواهم کتاب بحال از رخ کونیز  
 میخواهم کتاب بحال از کجای از کونیز سید مر کسب محال و غیر  
 اینکه محال است و اگر ترا خیال نیست که اگر امام شامیت در آنچه



انچه میخواستم میسر بدم و جوابی نشنیدم پسنداریدم امام کو  
سیر مردم جا بدست بلکه امام عالم است زیرا که از قاضی توفیق جواب  
نورانی بداد که قاضی توفیق را میسر آمد و تشریحی بر آن نوشتن بکنند  
اگر قاضی توفیق را در این راه قادر است بر جواب تو در حصول مطلب تو  
جواب علم و حکمت بتو بنماید و این جواب ترا نمیدهند و حال آنکه امام قادر  
از هر چه در دنیا و آخرت است و در این دنیا بدست تو میسر است و بتو بنماید  
را از این دست منع نماید کرد و دنیا بدست تو میسر است و بتو بنماید  
زمانی تو ظلم نمایی که تو باید حکمت بر میان کنی اندک سر که بتو بیاموزد  
و اگر کس تیر از تو منع میکنند در حضور او و در مجلس او هم تیر از او بوال  
کثیر با صلاح قریب از جواب نور جواب میفرماید بفراندازه قاضی  
توفیق از من میفرماید زمان هر امام صاحب تیر کثیر بود و سیر مردم از این  
عرض بر ناس بفرمود صاحبان نماز و تقوی و عبادت و غیره  
اگر خراب آدمی بفرمود صاحب اسرار کثیر بود و تفرقه با تفرقه بقدر  
اقتضای انصاف الدن هم از چنین است چنانکه از روایت امام چنان

بدر

بدر

چنانکه از روایت امام چنانکه از روایت امام چنانکه از روایت امام  
پاس به امام را طاعت فاسد است و قصر فاسد است و با چنین است  
که قاضی توفیق بنام خواجه جبریل بن خواجه گفت یا خواجه که اگر کس را که او  
بگوید خوشش خواهد گفت قسم میخورم که اگر امام را نشان بیاورد که این را  
شما حق میفرمودند و شما سوال از این نمیدادید و شما این را نمیدادید  
جواب خواجه فرمود تو را چه باینکار ما بروی خود تو کفر بر دزد  
خود تو درستی کنی چنانکه ابو بصیر رسید از امام جعفر صادق علیه السلام  
که یا حور العین از خلق دنیا است یا از خلق آخرت فرمود تو را چه  
باینکه رت درستی کنی چون است در سجدل یا سجدل اگر بفرست  
را چه طور کنی را کوع را چه کنی بگوید را چه کنی بگوید را چه کنی بگوید  
برای او فرماید فرموده بفرموده که از حور العین پرسید و کنی  
چون این مقام نبوده و این مقام بر او نه جوابی نشنید و تو اعظم  
نبی از ابو بصیر و تیر کثیر است امام و این مقام را ندانسته بفر  
و از آن پرسید جواب بفرماید برو فکر کار خودت را بکن چنانکه فرموده



کان محشر را در عرض کرد که با او حدیث میگفت فرموده امام او عرض کرد  
 هم که محدث بود که با حدیث میگفت فرموده **اقتد علی من یقبل** تو را بگو  
 باین کار را و بکنند هر کس بفرمانت من ال کند او را محروم بخوابند کرد  
 الله و ایا سیکوئی در خدا ایم نجاست یا در خدا بجز من جرات نمایند خدا  
 که من طاعت ظالم که نسبت عجز که من بجد و من جرات نمایند بجهنم  
 استعدادند و همچنین امام که در افعال تابع حدیث است **الکتاب** بر من  
 از این خدا داده بخواند و او را **عاش** فعل حدیث بلکه عرض میکنم همین  
 قدر که تو دارای امام تو بوده از تو همین است هیچ طلب کن هیچ خواست  
 رویت امام بمن هیچ خواست رویت برزگان کن از این تو را  
 میبند شرط و این است و بدین است این است بفرمان تو شرط بر من  
 و بدین است این است بفرمان تو علم تو نیست تو شرط بدین است  
 نه و بدین تو پس هر کس را بفرمان از خود میدهند و بفرمان از خود  
 و بر او بکنند **معاذ الله انی انا لله و الله و جدها متاعا عنده اما اذا**  
**الظالمون**

بگو تعدیل کنند از آن حق دارند از  
 بگو انصاف

که بر انصاف هر چه بر او بدست در اصلاح قابلیت خود کنید بعد در اصلاح  
 کنید تا بجهت کمال رسیدن آنکه تو بکنده در خانه نشسته من بکنم  
 و فی الباب میکنند هر چه بر من بدست مولا در دست میگوید با فدن آن  
 مولا بدو که بر دار و بر تو را بجهت مولا بر تو بعد از این در تو استعداد  
 و اینست بفرمان تو این طلب میکنند بفرمان خود طلبند آنچه باید بگویند بگو  
 هیچ جهت دست بر سر زدن نیست بفرمان بگویند این عرض کنم چنان  
 بفرمان تو در صوفیه بفرمان تو عرض کنم کار را طلب مردم است  
 هر کار را بفرمان تو میکنند بفرمان تو نیستند که بر او میکنند بفرمان تو  
 بفرمان تو انقیاس در اوقات است و نه بفرمان تو است و بفرمان تو است  
 اوقات بفرمان تو است چون از بفرمان تو است و بفرمان تو است  
 مردم از تو است بفرمان تو است و بفرمان تو است و بفرمان تو است  
 و ایم از بفرمان تو است بفرمان تو است و بفرمان تو است و بفرمان تو است  
 بفرمان تو است و بفرمان تو است و بفرمان تو است و بفرمان تو است  
 حال مردم ایران هم من این جور لباس می پوشند و بفرمان تو است

سخن



جو را باس مروت فاکس بر هم از موافق لید و هرگز هم نباشد متعلق  
 اینهم چهار تیره مروت باشد مثل در ولایت از راجحان رخصت تیار  
 کوتاه میکنند بجهت لکه بارش از باغ مرید و در دست خداداد بسیار است حال آنکه  
 فکر را هم هست هرگز هم انظار بارش نیامده منیر خست را  
 کوتاه میکنند تعجب اینهاست فرنگ از نیرت رطوبت اگر در زمین نشینند  
 با کاشان در و میگرد و در که بر زمین نشینند در ولایت ایران هم حاله اگر  
 میکنند از نو مقصودم است که کاره دنیا غلبه بر تعقل است در ولایت  
 مقصود این آنها را هم که عرض کردم مقدمه بود مقصودم نبود که راضی بودیم از  
 شده در حق سیر سباحت با سباحت از دین است ان بعد  
 و از جمله شرایع سباحت بعد است او هر کس تقطع از دین باشد  
 سباحت میکرد و بجهت لکه در این بیابانها و جزیرها در اهره از اوقات  
 و قناع طرفی این باشند لیس که از برار خف و درت میکردند و کاش  
 مشدیر از غنیه گفته میکرد که بان احدی رسید نهند و در میان خاکها هم  
 چون تراشیده را از درخت میکنند این هم عصا است ان بود که  
 بدست خیر

بدست خیر هم بر میداشتنند نوران فریاد میکردند که جانوران بشنند  
 اگر در میانها یا کوچهها بکنند یا جانوران را بنامید سبقت میکردند و  
 ان شخ صد امید و جانوران میسر میدیدند بر فتنه انهم شد رخ  
 نفیر کلاه هم که بر سر میکردان شدند چند تا که جابریدا شدند در جم  
 در برت ان بکند در وند که هستند برت در کسر تعرض بت ان شود چون  
 موز بکند و شفر بکند از تربیت ان بود که بکند کتوبه هم برار خود در کعبه  
 در ان مقاضیه نهاده و دره و ایوب که ره جزایک سباحت است بود  
 لکنم داشتند سباحت ان باشد این قانون ان بولع اقدارم  
 حاله بین چیزی نوش در اور وند اولدایک نور است بعمه سباحت  
 سباحت از دین بعمه است حاله که نباشد سباحت کنند ان خرا  
 که عرض کنم درست عیس برار بر سبندن جانوران به راه رسیدند  
 اینها هم برار حشمت خ نفیر درست کعبه نه جو به ر بطور خاص طور  
 غیر درست کعبه نه بر میدارند این شده غریب ان کبیر هم بود  
 است برار سباحت بر میداشتنند ان اینها هم کبیر بر میدارند انهم



شده جزو آن کلاه محض هر چه درست میکنند نیز شده تاج بپایه جزو  
 هم برسد اندامش را که از ده لکه سنگها بر فتنه بار مقصود **نوع**  
 که با نخی است و این مینو هر یک بر در پناه و کوهها و مینو با زربان  
 که هر یک بر در پناه با طبع میرویم به هر سر و دم که باید از به هر فتنه پناه  
 طبع قهر و طبع **مهر** رفتند از به هر یک بر در پناه که در مینو طبع کوه  
 محاسن حاله مینو **طبع** طبع کوه است مینو که از نخی رفته باشد بجای دیگر نخی هر در نخی  
 طبع کوه **مهر** در نخی طبع کوه است مینو که از نخی رفته باشد بجای دیگر نخی هر در نخی  
 ده و رسید **مهر** هم رفته بکوه از کرمان مهر و پناه و قهر طبع رفتند امانه باشد که ان چه کاه  
 سنگ در مرتبه بر یک در کرمان او مهر و اوم عقب اما هر کار میکند بکوه رفتن  
 سنگ باشد بکوه رفتن خار باشد بکوه رفتن جزیره باشد طبع  
 غیر چه بخوریم عرض کنم مینو که خداوند به خلق را امر کند که طبع  
 کنند طبع هر چه کنند سر و حرج در نیت بکوه محاسن مینو  
 نه مشرق به بر در نخی مهر و بر در مطلقا بجای رفتن ما مهر و بر در  
 نهار کای به نهار رسید صد امانه که رفتن بد کای پیدا شده  
 و این اندام است این علامات است و نوار مندرج بر هر یک  
 بخوریم **مهر**

مینو ابر بر زیارت او بر در طبع علم از او کفر بسیار بجای مینو  
 مینو بر راه افر که مینو طبع کاه میرویم بجای مهر و یک که او را پدید آمدن بکوه نوبان  
 مهر و بر او بر نیت باشد زنده مهر و یک که او را پدید آمدن بکوه نوبان  
 جابر در یک یک است مینو از ان او از نخی رفته باشد چک سنگ نخی  
 مهر و یک که او را پدید آمدن بکوه نوبان مهر و یک که او را پدید آمدن بکوه نوبان  
 از کاه از مهر و یک که او را پدید آمدن بکوه نوبان مهر و یک که او را پدید آمدن بکوه نوبان  
 بر سنگ نیت با طراف دنیا به نیتی سنگ و دیگر لازم دار و مهر و یک که او را پدید آمدن بکوه نوبان  
 سنگ نیت بکوه نوبان مهر و یک که او را پدید آمدن بکوه نوبان مهر و یک که او را پدید آمدن بکوه نوبان  
 روند حاصل نیت بسیار جدا باشد به هر یک بر در مینو که در نیت  
 و ان این بود که قریب نیت نیت کسر زانو زانو نیت نیت نیت نیت  
 نیت بکوه قریب نیت و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 افتد بکوه نیت نیت و بدین ارادت شده و در جمیع امانه و نوار رضا  
 نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

با نخی در نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت



و بعد از آنکه خبر از حقیقت گرفته بعد از آنکه خبر از حقیقت گرفته  
حضرت یحیی علیه السلام بنام پدر بزرگوار خود در مدینه مدینه  
ایضا که چنین بنام برده حال ابا این که در وسط قضی می شود و میان  
محمد و عیسی مسیح و پس از آنکه در وسط مدینه است و در  
و خطی که از او پس از آنکه در شهر کس که در شهر از راه  
بنده محمد شده خیال نماید و چون نویسد از محمد بفرماید  
پس انانی که خیال میکند از حاشی بنویسد بنویسد بنویسد  
تصدیق باشد و خبر می کنند که آن کبر را در وسط قضی برانند  
بنام امیرالمومنین ابی عمر و زانو برانو بنام بنام بنام  
میدان و عیسی مسیح را به مکر و خبا که بنام الله می کشد  
بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام  
و در این باب است که در زمانه که بنام بنام بنام بنام بنام  
را در این کتب که بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام  
و چندین روایت از سنین حدیث این شده پس از آنکه بنام

علم است

علم است و باب است پس کسی که و اخذ مدینه بنام بنام بنام بنام  
بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام  
**فرموده الله مدینه فیلدنا من بابها فاقم القیوت** پس در زمان محمد صلی الله علیه و آله  
هر کس از باب مدینه بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام  
بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام  
بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام  
و در این باب است که در زمانه که بنام بنام بنام بنام بنام  
را در این کتب که بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام  
و چندین روایت از سنین حدیث این شده پس از آنکه بنام

بر او بدین



از پیغمبر گرفته اند و واسطه دیگر و امر و اگر چه در بعضی درسیها گفته اند اما  
 بهر یکوم نام عام باشد اتفاقش میسر میسر نمی گنم و کس خیال کند می توان  
 از قرآن منتفع شود مگر بصدق تحریر الله علیه و اله جای دیگر قرآن عربی  
 است و زبان عربی نازل شده و ما می فهمیم قرآن را چون تحریر دریم  
 هر کس چنین بگوید شیعه عمر است <sup>خطیب</sup> میگوید که بعد از این پیغمبر در عرض است  
**کتاب الله فی تصدیق بعد از این** فرموده است **و قرآن الکتب** <sup>کلم</sup> آید و درید بر اینی که خداوند و این  
 تا بر این نبوسیم یک قعه و یکو صفت شده بعد از این که راه شریف عمر گفت  
**فی کتاب الله و کفینا** کتاب خدا در میان است گفتند ما را می کنند هیچ  
 احتیاج بر صفت نامه نیست و دست میجوید بنویسد هر کس چنین بگوید  
 و امروز از قرآن می توان منتفع شود مگر از باب تحریر الله علیه و اله الیم  
 و نیز عمر خطیب میگوید چنین هر کس که آن کند از اذان تحریر الله علیه و اله  
 در سنت پیغمبر می توان منتفع شد بدو فرقی تصدیق تحریر الله علیه و اله  
 کس مذمتش را اختیار کند که بگوید ما را حاجت نیست  
 نیست پیغمبر را ما خود می فهمیم او وید است و عربی است پیغمبر گفته

و ما هم می فهمیم این مذمت یعنی مذمتش می شود مذمتش که کس که  
 کند بدون تصدیق تحریر الله علیه و اله کتب الله و کفینا  
 عمر که با او و پیغمبر صلوات الله علیه و اله اگر چه حدیث از پیغمبر است باید  
 از امام پرسید که این حدیث منسوخ است یا منسوخ است یا امر از پیغمبر است  
 یا غیر از این ای امام را بر این ستم یا مخصوص آن زمان بعد از علم درین  
 ال تحریر الله علیه و اله پس امر در سبب بدستیم ال تحریر الله علیه و اله تصدیق است  
 بکتاب خدا و سنت پیغمبر تحریر الله علیه و اله همچنین در این زمان که امام تحریر الله علیه و اله  
 بر پا دارند و نیز شریعت است و این نیز تحریر الله علیه و اله حفظ است یا حدیث الله  
 گفته شده و با حدیث پیغمبر و بر آن می توان عمل کرد مگر تصدیق امام  
 زمان مگر پیغمبر امام زمان آنچه او تصدیق کرد باید تصدیق کردیم  
 از بر تصدیق امام هم می فرستیم که می فرستد عالم پیغمبر که امام  
 تصدیق گفته بانه اما آنچه عالم باید پیغمبر عالم رسول و امر از این  
 با امام خود دارد و در علم از خط هر خطی را این روایت کنند و کان و کتاب  
 حدیث است آنچه از آن از امامان رسیده و در کتاب نوشته شده

تحریر امام نصیب  
 کس



بان عهد ملتوان که از راه خط هر اطلاع بصدیق امام ملتوان پیدا کرد  
و آثار او بظنیر که عالم دارد و نیست عالم بعضی سیرت بر خورده با خلد  
خفیه و بامام و بجد و جود و بآن استمداد که از امام خفیه بطلبید و بپند امام  
او چنین جای او که فطیر او سوار بر این کفی که چون او کفی که است  
میفرماید بصدیق امام کفی که شده و پندار که امام انبر که ملتوان  
بکند شیطان در کف و دنیا نیز کار می کند اما امام تو نیز کار می کند  
بکند شیطان اگر رجب با دکنه طلب حق از او کنند آیا بدایت ملتوان  
امام ضعیف تر از شیطان است شیطان در جمیع رک و در این مردم هر روز  
می کند از راه معصیت و امام تو حاضر در قلب می خیزد اما امام تو نمون ملتوان  
القا کند و الله امام تو قادر تر از شیطان است قاهر تر از شیطان است مطلع تر  
ماور از جانب خداوند بهدایت خلق هم در دست شیطان ماور با غور  
کد مردم نیست شیطان و چه نموده اغوار مردم شود امام را بر این  
افزیده است بهدایت خلق کند و احب که بر او بدایت شود ملتوان  
امام بدایت نمیدرس هرگاه که شیعه با سواد در متوجه نیست استمداد

قلب

فهم از این

فهم از این ن کند کن در مسئله نه بهشت بصدیق امام ملتوان  
بان عهد که و آثار بر عوام ملتوان ن ان عالم است از او افتد کنند  
از او افتد ما بین خود و ما بین امام و ملتوان نه و ملتوان نه عکس  
امام در او افتد و از بایش ن مرتب بدو بین امام از او بدایت  
میرسد و از این بصدیق پس شهرت بر خورده بکشد و بدایت که  
واسطه در میان شهادت امام است این پس آدم روز هر معلوم  
بسر بر دست برین بداد دست اگر یک از ما ملتوان ملتوان ملتوان  
یا اغراض از حق از حق بکنیم یا طلب دنیا بکنیم اگر چه از حرام باشد  
به ملتوان هر جای از دنیا مان سوار رخ شو ملتوان از دنیا خط بکنیم  
جابر از دنیا میزنیم اگر بپسندد ملتوان که هرگاه در نفر آمد بدیش  
ما بر افه یک رفیق و یک پیکانه و ما جانب رفیق ملتوان کنیم یک ملتوان  
رشته ملتوان که چو ملتوان جانب چو ملتوان ملتوان کنیم اگر بپسندد ملتوان  
که امر در صاحب هیچ چیز نیستیم و چون منصب قضاست ملتوان  
ده هزار تومان و صد هزار تومان پیدا بکنیم غیر فهم ملتوان چه طر شد



بیشتر همچو مینماید از من که مستعد حیض پسندد و جوان گفتم  
و حیض فتنه است و زور است و اکثرش ده روز حاله مثل بازده که  
بجز غیر این هیچ و خندانست چه طریقه بشود و فرج هیچ ندارد و بعض  
و تا سنده دانستم صاحب ده هزار تان و صد هزار تومان میگویم اگر  
کسر جواب بگوید و عده سلا باید سه حیض نگاه داشت ایابول نام  
میدهند و در دست مری است و هیچ نزار و نمش ماه دارد و دلش که  
قضاوت کند و مری صاحب ده هزار تان و صد هزار تان بشود  
بس هرگاه یک از ما طالب دنیا ایم برانید و عاشق جمیع مال و  
معشوقه فرار میکند برانید و جمیع شما را فرار معشوق و فغان  
که دنیا است میکنیم کول بخورید هر چه تعلقاتی هم میکنیم برانید که شما  
سلا بکنید بنیادیم شما هم برابر کار بکنید مرا خدمت برانید و شش  
انیت برانید اگر طالب دنیا شدیم خیر و دنیا را فرار دنیا میکنیم  
و نیز است خوب است که بت خوربت است خدمت عاشق معشوق  
و اگر طالب دنیا دیدید ما را متهم کنید ما را در دنیا بگویند این فتنه را و

من سلا فر

فرار دنیا که و از این چه بگویم ای اگر طوبی بدید که لاله لاله  
بعد از او چه اندام و سکنی که از خود سلا کور که شد ایابول و خیم  
دست لاسیدیم و اگر دین داشتیم باید خود سلا متذکر کنیم باید در دنیا  
ز پد کنیم و راغب با خوربت باشیم باید طالب دنیا باشیم چون این را دانستی  
عزیز میکنم چه بسیار این مومنین علی رافعه میکنند دنیا بسیار  
از مردم مخفیست بنید اندک که اگر چه هیچ نزار و از فرج دنیا است که  
صاحب کرد است این دنیا نیز در سفر و بیخبر است و الله علیه السلام یاد  
بود و با وجود پاوت بر تعمیر خدا بود بگویند بنیادیم ایازا بد روز دنیا بگویند  
در دنیا تعمیر بود و جنان پاوت هر وقت که احد بنید و پاوت هر  
نداشت ایابول و غلب در دنیا بود یا معوض از دنیا مومنین است و الله  
سلطنت داشت فنون کثیر میکرد ایابول که زاهد در دین نبود و دنیا بگر  
مال نمیدارم که شما که اینها سلا میشوند از فرج دیگر جهالت نور زید  
شما زید در رخسار پاره پاوت بد نیستید در عمارت و مکر و شکار  
باشد بطوریکه هر کس در این شکار و عمارت گفت معلوم است که غلب

و امر دنیا است











و بدون هر ایت و دلیل **فایز** نبوده اند و بر سر خدا سیر کنند بلکه بواسطه  
 تکرار ایت او و دلالت او و بصاحت او و بطوشت قدرت او و زبانیاب  
 تو لایق او در اینجه و نه توانسته اند که از او خدا را سبب بکنند و  
 او عبادت کنند و قصد خداوند عالم را جرات بکنند و اما بدون واسطه  
 بطریق غیر از آن نبوده اند که خدا را عبادت کنند و آنها بواسطه  
 ائمه طاهرین و بواسطه پیغمبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله خدا را عبادت  
 کرده اند و آنچه دارند از آن نبوت و از علوم نبوت بواسطه خاتم النبیین بواسطه  
 ائمه طاهرین صلوات الله علیهم جمیع دارند نه این که از خدا بانبیا فرستاده  
 باشد یا مدد و عیون و قوت و قدرت و حکمت بربیعین رسیده باشد و  
 در حق محمد و آل محمد صلوات الله علیهم جمیع این نبوده اند که از ائمه طاهرین  
 بحدیث مبارک خود نوشتند و باین کیفیت شد و آن حدیث مبارک که  
 از رو خط منسوب آنحضرت و آن این بود **ان العلم لما عهد الله الوفاء**  
**ایستاد علمه** یعنی هر کس که بپیغمبر و آل او ویرم و در عهد  
 باو فایده بود و خبر او را از اهل حق شنیدیم یا و خفت نبوت بپوشیدیم  
 بجز بواسطه

علم نبوت نبوت نبوت و قدرت قوه و معجزه نبوت بپوشیده و آنچه  
 شوی باشد خداوند عالم باو داد آنچه که داد و مقصود از اینست که بپوشیدیم و آنچه  
 و حرایث آن نبوی رسیده و روح القدس این نبوت و بواسطه تکرار عظیم السلام  
 لعنوا من کفر سبب این نبوت را از حال دارند و آنچه را که از اینجه و اینجه  
 اند بواسطه تکرار و التماس السلام بافته اند بلکه در محنت غرض بکنیم در بعضی مکان  
 و نیز جز این تکرار نبوت و تکرار جبرئیل علیه السلام و نیز نبوت و تکرار جبرئیل علیه السلام  
 تکرار بر سر خدا و الله و اولیا و اولیای او و جمیع کائنات الهمم السلام  
 و اما بر پیغمبران و سایر مومنان جمیع از دست تکرار خدا علیه السلام و جمیع  
 از دست جهان امیر المؤمنین علیه السلام یا قرآن بخوانند و بار بار ابراهیم  
 و خدا بفرماید **ان شیعته لا یزولون** که از دست جهان امیر المؤمنین بپوشیدیم  
 پس جمیع پیغمبران و جمیع اهل بیت این جمیع است تکرار و تکرار التماس  
 صلوات الله علیهم لکن خبر حرمه مردم شنیدند و گفتند این جمیع  
 این نبوت بپوشیدیم این است چنان مریدانند که بپیغمبر علیه السلام و آل او

و الله  
 ح











مطهر برکت مطهر عظیم است باید عرض کنم و آن این است که عرض میکنم شعبه  
 نخل کشته شد که آنکه اعتقاد تو این باشد که آنچه محمد الیهم السلام بگویند  
 آن دین خداست نه اینست که گاه نورافانه باشد و در آن خانه اسباب  
 کدازده باشد ایانه این است که هر قدر نورافانه تو میبینی هر جای در ضراب  
 تو است یا نه بنشینم اگر گفت من اینجا میبینم بنشینم بر خرام بنشین  
 اینجا چون بنشینم کلامی که گفتیم اینجا مخصوص عرض کنم شد که بنشیند در خانه کبر  
 و میرود هر جا که میگوید بنشیند اینجا بنشیند دیگر تعارف نمید که بگوید  
 خیر چنین جا میبینم بکاره تعارف نیست و خراب نیست هر جا گفت  
 بنشین بنشین دیگر حاله میگوید خیر اینجا هم خراب است بلکه صلاح نمیدانم که  
 بنشینم که است اینجا در بنشینم عیالش پیدا باشد و شش بنشیند اینجا  
 بنشین خیر حیات ن خیر رسد این ادب است که هر چه میگوید بغیر مایه اینجا  
 بگویند خیر عیالی هم خراب است بنشینم خیر عیالی با طاعت کوه صاحب  
 خانه را بجای میگوید بنشین بنشین اگر چه صد بنشین باشد و از آنجا  
 بالادتر نیست هر جا که او بگوید تو بنشین مال بماند است خانه خانه است  
 این

۱۱۵۵۵

اینها را معترضه گفتیم بگویند بجهت آنکه خیار مردم تعارفی دارند و بنشین  
 اگر صحبت خانه گفت این کاره سلاخی بکنند از اینجا بکنند از هر جا میگوید بکنند از آنجا  
 بگویند از این بنشینم دست باین کاره که حرام است و نه بکاره که حرام است و نه بکاره  
 دیگر سلاخی شد بر خرام بنشینم دست باین کاره که حرام است و نه بکاره که حرام است و نه بکاره  
 بنشینم بر تو فایده میجو دست باین کاره که حرام است و نه بکاره که حرام است و نه بکاره  
 معترضه بنشینم از اینجا بنشینم پس تو در خانه خود را بنشینم عرض میکنم  
 کاره اگر دست تو باشد کاره اگر دست تو باشد که بگوید بکنند از این فرض  
 است بر تو واجب است بر تو بکنند از زمین پس از این فرض حرام صحتی نه بر تو  
 میکند بر تو حرام و حرام چند بر تو حرام میکند پس از امر بر تو حرام میکند بگویند اینجا  
 بنشین بر تو حرام بنشین پس از خبر را صحتی نه صحت میکند بگویند این است  
 صحت که جو کاره بگویند بنشینم بنشینم بر تو حرام بنشینم بنشینم بنشینم بنشینم  
 بر تو کرده میکند بگوید حرام بنشینم بنشینم بنشینم بنشینم بنشینم بنشینم  
 لکن بنشینم بنشینم بنشینم بنشینم بنشینم بنشینم بنشینم بنشینم بنشینم  
 صحتی نه است و مختار خانه خطی دارد حاله اگر صحت که خیر بر تو حرام کوه



اینج غیر دین خدا که عمل نموده خدا اینم در سلو مختار خانه خود قرار داده حکم فرمود  
در این خانه خود فرمود و امر اطاعت خانه که تو سید خود باشی و از غفلت  
نخیز خدا که عالم این ملک است بخت محمد و آل محمد سلام الله علیهم داده جمیع زمین  
سلو سحر که بر آید و لا یحییهم الله و خلقکم ما فی الله جمیع آنچه در سحر  
است محمد است بخوابم غرض کنم اگر کسی خواند باشد احادیث آل محمد و سیدانه  
و دفتر خدا و سلو افرید در این زمین بخوابد بر این زمین نبوی صلو  
ادم سلو که افرید زمین سلو بتول او که در زمین است و شد و پس از ادم  
و صراط ادم که شیب بود زمین بتول او بود بخت این بعد از آن بنی اسرائیل  
درش بودند تا اینکه از همه اینها درش رسید بخت و آل محمد صلو الله علیهم  
ان الله فی یر شهابا عبد الله فی بزرگوارانند و درش زمین است و از  
بزرگوارانند صاحب دنیا و آخرتند و الله ابان نشیده و قیمت فایز  
عینی است و است که خانه خانه است مال که سلو قیمت میکند خانه  
خدا با و داده دنیا و آخرت مال است و قیمت میکند جمیع ملک طلق این  
شد و بعد از آن در خدا حال دیگر خدا از خدا ای خود فرمود خانه فرمود

نشد و خدا

سند خدا از خدا ای بزرگوارانند هر صاحب مال او میکند مال نیست مال  
و قسم بخورد که مال نیست در اسم هم بگوید و خدا سلو خدا ای خود فرمود  
بخت این ملک طلق محمد و آل محمد سلام الله علیهم بخت اینست و خدا هم  
خدا ای بخت داده هو انما ملک لما ملکهم و الفاء ما اقدرهم علیه محمد جمیع  
محمد و آل خداست محمد بنده خداست خانه بنده هم مال افانست و خود  
و خانه است هم مال خداست ملک خانه خانه است و در بخت اینست و خدا  
خدا ای خود غزل شد و این خانه خانه محمد و آل محمد است صلو الله علیهم  
و اگر خانه خانه است و درش و کعبه و کعبه پس حال او بگوید سلو ضریف  
شما از کران دست بر فتن خیر بگوید بر همه حرام بنی و دست بگوید  
و اگر ملک عن بکر گفت سلو ضریف حلال بنی و اگر گفت فتن و از شهاب حرام  
میگوید حلت بکر گفت حلال حلال بنی و اگر گفت اینی بنشیند ملک شما  
در این خانه و سکند و درید بنشیند و اگر ملک عن بکر بگوید حال دیگر بخوابم  
نور خانه خود نشین نشین خود در این خانه حرام بنی و اگر گفت سلو  
نیستم این زمین سلو بخوابم نور خانه خود نشین نشین خود در این



سید

میدانیم هر مکمل تو هست ملاجعفر بر مکمل مردم را و انکه از فرست  
 و انکه از آمد خدمت امام انچه یکقدر روغنش روغن ملاجعفر است  
 بعدیکه دیگر خدمت امام اند عرض کوه قرار تو نمود انچه که ملاجعفر نشسته <sup>بر</sup> <sup>لبه</sup>  
 و نم رسیده حال مال نیست در دست ملاجعفر غصبت فرمود ملاجعفر روغن  
 مردم سلاخه کنی بده ملاجعفر خدمت خانه سلاخه کرد عیاش شخص را و  
<sup>او</sup> <sup>او</sup> سر کوه دادند در این مرتبه یکقدر روغنش بر روخت تو کوه را  
 مایش البتاه بعد کسر چرخ <sup>دیگر</sup> ملاخدمت امام عرض کوه که این زنی که  
 ملاجعفر گرفته این زن و قمر در خانه خوشن بود او را در حبه بران نقد  
 کوه بعدتر و قمر اندر او را ملاجعفر کمر بند او بخاک کشید احوال کند  
 و بر زنده او و الا این زن زن خدمت امام فرمودند است بگوئی زن یا  
 تو است ملاجعفر بر زور مردم دست تو هر شش رفت داد اندر کوه  
 بهش اسبابش استاده بگویم نشو مکنه فرا اثر از جانب <sup>امده</sup> امام  
 میفرماید هر که زنا تو کند کوه به حلال زاده است و در عهد و احرام  
 نباید بیاید بیاید چها خصله کردن زنی اند <sup>پس</sup> امام دست بر <sup>پس</sup>



خود گرفت اگر امام باشد این ریش و از خواب بیدار در جیب مقصود  
اینست که این طور باشد نسبت با آن اگر جمیع مال شما را بخت جمع  
لب و مال شما را بخت نمکین باید بچسبید اگر بگویند **توبوا لایا ربکم فقلوا**  
**انفسکم** باید نمکین کشید اگر بگوید سر خود را بپوشید و بپوشید و بپوشید  
تو بر کور تو بنظر نمکین داشته باشی برابر امام خود ملک ملک این است  
خانه خانه این است جمیع مردم بنده ز خریدار باشند بلکه تو بنده خود  
نمیوانی بشروایان ماز و نند در کشن هر کس که بخواند آنچه بگوید  
عدست تو اگر بهمان خوف بگوید این کاشه را از این طایفه بگذارد  
ظلم نموده همچو صلاح داشته این هم اگر صلاح بدید بخواند جمیع  
زمین را بجا کند ظلم نموده از مصلحت چنین داشته نه از انظار  
نمکین برابر امام خود در شیع و آله مرد و خور آله همنام نام  
مصلحت داشته که هر جا مصلحت انداخته و از ده بار ز این آنچه غرض  
معلوم شد که این ملک این عالم خانه و آل محمد است صلا الله علیه  
بعد خانه خوف بر جا صلاح داشته نه کرده نه گفته نه پس از زمان

حضرت آدم صلوات

حضرت آدم صلوات ملک ابرجد داشته نه تعلیم آدم کرده اند آدم یک  
از علی است هر چه بگوید تعلیم آن عالم چنین کرده اند در زمان آدم  
آدم مامور بود که ستمها را از دین بفرستد بخلق بر سر نه دین و غیر  
است از در جیب مصلحت میدهند چه که در لغت اسلام ملک آدم  
میفرستد بعد از چند تغییر و ادان حکم را بچنین در زمان نوح صلوات  
عالم آن دین بود که نوح در میان مردم لایق بوده و دین بفرستد  
اگر میگویند در زمان نوح بفرستد که بجا بده میگویند نه بفرستد  
اینست که نوح میده ایست بجا بده که نوح بفرستد آنچه در  
نوح در عالم برزخ و عالم در باز بود و او میدید محمد را و محمد با او  
میکرد و او شنید و تو نیز شنیدی بفرستد تعلیم فرستد بنوح آنچه که صلاح  
زنان نوح بود بچنین در بر زمان آنچه خلق آن زمان بود تعلیم  
نسبت میکردند و ایشان با هم از زمان میرسانیدند انبیای  
عماد بدهند مامور از جانب حق دال محمد منوب بگویند از جانب حق  
در ساند بخلق در زمان خود آنچه که مصلحت آنها بود بفرستد



نشیده آن حدیثی که بطور مطلق فرموده که **حلال** **تحر** **حلال**  
 الیوم القيمة و **حرام** **تحر** **حرام** **الیه** **القيمة** یعنی تا روز قیامت حلال تحر است و دیگر تحر  
 حلال نیست و تا روز قیامت حرام تحر است و تا روز قیامت حرام تحر است و تا روز قیامت حرام تحر است  
 حرام است در این بقعه و در این ملک حرام تحر است و تا روز قیامت حرام تحر است  
 آنچه حلال در این بقعه و در این ملک حلال تحر است لکن در هر عصر  
 بر چه صلاح است بر سر استغفار و بر سر استغفار و بر سر استغفار  
 تا روز قیامت یعنی از آنکه خداوند تحر را فرموده حکم حکم است  
 سحر حکم او دیگر نیست پس مغیرین حدیث **علی** **و** **امیر** **نبی**  
**بر** **شیر** **بغیر** **علی** **است** **من** **مانند** **بر** **سر** **پایند** **بغیر** **مانند** **کسی**  
 بغیر خود نیست یا چنانکه اگر کسی بر سر برزگان طهران و امثال  
 دولت کتیب میگوید من این دولت را میگویم من استواری الهی است  
 بغیر خود اینها یک کسر بخور این کسر میگوید که در من من است  
 خدا بجای شنید او من من تو نباید اینک را بکنند بغیر تو نباید چنان  
 بنشین تو نباید اینک را بکنند حالا فرموده علی است من مثل نبی

بر سر استغفار

بر سر استغفار که آنها علی است و هر چه استند اگر چه بر سر استغفار  
 بسیار که از معانی این حدیث با شکی که مراد از علی آنکه ظاهر  
 بنده سلام علیهم بحجت آنکه فرموده **نهی** **العلی** **و** **شیعنا** **لن** **علی** **ما**  
 و شیعیان ما را کردن مانند پس آنکه اند علی است و شیعیان  
**سعد** **علی** **و** **نیز** **کافی** **نیز** **بغیر** **ال** **تحر** **علی** **سلام** **شد** **بغیر** **ان** **نیز** **است**  
 بغیر چنانکه بغیران است و نیز مروج نوران و مروج دین و مروج  
 و مفضل و نوران حکم میگردند علی است و نیز غیر غیر از این  
 هم حفظ قرآن را میکنند احکام دین را ایشان در میان خلق جاری  
 میکنند باز از بر این حدیث شریف مغیر دیگر است که مراد علی است  
 علی است یا شند همین فقهاء همین حکما همین عرفا و مستندین  
 علی است مغیرند و آنها شند علی است بر سر استغفار و حفظ احکام  
 قرآن و در حفظ سنت و نشر دین و در تعلیم بر مومنین است  
 شد اینکه بغیران حکام بغیر در میان خلق است و هم حکما شند  
 در میان خلق و الا پس از علی است شند بغیران نیز است











و یک از آیات کبریا خداست نهایت الامر از جمله مردان نیستند و از  
 نفع جاید نفع بیرون نفعی که بودند نفس امام سید و هم در کعبه امام  
 و از زده است از این جهت خدا پند که مورد اقبال و ابلاغ احکام و اودا  
 و نوا هر سید خلیفه حضرت فاطمه که از جفا خداست امام نیست لکن فاطمه  
 از طینت اند و از زده نفعی که شده و از نور محمد و آل محمد آفریده شده اند  
 روح فاطمه و نور فاطمه طینت فاطمه با روح و نور طینت است آن یک است  
 و چون یک است پس از هم یک از آیات کبریا خداست بعد بفرماید بزرگوار  
 قلبش آن بزرگوار را خدا نپذیراست و بشیر را تعلیم میکند و بشیر را بزرگوار  
 در زمان حضرت فاطمه بسیار از زمان بزرگوار شد خداوند بخیرت مباد  
 و علوم از آن بزرگوار میسر شدند و آن بزرگوار تعلیم آنها بفرمود پس بزرگوار  
 و مردان با زمان خود صحبت داشته اند طریح مسکون کرده اند و در آن  
 حرف نه اند و در آن شهادت شده صبح زن خود را فرستادند از حضرت  
 حضرت فاطمه حدیثی که خود را کرده اند از آن بزرگوار است آن حدیث  
 را میفرستند بیان میکردند بر مردان خود نه بخی طریحان برسد فاطمه

یا کاشف

بهمانی نیست نه بودند نه بجز زنها کوشه خانه پس و چو خبر شد نه خزان  
 بزرگوار عالمه نان خود بود و چگونه نه و حال لکن جمیع بفرمان در زده  
 علم آن معصومه شد کف طره از در باس یکدیگر نیست نیست که از این بفرمان  
 علم بفرمان را نیست تعلیم فاطمه صلوات الله علیها و او فاطمه زهرا پس بزرگوار  
 اگر چه در ظاهر بصورت زناست لکن ندانند بزرگوار است و بعد از حضرت ابی طالب  
 و اقبال و در شبهه بدایت رتبه بدست برودیم بر سر مطلب پس بفرمان شد  
 بیواسطه توانسته اند از خدا و هر یک از بزرگواران کبریا است آن یکند  
 بدون اطلاع حضرت العبدی و الله بکده بر مسج بفرمان نازل فرمود که هر که  
 صلی الله علیه و آله را ملاطبت میداد و تعلیم داد که بر او بنوح شد بفرمان است  
 بگو که امروز در میان است ما مودری چنین و چنین بگوئی آن ملک میبرد  
 و بفرمان از محمد مراد بان بفرمان بزرگوار است و آن هم در میان است آنکه مامور  
 بفرمان بزرگوار است و بفرمان جمیع از تعلیم خود را بفرمان بر واسطه محمد  
 بفرمان هم رواج دادند و الله تقریب بخدا پیدا میشوند و بفرمان خود را  
 نمیشوند بفرمان بخدا برسد مگر بواسطه محمد و آل محمد صلوات الله علیهم



و نوازند یک قدم بپوشد خدا بر او از هر یک با حجاب و در آن صلات  
 الله علیه و آله و سلم و در آن صلات الله علیه و آله و سلم و در آن صلات  
 صلات الله علیه و آله و سلم و نوازند و بدین کنند هیچ روز از آن خدا  
 را که از جهت آن صلات الله علیه و آله و سلم طاعت کند و اگر آنچه را  
 خدای تعالی در آن صلات الله علیه و آله و سلم جمیع چیزها را با شکران  
 سلام خدا بر داده از آن در کتاب خود در قبضه مومنان بگوید  
 رفت فلما تجارته هفت و نوازند بر سر ایشان مردند و سرش کوه که  
 از هم بپایند و بقیه با شکران شد چه طور شد که میخواستند  
 چیزی را به شکران بپایند که میفرمود خدا امر کرد که از گردن  
 کرده بپای را فرمودند و در شمعان بپایند از خلق الله و در  
 شمعان امیرالمومنین بپایند که آنها را کرده بپایند و بپایند  
 آنجا آنها را کرده بپایند و در زبان عربی که بپایند و بپایند  
 که در آن بپایند و در آن بپایند بعد از آن که سران سوال را از خدا  
 کرد خداوند امر کرد که از گردن بپایند که قوم از شمعان بپایند اول

تجلی

که بپایند

که بپایند و در آن صلات الله علیه و آله و سلم و در آن صلات  
 از نوازند بر سر ایشان بپایند و نوازند بر سر ایشان بپایند  
 این بپایند که بپایند و بپایند و بپایند و بپایند  
 بگوید طور از شمعان از آن بپایند و در شمعان بپایند  
 و در آن بپایند و در آن بپایند و در آن بپایند  
 از نوازند بر سر ایشان بپایند و نوازند بر سر ایشان بپایند  
 گفت صفتی بپایند و بپایند و بپایند و بپایند  
 که بپایند و بپایند و بپایند و بپایند  
 بپایند و بپایند و بپایند و بپایند  
 که بپایند و بپایند و بپایند و بپایند  
 چه که از نوازند بر سر ایشان بپایند و نوازند بر سر ایشان بپایند  
 کرد آنکه از نوازند بر سر ایشان بپایند و نوازند بر سر ایشان بپایند  
 را چنانکه بپایند و بپایند و بپایند و بپایند







حفظ امام زمان در این ماه هم تجزیه ظهور ان برزگوار خواجهم کرد و بسیار  
 گشتند حادث داشتند ایم هر ساله تجزیه بر ام ظهور رجعت میکردیم اینکه  
 در اینجا زیاده بود <sup>موسسان</sup> فراموش نمیشد و حفظ خود و بنده بخارن بخان و دیگر بنده  
 به مردم رسیده و لباس چادری که خیال نمیکند که درین همه دنیا عجز  
 پس از چه کسی بطور یهودیت و بنیاد و دین غیر دین اسلام  
 و از چه کسی نصرت این را آورد و اینها غیر از دین اسلام است که بخود خیال  
 از نظر کردن و از جهالت متوجه بانه نیست که پیغمبر مادر لقا اسلام  
 چند فرمود پس از چند فرموده را تغییر داد و بطور دیگر فرموده بانه  
 که ضرور رسالت است که در لقا اسلام پیغمبر ناز بر پیش تقدس  
 مادام که در کعبه بود و مدتی هم در مدینه بود و در بیت المقدس ناز میکرد و آنکه  
 بجز در این ناز بر او حرام بود و اندر جبرئیل در کرد و اسیر در او  
 بعد کعبه این بدین اسلام است که پیغمبر اول علیه السلام ناز میکرد و  
 در کعبه ناز کرد که ام یک دین پیغمبر است بگویند پیغمبر اگر بگویند  
 المقدس پس چرا در کعبه ناز میکنید و اگر بگویند کعبه چرا چند روز به

نار کردن

پیش نیست که همه دین پیغمبر با دست پرست از جن خدا  
 بر خلق در لقا اسلام به طور صلاح خلق را میداشت که بر سر تقدس  
 ناز کنید بعد که اسلام قوت گرفت و به مردم حال آمدند اگر آنها  
 بر گرداند بر کعبه در لقا جدید اسلام بگویند اگر با آنها مدارا نمیکند  
 یک دفعه مردم را از یهودیت و بنیاد پیغمبر بخارن یهودیت نصرت شد و اسلام  
 نمی آید و در مدینه یهود بسیار بود همیشه دیدند او هم بقصد خوشن  
 ناز میکنند گفتند بنی دین هم چند ان با که ناز و بقصد ناز میکنند  
 سید کردند و من شدن و بعد از این که قوت گرفت اسلام در  
 شدند بر ساری مطیع شدند از انصرف کرد و بر کعبه در لقا  
 اسلام اگر مردم درین روزن او بایست نیکال عده کفایت از کعبه  
 لکه در زمان جاهلیت انطور میکردند بسیار در نظر داشت و قبیله  
 که مردم پیش از یک ل زن نشوهر کنند پس پیغمبر هم نحوه مدارا دم  
 کردن این را فرمود عده را یک ل کفایت دارند بعد از این که اسلام  
 قوت گرفت از این است از انصرف کعبه و عده سلا بچار ماه



قرار گذارد و بجهت کفر و بدعت و کفر میخوانند از آن و بنده در راه  
 شان بگذرند و ثابت است اسلامند بخیر سنها رسید در اقل  
 اسلام بعد بوز این اسلام قوت که قوت از ان غیر دادند در اقل  
 اسلام میراث بگوید و شان میت میدادند و هر کس از اولیای میت  
 بعده داشت بلکه میراث و بنده از میت میرسد خبر اسلام قوت  
 قرار شد بوارث میرسد پس میت غیر و بنده خود را بجهت تصحیح  
 و بجهت صلاح ملک بر طور و صلاح محکم اسلام میدادند عوض کنند  
 و تغییر میدادند آنچه که مریض میراث از زبانی طبیب بود و منفی  
 میدادند بجهت بخورد و در روز دیگر میشود صلاح او را در مهر میدادند  
 مهر میدادند بخورد و باز صلاح چهار را در منفی میدادند بجهت  
 بر طور که صلاح پس را میدادند تغییر میدادند بخیر خداوند عالم منفر  
 نازل کرد  
 این دین که مانتو داد  
 اجم عطا شد از ما که بنو که ایم بخوریم بخوریم بر طور صلاح  
 میدادند همان طور کن بر شمس هم نازل کرد  
 بنده از ان غیر دادند

و ان انجی

و بنی طور

و بنی طور خود سر نه اگر خداوند عالم خواست شمشیت او قرار گرفت  
 حال هم عرض میکنم بار و بر از روز کوار طوفان کند انظار و قصد بوی عظم  
 و عظم خواهد شد چنانکه حال امر چنین است تجال کمیند که بعد از این  
 شکست شده اند خبر از هزار نفر بگو اگر قصد بوی که بشنید شما بپای  
 که در میان سلبین مردم که و عا بر این عظیم طوفان میکنند اگر امام ظاهر شود  
 ممکن از آن بزرگوار میکنند اگر امام ظاهر شود ممکن از آن بزرگوار میکنند  
 بسیار نفوس میکشند و میگویند مرا عا ر از این زن که که ساله باشند  
 معلوم است که بنده که عا ران میت و قضات کنند و حکومت و عدل نمایند  
 ممکن کنند و بنده که کنند عا ران میت و قضات کنند و عدل نمایند  
 تصنیف کرده اند حال چه که بگذرانند همچنین آنها که باشند قهر از غیر  
 بر پیغمبر و بنده لکن و قنیه که که بعد میگویند آنچه در دست احباب است  
 چه بسیار غیر از آن و آنچه در دست رهبان شاست حال بسیار دارد  
 و آنچه باشد داشته لیر همه را از بر بار خنود بگذارد و آنچه ناز میگویم با  
 بان عمل کنید و بجهت و قمر امام تو خدایا لایزال شریع جدید و کتب جدید

و بنی طور که مانتو داد



۴ کرو

4

بیتداندی و...

نمیدانند چگونه علم با آن کنند با وجوه محمد و آل محمد چگونه باید کرد  
 هنوز این علم در میان منتشر نشده این علم هنوز تعلیم و تعلم در میان  
 مردم و احادیث از این خلق علم اینکه بفهمند بدانند و بکار برون این چگونه  
 است بدانند بهدایت محمد و آل محمد صلوات الله روی خود باید  
 رفت و چگونه میتوان بواسطه محمد و آل محمد علیهم السلام تقرب بخدا  
 و چگونه میتوان بواسطه محمد و آل محمد خالص در توحید شد و چگونه باید  
 محمد و آل محمد را از شرک شد این علم در دست مردم نیست لکن آن اولی که  
 همان علم است محمد <sup>صلی الله علیه و آله</sup> باشد در دست بسیار از مردم نیست در دست  
 بسیار از مردم است بسیار از مردم از این غافلند و نمیدانند که از محمد  
 تراوش میکنند و آل محمد سلام الله علیهم تراوش میکنند و این نیست  
 و آنچه که از ایشان تراوش نکرده و نه از ایشان تراوش نکرده و نه با ایشان  
 بریکد و آنچه از کوزه معین بیاید و تراوش کنند آن آب کوزه است این  
 آنان آبهاست که خود میر در این بر میدارند این آب این کوزه نیست و در میان  
 باین کوزه نه را در و نه نمیشوایند او تا کنز صحن آب کوزه را در خود امرو

11004



از خردندان اب کوزه ام بخت آنکه خفتن فتنه از نه از بخت  
و الله علم ال محمد علم السلام است که از ال محمد تراوش کرده باشد  
ایشان ماثور باشد در روایت ایشان شده باشد و در خیار  
و آثار ایشان باشد اما آنچه من از بهر عقد خف بر دارم از راجحه  
بگویم از عرف و عامه اخیر و مخرج بگویم ان اب کوزه اینست علم علم  
ایشان نیست و نو از اب علم ان (تخورد و پس برش در دست  
بعضی از مردم است و است در نزد جمع از شیعیان نیست میگویند  
بار دین محمد ال محمد علم السلام الله علیهم لکن دین محمد ال محمد نیست که فرموده  
در دین خدا است بعت الله ما لا یکنی تبعه ما کسر است و سابق آثار  
ما را کند لا تاخذ الله انما یکنی بیکر از ما را که چنین کند و نکر بیکر از ما را  
از ما بیکر بیکر از ما بیکر فانه من هر کس من بعت خدا یا بعت الله  
را فرق نمیکند میفرماید هر کس من بعت کند مرا از دست لکن گفته  
بعقد خف میگوید نه از خدا گفته نه از رسول گفته نه از ال رسول گفته  
اینها را که گوش میکنند و معنی اینها را منقش نمیشود در میان فرار

بجز این نیست

اینست که مجتهد بر این میگوید هر که را در دین مجتهد است بجهت آنکه جمیع  
راستیان از بیعت ندارند و دین غیر در زوال محمد بعد و آنها لزال محمد علم  
السلام روگردان شدند و خبر روگردان شدند جمیع دین را انداختند  
و از ضعف مضاعف از دین سلطنت شدند بعضی از اعا و دین را کشند  
و از ضعف مضاعف از دین را انداختند مجتهدان در میان سیر شدند  
و آنها را مجتهد گفتند بغیر گوشش کنند و آنچه غیر گفته خود گوش  
کنند و بقولند بر علی عرض میکنم آنها منقش میشوند یا نه نیست و اجتهاد  
در مقابل نص نامر بوط است چنانکه نص بر او اجتهاد میکند بجهت  
اجتهاد در مقابل نص نامر بوط است پس اجتهاد را در جای باید کرد خدا  
و نه بجهت موعده که باشند منقش باشند چه عرض میکنم اگر خیر  
مسئله را خدا در حد گفته اند و شخص اجتهاد میکند بقول فقهاء اجتهاد  
مقابل نص است نامر بوط است و اگر خدا در حد گفته باشند اجتهاد  
میکند پس مجتهد گفت است که بگویم خبر از خدا گفته باشند نه حد گفته  
باشد پس اینها را میگویم حالا دیگر از مسجد که بیرون میرود از شما پرسیده



اینکه فرم میگویم بگویند نه خبر دیگر میگویم اینها و نور سینه است  
و جانش را که دست بند ای میگوید که نه خدا گفته باشد نه رسالت  
اجتهاد و در آن خبر که است خدا و خدا گفته اند پس مجتهد بفرم که  
میگوید خبری که نه خدا گفته باشد و نه گفته باشد حال این که مجتهد  
میگویند این را در دست راست میبندد و چون این ولایت را در دست راست  
نزد که نایب است شیعہ شده اند و سینه را در مارفته اند بفرم در دست راست  
را در دست راست و در این ولایتها همه افغان بعضی در زمان صوفیه چهارم  
شتر بعضی در این کبر عمله افغان گفت که نه اینجا و در دست راست  
بسیار در راه خراسان چه بسیار دناش و هنوز شتر میسوزند و عیال  
میکنند مجتهد را عیال مجتهد بعضی فراموش میگویند اما بعضی مجتهد را  
داشتند جدی و غیر خبر گفته بعد اجتهاد دیگر و در این فرار مجتهد پس  
این مصطلح شد در میان قریه را بر فلان مجتهد چه خبر است و بر فلان مجتهد  
ما راه میرویم بفرمایید شیعہ در کار آمدند و ولایت شیعہ خالص شد آنها  
هم بعد از فرم مجتهد گفتند کن در میان شیعہ مجتهد هیچ لایک

تلفه

تلفه مجتهد بگوید علی شیعہ بگویند را دیان خبر بگویند محمد ثانی در این  
لایک بگویند کن اصلا حرج باشد علی شیعہ سلام مجتهد گفتند  
این چهار سلام مجتهد که از دست شیعہ مجتهد خبر چنانکه عمر روز یک خلیفه  
شد حدیثش آن مرجع است در کتابها و حدیث نوشته روزی که خلیفه  
شد حکام که با طراف میفرستاد حکم کرد بان حکام در قضیهای که برار  
شمار در سید به اجتهاد و کشید و مجتهد بشیر را دیا و مردم در اجتهاد و  
اجتهاد از طریق این است حالا علی سلام غیر اسم بر سرش گذاشت  
از سینهها مانده شد غیر نمیشد شهادت که میگویند شهادت شده که اسم است  
تو کتابهاست آن هم میگویند که شهادت شده است که کند این مال است  
این سینهها را میسوزند و گفت شهادت این حاضر است آن را میسوزند  
میگویند شهادت آن لا اله الا الله ناخن جفت ترا میسوزند میسوزند  
آن مجتهد عبده و بگوید تو شتر اسم این ناخن را شهادت شده میگویند



حالا نور شیعه هم مانده این شهر است از آنها بچنین این پانزده ماه  
 باشد و غیره این از جهان در سنن مانده سینه ها و صوره میگرداند  
 مذمت آن است که پانزده روز در دفتر و صوره میگرداند  
 و این عوض سحر است و ما میگویم در حوضها اینها را درست کردند و این  
 شد هنوز مانده است اینها است اینها مانده همچنین خود صوره کردند  
 و درست میکنند قنبر در مسکنند منهد خیمه است نیز قنبر هم از حوضها  
 سینه است حال بخت آنکه مردم تازه در از سر کر بر داشته اند یکبار  
 از الفاظ جهانها در قنبر مانده آنها را میگویند خیمه از عادت در میان  
 مردم مانده از انو قنبر است که هنوز سمان نشده بعضی که بعضی شریفه  
 بنبر و میسند از کبر است انش پیام روشن میکنند شیرین  
 باب میسند اینها کار کبر است چنانچه میگویند و حضرت پیر  
 حوا میگویند سر خلافت میگویند روزه پیر شنبه میگرداند اینها هم از روزهها  
 جاهلیت است و در میان مردم مانده و جهان عادت قنبر هنوز میگویند  
 همچنین این اسم میگویند هم از عهدش مانده اسم عمار سحر میگویند

که از روزه

که از روزه میگویند اراق منبت را که نام اقا بنر از روزه میگویند  
 است اما بچنین منبت را و اراق را ال محمد علیهم السلام نه و صوره و غیره

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه و آله و سلم و آله الطاهرین  
 و الله الله علی اعدائهم و علی صر حو قهم و صبرت بعدهم و شکر فضائهم  
 ایحی و لا تموت من لا یلد و لا یفریخ الیوم الدنیا و الله و الله و الله و الله  
 در کتاب محمد خود میفرماید ما خلقنا ایحی و الله و الله و الله و الله  
 و الیوم من رزق و ما الیوم ان الله هو الرزاق و القوه المنین  
 خداوند عالم جد است و الله خبر که ازید که دیگر قبل از ان عوفی است  
 و بنجه خبر ذات منور و خبر بنه الله خبر که ازید شریف خود بود از  
 خود بعضیست و اراده میگرداند و از خبر میفرماید مشو شریف و اراده خود را  
 ازید و هیچ عوفی از ان نزدیک است بخداوند عالم نیست از این جهت ان شریف  
 جمیع حالات ممکن است در رتبه مخلوقات از بر این شریف بعد هر چه  
 جز ذات خداست از انوار خدا و نور خدا غیر از ذات خداست هر چه غیر از ذات

داشت جمع کلیه  
 ۴







افقابت که در این انیمه مرافقت پس نه عکس افقابت بر صفت افقابت  
چون رز در افقابت که هر جنم که در افقابت در خشت آن است جنم در خشت  
افقابت در ماه بگذارد در این انیمه غیر نور ماه و پنجاه اند بر صفت افقابت  
هر جنم بر صفت آن جنم عکس هر جنم بر صفت آن جنم عکس  
نور انیمه نور مانند نور عکس زید در انیمه نهند زید عکس حیدر انیمه  
مانند جنم عکس در جنم در انیمه مانند در جنم عکس هر جنم عکس  
جنم انیمه پس نور شب عکس عکس شب عکس عکس عکس عکس عکس  
بر صفت شب عکس عکس ان عکس هم باید نامها خدا در ان باشد  
در صفت خدا در ان باشد و حالات خدا در ان باشد و الله عکس  
نخله بود بر صفت شب عکس عکس عکس عکس عکس عکس عکس  
باشد عکس شب عکس عکس عکس عکس عکس عکس عکس  
صفت خدا در ان و ان و کالات خدا است پس جنم بر صفت شب  
طوریست مجبور خدا در عالم خلق بود بر صفت عکس خدا در صفت  
صفت خدا و بطور نام عکس در نور نام خلق بود ان نور که در شب  
در عرض ملک

در عرض ملک مجبور خدا در عالم است بر صفت شب بر صفت شب  
خدا است بر صفت خوابش خدا است پس جنم در ان و بطور عکس خدا  
خدا است عکس عکس عکس عکس عکس عکس عکس عکس  
باجت خدا است مطابقت با رضای خدا در ان است جنم را و ان شب  
در کثرت هم در عرض کم و ان انیمه اگر چه در چراغ بر صفت خلق  
اگر انیمه در عکس باشد نور نور انیمه می کند عکس چراغ در انیمه  
مرافقت و حال انکه خود چراغ زرد است عکس چراغ در انیمه که کجرا در  
پنجاه در عکس انیمه عکس چراغ پس مرافقت نور چراغ انکه چراغ  
مخروطی است پس کجرا انیمه لا محاله تغییر میابد نور چراغ لا پس بر  
قابلیت انیمه نور چراغ پیدا خواهد شد سبک وزن و صفت انیمه و از ان  
کن صد که می شود و چراغ انکه در صفت چراغ در انیمه پس در انیمه  
این از قابلیت انیمه است و لا چراغ که می تواند عکس باشد و عکس  
انیمه صد که می تواند عکس عکس عکس عکس عکس عکس عکس  
رزد و باشد در فرزند باشد هر طور که انیمه است ان عکس در انیمه



مینویسند لکن زید نگاه کند در اینجه عکس خود را آن تو بنید صورتی  
 بسیار در از بسیار که و از آن پیر از کند شغیر چون چهره بسیار در صورت  
 خدا بکنند چنین باشیم و حال صورت از صورت معتدله بود در اینجه قاضی  
 اینجه که در اوج شده حمر آنکه بر آسوخ که در فرشتان اینجه خنده  
 و در است و بلند بطور سخته نه در آن نگاه میکنند صورت خود که  
 در آن مینویسند هر چه نگاه میکنند صورت صورت خود و بطور سخته  
 نه آنجا که خارج صورت عکس می افتد آنجا که یکبار می افتد حرکت  
 مینویسند خود را بنگاه خود که از اینجه پیداشد و خط بان این نه از  
 صورت این در نهایت استقامت و نیکی می تواند بعضی جاهای ذکر کرد  
 در فرشتان اینجه اینجه سخته نه بر فرزند که در در هر چه جزیره نو  
 میگویند ندیده ایم و خط ندارد در هر چه شما ندیده لید باید نباشد که  
 بنیم صورت در اینجه در از اینجه یا نه اینجه این را دیده در اینجه بنیم مینویسند  
 این را هم دیده پس معلوم شد می توان اینجه طور را می شناسید که در اینجه  
 در بعضی از جاهای اینجه مراجع صورت تو بنید آنجا که یکبار مراجع صورت

حجب  
 ۴

خولقم

عفو که بطور سبب همانجا مینویسد حال عکس تو در آنجا که می بیند  
 خود مینویسد بجهت این که آنجا را از اینجه نه بر کنی صورت خود عکس  
 می افتد بصورت خود مینویسد نه اینجه صورت خود در هم رفته معلوم مینویسد  
 جاهای عکس صورت تو می افتد یکبار به جاهای عکس چشم تو می افتد یکبار  
 جاهای عکس بر دکن در هم رفته خود مینویسد چنین اگر اینجه را می بیند مینویسد  
 رنگ کنند البته بنده کس مینویسد که بر خود خود که می بیند اندام در اینجه خود  
 هم مینویسد بر مقصود نیست که این از قاضی اینجه پیدایشد و الا عکس تو  
 احوال جزیره عکس تو بر اینجه بر اینجه بر اینجه بر اینجه بر اینجه  
 حذر کن انوقت در آن اینجه در نظر میگذرد چشم بر اینجه بر اینجه پیدایشد  
 ده دهان صد دهان پیدایشد حال آنکه تو می بینی بنیم بنیم اینجه  
 از قاضی اینجه پیدایشد اینجه است از قاضی اینجه اینجه پیدایشد اینجه  
 این تبدیلیا هم از اینجه است و دیگر عرض کنم این شخص که می بیند یا نه  
 میزند در نور اینجه یا نه بجز اینجه مینویسد که در آن مینویسد و در اینجه  
 لکن در اینجا بر اینجه نیست حذر در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه

بصیلت  
 اینجه  
 اینجه  
 اینجه







اختلاف در شریک با بعضی اختلاف در مری که میفرمایت همه خدایان  
 بغیر یک نوع شده بواسطه تو یک کار شده بواسطه تو که سعادت و بوسطه  
 تو یک نوع شده بواسطه تو یک عالم شده بواسطه تو یک جمل بواسطه تو جمع  
 اختلافاتی که در است فرمایت در صفات آن در احوال آن در اخلاق آن  
 در بشر و امده و غیره این اختلافها که در است چرا بجهت آنکه میفرماید خداوند  
 صلوات علیه فرمود انما علی ابوابه لا اله الا الله علی پدر و مادرش میفرماید  
 و در شریک پدر هیچ اختلاف نیست در خدا خالق پدر و مادر و فرزند و نسب  
 خدا هیچ اختلاف نیست در پیش پدر اختلاف نیز نیست محمد صلی الله علیه و آله  
 و نیز که پدر است در پیش لا اختلاف نیست همه اختلافها در او است  
 ایضا بجهت آنکه حضرت امیر مادی است بر است و اختلافها در پیش او است  
 بر اختلافها نیست است از بجهت آنکه خاتم نبوت و خاتم انبیا است  
**باب باطنه فی الرحمة و ظاهر فی القدره** از این جهت در زیارت او میفرماید  
 السلام علی رحمة الله علی الاراد و تقیة علی النبی رس حضرت امیر محمد خداست  
 یک اینکه در این او بود که در غضب خدا بر یک نمیکند و در او قبول

نموده اند

نموده اند و اما بنوعی که تعالین است میفرماید بر است بر است و در پیش  
 اختلاف نیز اختلافها همه در حضرت است نیست که خدا نازل کرد  
 آن بزرگوار **عن النبی العظیم** که چه سوال میکند از تو را  
 عظیم و از آن خبر بزرگ سوال میکند در او اختلاف کردند بغیر از این  
 صلوات علیه احوال هر چند بجهت جنین بگویم بقصد آنکه حضرت  
 امیر است این بیا عظیم و در اختلاف که در خود حضرت امیر فرمود **عن النبی**  
**اعظم** که در خبر در ملک خدا بزرگتر از هر چه خبر بزرگتر از هر چه خبر از خدا  
 فزون رفت فلانجا بزرگتر است یا هر خبر اینکه فلانجا خوار است در بزرگتر است  
 یا هر فلان محکمت مگر فزون بزرگتر است یا هر بزرگ که اینها را و فزون بزرگتر  
 یا بزرگتر که کدام بزرگتر است یا این خبر که بزرگتر است یا خبر اینکه فزون  
 نبی است البته اینکه غیر در فلانجا است از همه اینها بزرگتر است **عن النبی اعظم**  
 این بنا و بزرگ امیر المؤمنین است معز و دیگر بر این بغیر خبر از عرصه  
 ربو عظیم خبر خدا و اهدم در میان خلق منم آن خبر که خدا بر سطح  
 خبر داده از یگانگی خود از قدرت خود از عزت خود از انوار خود از کمال

همه مختلفند

و صحت کو















شد از دم در افتاد اختلافی نیست اختلاف در اینها پیدا میشود پس <sup>خدا</sup>  
 در صورتی که چو بر سر است بر زمین نصب کن این است در میان آن کبر  
 عکس چو بر آن انداخته است مرافقت و اگر انیس کج است عکس چو بر  
 کج میگوید اگر انیس بر یکدیگر میگوید اگر انیس بر یکدیگر میگوید  
 پس در جوارب اختلافی نیست هم اختلافها در اینهاست بعد از این غلطی  
 محقق که در باره عرض کرده اند و دانسته حال بر هم بر سر مطلب این  
 بود ان نور که از مشیت خدا تابید در آن هیچ اختلاف نیست  
 یک ان بود در جمیع قایمها ان نور یک ان تابید ان الله خلیقهها بنور  
 مینو کرد دل بر میدو و نفیید پس ان نور یک از مشیت خداوند عالم تابید جمیع  
 عرصه امکان یک ان تابید شد ان باران از آسمان بر بار یک میبارد  
 شد نور افشا بشکله از افتاب بر زمین حر تابید بر همه جای ان مبتدا کن  
 در در زمین حر نیز از یک زمین معدن یا قوت پیدا میشود از زمین  
 معدن طلا یک زمین نوره مینو همه جا افتاب چنین افتاب کن  
 در یک جائی بر درده مینو در یک جا یا قوت بر درده مینو در جمیع

بنو خلد

مینو اختلاف همه در اجزای زمین است اختلاف در افتاب بسیار نیست  
 باران که میاید همه از یک لایه اختلافها در زمین از نور نوره  
 و معدنها مینو بعضی قوت مینو طلا میشود همه زمین باران که میاید  
 لایه در اختلاف زمین اختلاف پیدا میشود پس ان نور که از مشیت  
 تابید در جمیع اختلاف مینو خیر از جانب خدا را احد بود خدا یکانه  
 اختلاف مشیت از هم یکانه و در اختلاف مشیت از هم که از مشیت خدا است  
 یکانه و در اختلاف مشیت کن در این قایمها عرصه امکان ان نور مختلف شد  
 بر قایمها هیچ اثر نکرد از خود نیست هیچ لایه یکانه ان نور را که  
 بود همان صفا بهمان نور بود یکانه و خودی که بود همان طور مانع داد ان  
 قایمها که در ادعوا جاری در یک لایه بود ان نور که در ادعوا نمود ضایع شد  
 شد از برابر نور باز بگویم قوت جان نور که بر هر کاه در سطح نور عین پیدا  
 نمود در سطح در سطح نور پیدا نمود در سطح نور صیقل پذیر شد قوت  
 جان تو در هر دو دست یک ان است کن در دست راست که لایه در دست کاه  
 لایه سید را در بار میگذارد در دست چپ اند دست یکانه میگذارد کاه



برقص در مرید در تزلزل برادر است و همچنین است ان نور در شمس  
تا بید هیچ اختلاف در او نباشد لکن در این قایمها خلایق که در عرصه مکانی  
اختلاف پیدا شد در قایم سعید افاده سعادت که در قایم شرف افاده شرف  
کرد قایم قهر علم بود علم همو قایم دیگر جاهد است همچنین بعضی شده که عرض  
کردم قوت جان تو در در اعضا تو جلوه میکند که جسم تو معبر میشود  
دیگر جسم تو صیغ است بجهت آنکه ان قوت بنیادی که در جان تو است و قوت  
جسم لایحه میشوند و قوت در این جسم امد میکنند قوت جان تو را ان کوثر  
سکین تو نیز شود و ان کوثر که شناسا میشود جان تو را ان پائیکه  
ز انوار او در میکند راه نمیشود برود بان پاری تو صیغ میزنند  
بر دو سبب با اختلاف اعضا قوت جان تو جلوه کرد و همچنین صیغ این خلق  
که خدا در هر ریز از خلق که با اختلاف قایمها ان نور شمس خدا در ان  
جلوه گرفته نه نهایت بر قایم که کج است ان نور در راجع جلوه میکند  
کج بیکه خیزش پیدا شده میگویند قایمها کج بود اینهم و خدای تعالی  
هر کجایش نمیشد میگویند قایمها کج بود صفت این سوال این است

که بنویسد

که بنویسد تقصیر را کردن خود بگذارد و همه کس جمیع خلق بنویسد تقصیر  
بر کردن خدا بگذارد و ان از طریق بر این خلق شده بنویسد  
تقصیر را کردن و دیگر این بگذارد و با اینجهت میگوید که تقصیر را کردن خدا  
بنویسد و همه این با خود شریست و خود شریست غیر فحش میگویم ای خدا تو  
عالم شمس را از افقش ندانای بود و با حوال تو از لایق تا آخر تو پیدا  
و انانیت خدا شد منی بودم و قوت شمسیم کافه از نوریم خیزش چشم  
مهر هم خیزش بنویسد و خیزش که نوشته شده منی بنویسم ای خدا از علم  
همچنین بود قوت میگوید زید را خلق کند و زید را زید بود و ان که زید  
را سخت افوق دید چه خواهد گفت ای میگویند خدا شد منی جاهد بود  
و انانیت بود جمیع آنچه را فرزند تا زید قیامت اگر میگویند نادان بود  
از اسامی پیران میرد از تو حید فارغ بنویسد و انوار در ریه و انانیت  
بجمیع مخلوقات خدای که ملک است انانیت را از زید میگویم بگویند ای  
این علم خدا را است بعد از دست یا کج بود و دروغ نمیشد ای بگویند کج بود  
و دروغ بیکه میگویند العینه راست بود و درست سبب خدا امید از ان که این



قدر از راه بر میسد به تصور است آدمی خلیفه بود که فنان طبیعت را داشته  
 باشد فنان طرز با فنانی که بخت شد قابلیت این چه قدر است و چه قدر  
 مایه باین چه باید داد و منت آنکه هرگاه که کسر را ندیده نیز دایه فایده قدر  
 احترام و چه قدر اکر ام است سر مایه باین چه قدر باید داد و منت که ندان  
 این را این را بر این ضرر ندارد و حالا خداوند عالم عالم بود باینست جمیع مخلوقات  
 تا روز قیامت و آن روز شکی نیست که بر عرصه امکان تا باین حد علم که  
 مراقب واقع داشت انظر به باینست افرد انظر که باینست تا باین حد  
 که انظر به عرض کردم فهمید فهمید و اگر نفهمید باینست جمیع مخلوقات  
 بدست میبهم که انظر به انظر که سفید از اقرار کنید و این مخلوقات  
 در جان خود خفیه میکنند که بخوابید تفصیر را از کردن خود در این روز  
 خدا باینست از خود را باینست میبهم عجز از فرستادن در اینست  
 که این است تا شخص را باینست خسته خسته حکیم خسته در عت را باینست  
 درست کار میکنند غروب که بشویم به سر دست با اصطلاح درست کار میکنند  
 حالا من از تو میبهم این فرزند طرز خسته از میبهم غم از تو میبهم

انظر

انظر را چه طرز خسته از میبهم غم از تو میبهم غم از تو میبهم  
 نمیدانم حالا آنکه نمیدانم چه طرز خسته از تو میبهم غم از تو میبهم  
 و اقرار کرد این است عت را حکیم خسته در عت خسته چرا که در کار  
 میکند اقرار باینست عت را در طرز خسته از تو میبهم غم از تو میبهم  
 سبب است جمیع صنایع که در اقرار باینست عت را در طرز خسته از تو میبهم  
 صنعت را چه باعث شده چرا این را طاعت کند شیطان را که انظر  
 رسید تا باینست طرز خسته از تو میبهم غم از تو میبهم غم از تو میبهم  
 پیغمبر را باینست بر غم دادن اگر کفر که تفصیر است باینست و غم از تو میبهم  
 اگر میبهم از تو میبهم غم از تو میبهم غم از تو میبهم غم از تو میبهم  
 که این بدتر حالا باینست غم از تو میبهم غم از تو میبهم غم از تو میبهم  
 و خسته این ملک میبهم غم از تو میبهم غم از تو میبهم غم از تو میبهم  
 خدا عالم است خدا حکیم است آنچه خبر داده از خسته و نااست میبهم غم از تو میبهم  
 سعیت کنم باینست میبهم غم از تو میبهم غم از تو میبهم غم از تو میبهم  
 و تو چه خبر را باینست ان نیاید را که عرض کردم اگر فهمید باینست



این اخرا بقوم زبانها بندگان آنچه میداند تو یک عت فرنگ را حکمتش  
 نمیداند اقرار میکنم بنادایه خود حال حکمت ملک هزار هزار عالم را منصفه بخاک  
 تقصیر را کفن خدا بندگان را برینا بر سر دین است خیر بر این فرموده که  
 همین قدر که اقرار کردیم خدا حکیم است خدا عادل است عجز و حق  
 صحت الله علیه و الله میدانم خفت و نار بر حق است اگر طاعت کنم مرا ببرد  
 اگر معصیت کنم مرا بجهنم برود دیگر حالا مرا چه طور افریزد قایلیم که با بخت  
 خدا خلق شده بود بخت خدا عفو میباید بر سر دین که با بخت  
 غم باینها بر سر دین نه در راه غم بر سر دین چه طور ملک باین عظمت  
 عفت بقوم باین دلی که اگر قوش نه بود بجز و بر سر دین بقوم این  
 کیفیت خلق جمیع ملک بقوم و در تصرف در معقولات میکنم  
 بار بر دین بر سر مطلب سچیک اینها مطلب نه میخواستیم معصیت  
 عرض کنم اینها مقدمه بود اما آنچه عرض کنم مستگیر نشاند که هر کس  
 جهت دارد و بجهت <sup>از</sup> <sup>نور</sup> <sup>مشتی</sup> است که نابیده و یک جهت جهت قایلیت  
 او در خور اینست مخلوقی مگر آنکه جهت دارد و این جهت رضایک بر کند

افزون

انقائیت مخلوق در خدا که نیست پس ظلمت ان قایلین خفیه است  
 همه فقرات همه بجز پس همه ناچیز است همه نادان است همه نادان همه مرض  
 همه علت همه قصور جمیع شر و در ان جهت خفیه ان جمیع اثر شر است  
 جمیع در خفیه ان جمیع است جمیع جزایات جمیع کمالات جمیع صفات  
 نیست در ان جمیع است مگر تو است و نه در خداست و نه است خداست  
 پس در خدا صفت مگر نه است و خداوند است خدا با ذات مگر نه است  
 خدا علیم است پس در خدا علیم است جمیع کمالات که تو دار از خدا  
 در خداست که در تو است جمیع نقصها که تو دار از خداست خود خدای خدا  
 علیم است جبر و پسر او که بود مسک عجز دارم شما خدا هم عجز  
 پس این عجز را جانب خفیه است همچنین جبر در حق دارم شما خدا  
 جبر نیست نیست خدا هم جبر نیست پس در شبنم هم جبر نیست  
 پس از کجاست این قایلین خفیه خدا در قرآن فرموده **ما اصحاب**  
**حنه** **فرم** **الله** **ما اصحاب** آنچه از حق حننه و نیک بگویند بد و بفرموده تو در تو  
 واقع شود از جانب خداست و بر بد بر سر سینه که بنور بر سر از جانب خفیه

بقدر  
 سبک  
 ۳



تو است بشنودن سخن را از جانب افتاب که باد ببلور چگونه سخن میگوید  
 بزبان حال بد ببلور میگوید بد ببلور بد این نور که در تو است از من است  
 در تو است هم با من تو را نیست <sup>از تو</sup> بر سر تو است تو اولانی با من بد ببلور که چنان  
 منعم بر تو است به خود مطابق تو باشد و برکت تو باشد اگر تو منعم بودی  
 پیدا نمیشد نور من بواسطه تو پیدا کن من منعم بر تو نور من بود اگر تو  
 منعم بر من به منعم به انصافه از دیوار اولی من منعم با تو داد لب منیم  
 یا تو است به دیوار اگر انصاف به جواب خلیفه گفت اگر افتاب نور از تو است  
 اولی منور در لیم به از من است و من اولی با من همچنین اگر خدا بگوید ار بشنود  
 حیات تو از من است یا از تو من اولی با من استم یا تو است یا از من است یا از تو  
 و من اولی با من یا تو اگر انصاف بد ببلور بد ببلور بد ببلور بد ببلور بد ببلور بد  
 شیت تو کامد همه کمالا چه در ملک از تو است و تو اولی با من است و من  
 و عید از من است و تو است همه از جانب خود من است و من اولی با من استم من منعم  
 طاعت کشید اگر آنچه که عرض کردم بقرن و استر جمع عبادات تو را بجا  
 آن نور است جمع معصیتها بر تو از جانب خود تو است بر جمع آنچه نوعی است

مبدان

مبدان چشمش معشش و ما او سر بسته باش منم خود تو است یا بشنود  
 کنیز از آن و طرف کنیز که خدا با من تا چرم آنچه خبر خود به است از جانب تو است  
 و آنچه هست از بد ببلور بد ببلور بد ببلور بد ببلور بد ببلور بد ببلور بد  
 قاضیت تا خبر خبر است از جانب تو هیچ تصور هیچ تفصیر خبر است به  
 هر حال تو است و صد بر معصیت نقص من پس جمع عبادات و تو است و تو است  
 از خداوند عالم داد سر داد از تو است با من عبادات از تو و جمع معصیتها که از تو  
 منور از نقصان ذات تو است از قصور نقص خود تو است و تو است از تو است  
 از خدا پس بر طاعتها خود کن خدا را از جانب خدا بد آن و من معصیتها  
 خود استغفاد کن و انبیا را از جانب خود بر آن اگر کسر انصاف بد ببلور بد ببلور بد  
 و چشم از دنیا شود خود بدید که از جانب خدا یکسر روزن نقص من و جمع معصیتها  
 با من پس خورشید بجا منم خود خود سلافا که کوشید و از خود خود گشته  
 باشد دست با من خود خدا سوز زنده شد خورشید بجا من پس که هیچ خود  
 تمام باشد اگر اینها زنده و کثافت از خود ندانسته باشد خود سلافا که  
 اینها و قمر را چنانکه هست منم با من که از خود هیچ بد و کثافت ندانسته



نور اجنه است بنیسا باند مکر خود را نتواند بکشد از تو بگوید که  
 نه خود را که و تو را نکند اگر زبان درشت خود است و لبش بر  
 تو کشد خود را ندانم و تو را سر خود و هویدا کرد پس هرگاه نه به خود  
 خود را که و بکشد توجه خدش آینه نمائند خدا میگوید اما هرگاه لب از شکر  
 خدا است و لبش خود کشد اما و ایم قصیده را بر خفا میخوانم و دایم  
 خود بگویم بخبر که دارد و جاسیم به شیم یا فرزند خردم مرا بر آید  
 خبر خوشم را به فرخ طلبم چنین است من عالم ندانم و ایم شای خود را  
 میگویم شد اجر و عیال که میگوید همیشه خود را بنده ماند و ایم خود میبندد  
 اما عیال به خود را بنده ماند از خود میگوید و ایم از انظر خود را که  
 میکنند از انظر میگوید به خوب بجا فایده مانند اجر خود را بنده  
 انوار خدا را حکایت و ایم مانند نور خدا را باشد و سزا با سزا با نور خدا خلیفه خود را  
 کند اگر چنین شد که یکدیگر دیدارش دیدار خداست حواری بن عرض کردید که  
 با موصوفه تصفا شد که یکدیگر دیدارش دیدار خداست حواری بن عرض کردید که  
 خدا را بداند سزا با عیال که با روح ظاهر فرخ جاسیم با که بنشینم ابر روح خدا در جاسیم  
 ویر عیال که با روح فرخ جاسیم که با روح فرخ جاسیم که با روح فرخ جاسیم که با روح فرخ جاسیم  
 ویر عیال که با روح فرخ جاسیم که با روح فرخ جاسیم که با روح فرخ جاسیم که با روح فرخ جاسیم

او را بیا و خدا را در دو گفتار او بر علمش افزاید و کردار او را  
 راغب با خیر میکند با او بنشیند و بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که  
 سزا با بنده را جدا بگوید پس ان بزرگوار در میان مردم شایسته  
 راه میرود و لیس علم خداست و لیس قدرت خداست و ان کمال خداست  
**لقد جاکم ربانی عزیمت** همان وجهی که در عصر صبح باشد و ان  
 خداوند عالم است و تقدیر بر ان توحید است اله همان وجهی که ان عالم است  
 بر بنوت توحید از کمال عصر که تصدیق توحید را داشته باشد و علم از ان توحید  
 میگوید و توحید بنوت میگوید و توحید بنوت میگوید و توحید بنوت میگوید و توحید بنوت میگوید  
 بر آورد و کند و بنوت با وجود این میگوید و بنوت از بنده کان توحید توحید جاسیم  
 کنم اگر چه هر دو عیال که بنشیند از ان پذیرند و مردمان از ان پذیرند که هر  
 او توحید مردم را پذیرند از ان توحید مردم را قاصد از بنوت از ان توحید  
 و در که میکنند خبری و در که میکنند خبری و در که میکنند خبری و در که میکنند خبری  
 از ان پذیرند و بنوت با عیال که بنشیند از ان پذیرند و بنوت با عیال که بنشیند از ان پذیرند  
 و گفتند پس فرخ جاسیم که با روح فرخ جاسیم که با روح فرخ جاسیم که با روح فرخ جاسیم











در کتب خود میفرماید **ما خلقناکم** **بسم الله الرحمن الرحيم** **والله اعلم**  
**بما یخفی** **والله** **الغفور** **الرحیم** **والله** **العلیم** **والله** **الغفور** **الرحیم**  
 از برای عبادت و تضرع و استغاثه و تضرع و استغاثه و تضرع و استغاثه  
 و خدا ای که قدرت نه قدر جزیر که افرید **شیخ** **بجمع** **کاین**  
 بنیت خود افرید **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**  
 بنیت که میگوید هر چیز را خدا **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**  
 بنیت خداست که **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**  
**بنفسهم خلق الله** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**  
 جمیع چیز را افرید و **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**  
 و اگر بخواند خلق میکند و ان **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**  
 عالم است چنانکه **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**  
 عرض میکنم جمیع ما چهار بقدر خدا و جمیع صفات میگوید خدا و جمیع  
 عظمت و جلال کبر خدا و در ان **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**  
 نزد بکر **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**

باین

بسم الله

**بسم الله الرحمن الرحيم** **والله اعلم** **بما یخفی** **والله** **الغفور** **الرحیم** **والله** **العلیم** **والله** **الغفور** **الرحیم**  
 خدا در ان **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**  
 جلوه کرست و جلال عظمت خدا در ان **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**  
 که نیست افرید از نور **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**  
 ان **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**  
 هست که همه کاینات **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**  
 بنیت چنانکه نور افق **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**  
 بنیت هم بر صفت **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**  
 نور و این **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**  
 خدا بود پس ان نور هم مجرب خدا بود ان نور جمیع کالات بود هر کالات  
 در **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**  
 که در هر کالات در **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**  
 در **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**  
 بنیت جمیع کالات در **شیخ** **الفرید** **و بعد از ان** **باین** **شیخ** **الفرید**







شبهه می خواند **اللهم انی استغفرک** **یا علی** **یا محمد** **یا جعفر** **یا حسن** **یا حسین** **یا سید**  
پس خداوند در نهایت جانت خداوند در نهایت جانت **یا علی** **یا محمد** **یا جعفر** **یا حسن** **یا حسین**  
**ای استغفرک** **یا علی** **یا محمد** **یا جعفر** **یا حسن** **یا حسین** **یا سید**  
خداوند در نهایت جانت خداوند در نهایت جانت **یا علی** **یا محمد** **یا جعفر** **یا حسن** **یا حسین**  
صدا در می شود و آن خلعت سرور نورش است و در عرصه مکان تابیده  
حاجت حال و حال است بهر هر قبضه و بهر غنیزه و بهر نقص در مخلوقات سپید  
تقصیر قایت است این تقصیر شخص است و از جانب خدا هیچ نقصان نیاید  
از مثبت خدا هیچ نقصان نیاید همه نقصان از قایت می گذارند  
بنی اگر چه بر عاده در نهایت حال و اعتدال می شود اگر کسی جان بدر  
برد او برود و چیز خوشی از بر و باز فال عوض می کشد و بدان اعتدال  
نمی رسد بخوبی بداند لکن اگر قدم خراب باشد و جا قدر خوب و مرکب بسیار  
بر در و کافتر که بسیار خوب بخوبی بداند بخوبی بداند و نهوت هرگاه  
لین آلات و اسباب در دست شد بسیفه ذای خود بر عاده و نهوت می شود  
اخر حاجت در خط می رسد و بر عاده حاجت کافتر و قلم و مرکب و محض

نجا بسیار

نجا بسیار کامد جنبه نشیند و صداب زد هرگاه چوب یا شمشیر  
در این میان آلات در دست از صداب خراب می راند و بر سر سینه ذای  
خود آن نجا لکن چوب سید کرم خورده و لاجه کند نجا صداب خود  
نمی شود اگر سیکوید بر ذرات خراب کند که خبر است اگر سیکوید بر سر سینه  
بزد که بخوبی را که کرم خورده باشد آن نجا بد صداب زد و نهوت  
نمی شود نجا دست و پا خود را با اعتدال حرکت می دهد لکن در اندیشه خوب  
خوب خبر می شود و در اندیشه خوب بد اعتدال است نجا طایفه نجا خوب  
بد که بشد الوقت صداب نوسید سینه می زد که تار و پود سینه  
به ریز و خورده و نهوت تقصیر بر نجا بر نجا او در نهایت است و نهوت لکن او  
قایت نجا در وضع است و نجا در این قایت حلوه گردانید و نهوت  
خداوند خلاص کند در خلق او و در اینجا او صنعت او هیچ نقصان نیست  
کمال دارد و کامد است لکن نجا خلق مختلف است بهر نجا اعتدال  
باشد و نهوت خدا در عباد او خدا می شود هرگاه مخالف می شود  
خدا در وضع خدا از نقصان قایت او در طبیعت خود او است و نهوت



قدر خداوند بحضرت ادر خطایب سفر مایه که با ادم **عکس در حجر طبع شد**  
**عاشقان که می بیند** ادم روح تو از روح منست و از جانب من آمده لکن طبیعت تو  
 برخلاف منست و منست لکن که من در تو انبیاگونه جلوه کرده و عیان  
 در تو ظاهر شده از خود تو است عیبی که ادم کرد از نقصان طبیعت ادم بود  
 ادم را از اینست رانده اند از نقصان طبیعت ادم آنچه از بلا در دنیا با ادم رسید  
 نه از جانب روح بود که نفی فی غیر روح از ان روح هیچ نقصان نبود پس آن  
 که این رجوع است سبب در ان نقصان نیست تمام نقصان در قیاس است  
 پس در خود هر یک از این می بینیم باید حد کنیم خداوند را که از عطا است  
 و از جانب او از نقصان و کرم او ادم است و هر معصیتی بر نقصان او عیبی که در خود  
 می بینیم باید خطا کرد که استغفار از ان کنیم غیر حضرت امیر مومنان  
**که بگوید حامداً الله ربهم و لم ندرکم الله انفسه** هیچ حد کننده حد  
 کنند که خداوند هیچ حد کننده حد کند که نفس خود را بفرستد و او که  
 حد کنی خود را که خدای را چه بسیار از مردم که حد کنند خدا را خود را  
 و او ایم حد کنند خود را بگوید من چه تقصیر کرده بگویم که باید شد با بگویم

شوم من چنانچه باید من چنان با شوم حد کنند قدر خدا را و پس حد کنند خود را  
 به تقصیر و خدا را خود را نفس را بخار و نیست که حضرت امیر مومنان **که بگوید**  
**حمد الله ربهم و لم ندرکم الله انفسه** حد کنند که خدا را خود را حد کنند  
 که حد کنند و نیست دارند عفت بر این چه عرض میکنیم بفرمایند که بگوید حمد الله  
 ربهم و لم ندرکم الله انفسه غیر حد کنند هیچ حد کننده که خدا را خود را  
 او را حد کنند و نیست که تو در این جمیع معصیتها نقصانها از خود را پس حد کنند  
 کنند حد کنند که خود را شرط بند که که این اگر چه غلبه نفس را ضربه  
 بانی منیم کم نفس است غتر از تقصیر خود داشته باشی منیم که بگویم  
 شد که شد منیم را بگویم بدان چشم خود را بکن و آنچه بگویم در نظر  
 کن بفرما **و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت**  
 خدا از شما خواسته شما را که افریده و من این ملک را که هیچ حد کنند  
 نداشته که منیم و کلمه که اعتراف کنید که بعد از این خدا را بفرستد  
 شما را لکن اگر که غتر از تقصیر کند و بگوید حق کردم معصیت را بگویم  
 که بفرستد خدا را که منیم و منیم که رسول الله است حد کنند که خدا را

عند الله و لا اله الا انت  
 ۴



مخالفت است رسول است در تمام خوب که ام شرب که بنور انور  
معنیش را در کفنه و کفر نبی عیسی که در قیاس قد که بنی قد را در کفنه  
دارد و او کفنه بدست تو میگوید خوب است بنی نفارت به از کفنه  
تا یکی بر سر اگر اعمال فیوض خوب است و اقرار را اعتراف به خفیه و  
نیز در حقیقت رده کفنه بخیه که اگر بنی خست آنها باید بدید و از خدا  
میکنند و کسکه اعتراف کند ممکن منب خدا در سلب مرز و بر کسر  
اعتراف که که تقصیر از فرست همه بد بهای فر که ام فر مستحق  
غدا بسم خدا از تقصیر او عمل کند است و او را خواهد امر زید و حال را  
شده که این خلق مگو سر از اعتراف کفنه بکناک است معجزه از  
افزار کفنه که هر یک کنند بلکه معاملاتی بخوانند تقصیر را عیب  
بر خدا دارد و از آنکه او را چنین که او را معاصی خلق که تقصیر را  
بهان دست که مرز و مرز میرویم بنظر خواسته اند فر انظر شده  
ام نعوذ بالله بنی چه کفر است نسبت تقصیر را بخیر از غر و خدا و ان  
خود را بر تقصیر کردن بر دم بر بر طلب طلب ان تو که ان نور

که از این

که از جانب خدا بفرموده ان نعمت است از خدا او شکر است  
گفت و ان طنم که از خود تو بر خاسته ان معصیت است که باید از ان  
استغفار کنی پس بنده مؤمن دایم در میان این دو عبادت است  
یا شکر کند بر رحمت تو و خوب یا استغفار کند بر خطیئت خود پس  
مؤمن یا استغفار جهت خطیئت خود را بر نه از او شکر کند جهت تو بخیر  
و ان می کند و وقت سیدد نیست که میفرماید و ان شکر تو را ندیده ام و ان عذاب است  
اگر شکر کردی و فرمودی شکر نعمت را بر شما زیاد کنیم پس هر چه بخوا  
رسید اگر چه مقصود نبود بهتر است که بنی شرح شکر و ان استغفار  
را کنیم که مغرور یا بدعتی که تقصیر و کرم امام حال از الله هم فرمود  
در شکر یا شکر یا شکر میداند بغیر چه شکر بغیر کسر  
اظهار کردن کمال کسر را اظهار می کند اگر شخص مرز که بودید  
مالیه میگوید بنی و شما از راه محبت التفات فرموده فرمود بنعم  
لکن شما هر که میدید تقصیر و اید حید خدا غرض شما را بدید  
انظر اگر گفت میگوید شکر نعمت خدا گفت و هر گاه که تقصیر



میگویند کفران نعت اورا کرد در فرسوسیم چنین طور میگویند در حرم  
 هم چنین طور شکرت نعت بغير بيان کنز نعت نعم را این نعت را کفر  
 اظهار کنز کلمات او را در میان جمع اگر کلمات صحت عطا و اظهار  
 کرد در شکرت را کفر و در کلمات او اینها را کرد در غیر او را اظهار  
 و هویدا کرد در این اشخاص کفران کفر بعد از آنکه که قمر آنچه لغو غفل  
 کردم حالا منتهی بر تو مرادم چراغ که فوس بر درون میگردان  
 چراغ که در درون فوس کند در غیرت که بیان فوس انعام کرد  
 بجهت آنکه باین چراغ این فوس روشن میشود باین چراغ این فوس  
 مرجع عام خاص میشود باین چراغ این فوس مرجع احتیاج خلق میشود  
 معلوم است که فوس چراغ است که نور در آن است اگر این چراغ منتهی  
 اصدار از احاد و متفعلن از فوس غیر و کار از فوس بر غیر از فوس  
 با و غیر منتهی شد او را قطب محسوس کرد و نیز که بر کرد در جمع است  
 و با کثرت معلوم است که کلمات محسوسه بغير غایت که در درون او  
 حال این فوس با شکرت چراغ را بگوید بنیم چگونه فوس را بشکرت

این کلمات را در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره

چراغ را بگوید بشکرت فوس چراغ را این است که کمال چراغ را اظهار  
 نصاب چراغ را اظهار کند پس هرگاه این فوس را زخمی کند  
 را از دود و آن کفر و جبر بعضی است و بعضی بر طرف کرده و بگوید از حوض  
 در کثرت و بگوید جبر و کفر اینها را کرد و سر تا پا شعله منتهی میشود  
 را بر میزنند که در درون و در این شرح منتهی پس فوس را کثرت  
 شد حالا باین فوس میگویند چراغ نعت فوس در دود و در این چراغ  
 در این فوس منتهی است آن چراغ که در درون است و در این فوس  
 که در این فوس منتهی است و چنین چراغ منتهی است و نصاب  
 چراغ که در درون را برابر مردم بیان میکند پس چراغ فوس را فوس  
 چراغ را باین زبان به نثار چراغ شعله و احالات چراغ را کمال و حال  
 چراغ را بیان کرده پس باین فوس شکرت نعت خدا کند و هر چه  
 بیشتر کند نور در او بیشتر جلوه کند هر چه نور خفیه تر خفیه تر و از نور  
 بیشتر شود هر چه خفیه تر کند نور چراغ در او بیشتر شود و در  
 او بیشتر جلوه میکند و نور او را با نور میگوید و هرگاه فوس خفیه تر

جمع حکایت کرد  
 در این فوس



جراغ را بنهان کرد و گفت خورشید کشف و ظنیه است و نهان کنند  
تا در شد آنوقت کفران نعمت جعفر را که بپوشید نور جعفر  
را که ظن بغير شربت کفر بغير پوشید اگر مردی شمع نعمت خود را  
نفت کرده اگر مردی به حدت خدا کفر بخدا و ز بر غرض کفر بجهنم  
پوشید که پس چشم این فانوس پوشیده جراح را بنهان کرد  
کفران نعمت جراح سر جراح کشف پوشیده جراح را پس در این وقت  
ان عذاب کشید اگر کفران نعمت جراح کرد عذاب ظلمت دور او را بکشد  
و عذاب کشت دور او را بکشد و هیچ حال و حال از او ظاهر نشود  
و استر این فانوس مشرب بر وجه خود نور و ظاهر نشود  
و بجراح مشرب بر او خدا بر این نور مشرب در این فانوس مشرب  
نور که از ده لب و اگر از خود خورشید در از خود نماید و خود سبب  
خود میکند بر سر پا نور خدا بر تا با حال خدا و سر تا با  
اسماء و صفات خدا اهلوه میکند زیرا که ان نور که در نو که از ده لب  
ان نور خداست کشید که بغير **فهم** **القد** **فراسم** **المؤمن** **فانه** **ظن** **و** **بهر** **نور**

از فرات موج و شب و روز که نور خدا نگاه میکند نام فرمود  
از انور الله خلق منه بغير مراد از نور خدا همان نور شربت جعفر  
فانوس شربت کفر که از ده لب و سر بعد از این که معلوم شد ان نور نور  
از نور خود خود که شربت نور خدا را میسر است به نور یک نور خود را  
کفر هر قدر شربت خدا ان نور را در نو یا میکند و ان نور در تو قوت  
تا کار بجای میسر که در جمیع مرتب ان نور ظاهر میشود و چه میکند  
ان نور اگر چشم تو ظاهر است چشم تو نور نظر میکند با همان در بین عبرت  
نظر میکند بقران نظر میکند با حاد و ثلث حجر علیهم السلام نظر میکند بقران  
نظر میکند با ال رسل نظر میکند بخیر و نیک و عبادت و طاعت و اگر ان نور  
خدا در زبان تو ظاهر است هر که بر حق جمیع آنچه حرکت میکند بقران  
حرکت میکند جمیع آنچه بگوید بقران بگوید و اگر در دست تو ظاهر است  
هر طاعت و اگر بر سر تو ظاهر است هر که در راه طاعت حرکت میکند  
فانوس شربت نور خود را در نو که شربت کفر در دست فانوس خال  
سپاس باشد که خود را با شربت کفر خال نور جراح را بنهان کشف اگر



و در او هیچ نباشد سر تا پا نه چراغ را خدا هر کس که در این کافران  
که سر تا پا بر وفق نور خدا اینطور است که در آن نور خدا که در  
دارد و میوه است یکدیگر را در آن نور ایستاده و در آن نور که در آن نور  
و جوهر او در گرفته است پس بگوید که در این نور که در آن نور که در آن نور  
و میوه او میوه دیگر و بخدا پس در آن نور ایستاده و در آن نور که در آن نور  
در فانی و جوهر او در گرفته است این نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور  
کسر این نور در جمیع فانی است این نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور  
بذکر ملک تا در جمیع فانی است این نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور  
فلا نظر است این نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور  
ملک است این نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور  
بر کس و ذکر ملک بخود برود و پس این نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور  
بیاید پس این نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور  
نیست که ذکر اکار جوامع است و در آن نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور  
میباشد و در آن نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور

و جوهر او میوه دیگر و بخدا پس در آن نور ایستاده و در آن نور که در آن نور  
در فانی و جوهر او در گرفته است این نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور  
کسر این نور در جمیع فانی است این نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور  
بذکر ملک تا در جمیع فانی است این نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور  
فلا نظر است این نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور  
ملک است این نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور  
بر کس و ذکر ملک بخود برود و پس این نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور  
بیاید پس این نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور  
نیست که ذکر اکار جوامع است و در آن نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور  
میباشد و در آن نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور که در آن نور







نه نقیب مفرماید ایضاً در فتح صد و پنجم در جبهه قطره عظمی  
بغیر شیطان در جمیع سوراخها منقیر در جمیع رک و بهشت و فرشته  
و تخم کرده و جوجه گذارده در اندرون سکنه آتش و در اخبار شیطان شیطان  
نظر میکند از چشمها شیطان تفکرم میکند از زبانها شیطان نگاه میکند از گوشها شیطان  
از جمیع اعضا و جوارح شیطان حرکت میکند فطر با عظمی و نطق با لسان با چشمها  
باز نهادن با جمیع اعضا و جوارح شیطان کار میکند با شیطان  
در میکرد در قایت نیز در فائز و سرفایت نیز فائز و سرفایت نیز فائز و سرفایت  
چون راه افند میگردد از هر یک شطانت در میان مردم راه برقرار  
میدارد از این راه شیطان مراد و میگردید مراد و میگردید مراد و میگردید  
مراد و میگردید مراد و میگردید مراد و میگردید مراد و میگردید  
نوم برقص در این راه رب الخیر را بنیز نوم بیا و شراب افند  
انحراف شیطانت چنانکه در هر یک راه نورانی شیطان مراد و  
کفار او را مغیب معصیت خدا میکند کردار او را غیب بدینا و بدینا  
کند هم چنین کسر خلیفه شیطان میزد قائم مقام شیطان کسر و شکست

افوا کند

افوا کند مگر آنکه در یک در لده و افوا کرده شیطان در فرغ افوا کرده  
نه است استادیست که است کسر افوا میکند شیطان از هر یک  
در رواج نه است استادیست که است کسر افوا میکند شیطان از هر یک  
استادیست که استادیست که است کسر افوا میکند شیطان از هر یک  
برای که میخواهد بر مگر اینکه پس بدلاست بر مگر برادر و برادر  
جبهه ضرر در لیر و از زبان تفکرم کند از چشم او نظر کند از گوش او  
و بگوید از بدن او بنمایند چنانچه شیطان آن شخص عنصر و دیگر که عنصر  
خط و میگردید و تخم نیز را میبیند عظم عنصر خط و میگردید  
مریدند هر که شیطان میخواهد افوا کند بانه چنانکه میبیند بین اگر  
بسیار یکیش را بر و کرک با شریک که نواز جرجه شیطان که سفید  
هم بجهت بجهت که مریدند جفت خط و که از جرجه شیطان بجهت بجهت  
بجهت که سفید هر که جرات میکند بجهت حال شیطان بجهت بجهت  
پوشد در لیر در میان مردم و بنایکند افوا کند و معصیت که میگردید  
بجهت این که این است نه چیز نیست شیطان از هر یک بجهت بجهت



نشیند که بعد از این شیطان خوارست قدم لوط را بمعصیت بندد از  
خوارست آنها را لوط را بدارد و بآب منو لوط را طه اند در میان آنها بصورت  
بهر برافشند و اند در میان آنها در یک لحظه خرابید و بنا کرد و بوسه  
کرد تا آخر الامر لوط را طه باینها داد و آنها دیدن اینهم کار نیست کم کم آنها را  
شایع شد خبر بکند خوشن در آمد و قریه دیدند اینجست و بیکدیگر  
بسی شیطان بکند بسیار در مریدان چون باینج میگرد کار کنند بسیار  
مردم دیگر هم که دیدند هر چه بگویند امر کنند **اما بعد ابا ساعی آمده و**  
غافلند اینکه امامان شیطانست و غافلند که شیطان در آن میگرداند  
از این طرف چنین لازم است چنانکه از این طرف چنان لازم است که راست است  
با خدا غیب الغیب که مرید خدا غیب الغیب را از نتیجه خدا بر خور  
میگردد توحید بر گرفته و در آنها جلوه گرفته و آنها را اله و قدوده  
انام و بشواری این قراره که مردم بپسند ان بیکلان خدا را ان بیکلان  
توحید را و بدینند و بیکلونه عبادت میکنند اینگونه خصوص خروج  
اینگونه عدل و انصاف میکنند امام میشنند و بشواری بر این میگرد

و نظر میکنند

و نظر میکنند و بسیارند خدا را و توحید خدا را میکنند و اینها میکنند  
و او صی و برینان کام میکنند و اینها میکنند و اینها میکنند و اینها میکنند  
و صفات خدا بیند از این طرف هم بیکلان شیطان در میان مردم  
میرود و قریه شیطان بیکلونه خود گرفته و باینها مردم را اغوا میکند  
است و است بیکلونه اغوا میکند از راه خوشتر اغوا میکنند اگر کسی را بخوابد  
در راه و این اغوا کند بیکلونه بیکلونه لوط را بر خور و بیکلونه لوط را  
مولود بر سره عصا اینو سرور در دست عبادت نازک بر حش کاه که بیکلونه  
بیدار در هر کام تخم لوط را در زمین مریش نه نهایت خصوص خروج  
بیکلونه سرور و باین بیکلونه مردم صاحبان علم را اغوا کند و بیکلونه  
باید امام آنها باشد اگر در بیکلونه لوط را جعفر معتقد در اینها بیکلونه  
کول اینها بیکلونه بیکلونه شیطان این را بر این بیکلونه شیطان  
بر این کار باید بیکلونه سب این بیکلونه بر این کار بیکلونه در این  
هر لحظه بیکلونه عبادت را در این معلوم است دل بردن این است بیکلونه  
بیکلونه در اینها بیکلونه بیکلونه بیکلونه بیکلونه بیکلونه بیکلونه



کست نباید در یک عالم در آید اگر یک یک جدا بود هر از اینها  
بر اخص بگوید و اینها یک یک را بگوید بزند نمیشود اینها که یک یک  
خود باید بگوید و کلام عالم است این عالم است که حضرت امیر میفرماید **فهم**  
**ظهور ایشان عالم است** در این است و نفیست و نکستند نیز **حضرت**  
امیر میفرماید و نفیست و نکستند یک عالم که حق باشد یک جا هر  
عبادت کنند این و نفیست و نکستند انعامی در حق است زبان  
عمر خفوق خود را نشتر میکند در شهر مردم و مردم را همراه میکنند  
آنان عابد زبان عبادت خود که کرم میکنند و خود میکنند و عالم میشود  
برنج کوی سر زمین بنشیند در روزگار روز میگذرد که میزند مردم این  
نافهان که عبادت اینها میخورند بعد از این عبادت  
از او دیدند در تنه چند نفر عابد مراقتند این دو نفر نشسته  
از بجهت آنکه مرغ میخوریم بدایت کنم مردم را و این میخورند مردم را  
کنند و آنها بر عکس کرده اند نشسته اند مراقتند پس  
همی که شیطان آن عالم است و حقیقت طالب دنیا است و زبان

عمر دارد

عمر دارد و طالب نیست که با کمال بر نشیند مجلس اکابر و سلاطین و حکام  
و اینها عابدند و تقصیر امیران میکنند بر هر حرام که بر نشیند بر باید  
و باک نه داشته و یک و نه شود زبان عمر دارد و در سیر میگوید تغییر احکام میدهد  
رشته میخورند و نفیست و نکستند در دنیا از هیچ بدست نکند الا اینکه زبان  
عمر دارد و در مجلس میسر که بر نشیند چنان شرح میدهد در سیر میگوید  
شهریانی زنده شده چنان اخبار در سیر میگوید تحقیق میکند میگوید  
ملاحظه رازنده شده است و لکن مرکب معاصر میشود این عظم میگوید  
شطن پس از این پس ادم را که است پس هر دو سر نیاید و او معتمد  
و من آنچه متنازع از شمشیر نیست که کول اما و کز زبان ما را بخورید  
کفای کنید باحوال بجهت آنکه علم تنها نیست خود عیس اعلم مردم  
ابیس هم اعظم را میدانند عیس عابدان بعد از کرم و دانش  
هزار سال حکایت میدید و یک کرم و دانش هزار سال بیشتر نشود که  
انجور عبادت انجور بدید که انجور عیسی را بخورید کفایت میکند  
دارد و کفایت کنید الله و فی الله حاکم میکند کوفته و فی الله در هر کس







خداوند خدا که هر چه بخواهد در ملک و از انظر قوم شرا  
 که شیطانند مباح شیطانند نه قضای شیطان میکنند انقضای  
 رحمان میکنند و انهای میکنند نه پنهان میکنند نه در محمد و آل محمد صلوات الله  
 و شریکین در حقیر را و آدم و نوح و عیسی و سید عالم و اولاد و پیغمبران  
 مردم نشد میکنند و هر چه بخواهد یک کتاب را که باز میکند از کتاب آخر کتاب  
 را که باز میکند و بنویسد که قال ابو خنیفه که او که اقال ما که قال غیر  
 قال جنید علیه السلام که اقال ان را که میکند یک را و میکند یک  
 را میکند از و یک کتاب دیگر را که و یک را میزند جاش قال الصادق  
 علیه السلام قال ابا قره علیه السلام قال محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 پس از انظر سر تا پا بنشیند و اما محمد و آل محمد صلوات الله  
 چنانکه سر تا پا بنشیند و اما خداوند بطریق اولی است تا پا بنشیند و اما  
 محمد و آل محمد صلوات الله و صفای قضای محمد و آل محمد صلوات الله  
 اگر چه هیچ خود بد شر کنند قضای محمد و آل محمد صلوات الله و شر کنند محالات  
 محمد و آل محمد صلوات الله و بزبان فصیح بین میگوید انهم صریح محمد و آل محمد

اینها را در کتاب  
 شیطان و شیطانها

پس از این

پس از اینجه و انظر زیارت از زیارت محمد و آل محمد صلوات الله و انانیت  
 محمد و آل محمد صلوات الله و در آنجا که شیطان از حیث با شیطان  
 جمیع معادلات با معادلات محمد و آل محمد صلوات الله و انظر و انانیت  
 اگر شستن اگر ام شیطان است اگر ام میگوید شیطان اگر ام شیطان و الله اعلم  
 شستن اگر از شیطان و دیدار شستن و دیدار شیطان کفایت شستن  
 شیطان جمیع معادلات این معادلات شیطان هر چه در اینجا  
 در تقابل یعنی همین طور است اینم که در مین و طبیعت و قفسد قوم البه از  
 به میگوید رحمان میروند و قوم از به میگوید شیطان میروند حضرت امیر  
 میفرماید کلام که و صفت منبت که اگر شمشیر خود را بر منبر خود گذارم  
 که از ایران خود منصرف نشود منصرف نخواهد شد و اگر دست و نیار بر سر  
 منافق بریزم نوم نخواهد شد پس معلوم که قوم میکنند و انانیت  
 رحمانند و به میگوید رحمان همین که میگوید رحمان از هر چه بد میگوید  
 و شستن غش میکنند و قوم میکنند که از جانب شیطانند و به میگوید  
 شیطان و همینکه یک میگوید شیطان از هر چه بد میگوید شیطان از او شستن



عشق میکنند مرغ بسوزد از سکنه اینها با آنها سکنه  
 آنها با آنها سکنه در راه کله بجای آوردم که فرمودید به هم  
 دیگر دیده باشد دیدم کله بسیار برز که در شبان همراه آن  
 کله همراه بعضی نیکو کله هم اینجا بعضی در راه میرفتند تا رسید  
 بسره را که شبان از آن راه رفت یک شبان از آن راه میروم  
 دیدم جمیع آن کوسفندان در فرقه شدند یک فرقه از آنها در آن شبان  
 رفتند و یک فرقه از آنها در آن شبان دیگر بعضی یک فرقه ماندند  
 و در آن کس که تیر تیر از آنها بر کوسفندان بودند چنان است و در آن کس  
 آن کشید آنچه از کوسفندان ماندند از آن صد افتند و دیگر  
 دیگر آن کشید آنچه از کوسفندان نمانده بود فتنه شدند و جمیع  
 آنها در فرقه شدند و چنان که بیکبار در میان میروند و در میان  
 شیطانی در این میان میروند و در میان میروند و رسیدند آنها که  
 طایع بیکبار چنانند بر خدا میروند و آنها که تابع بیکبار شیطانی  
 بر شیطانی میروند و جمیع این فرقه از هم جدا شدند بعضی  
 خفون

خفون و از آن راه میروند بعضی خفون و از این راه میروند و در میان  
 از یک بیکبار چنان میروند و در میان میروند و در میان میروند  
 چگونه در میان میروند و از آن راه میروند و در میان میروند  
 جاذبه بیکبار چنان میروند و در میان میروند و در میان میروند  
 و خواه ندانسته آنها هم از آن طرف قوه مقابله قوه این بیایند و در میان  
 و در میان میروند و از آن طرف میروند و در میان میروند  
 چنان که از این طرف میروند و در میان میروند و در میان میروند  
 او فکر میروند و در میان میروند و در میان میروند  
 خدا شود و در میان میروند و در میان میروند و در میان میروند  
 همین طور است و در میان میروند و در میان میروند و در میان میروند  
 آنس میروند و در میان میروند و در میان میروند و در میان میروند  
 طایف میروند و در میان میروند و در میان میروند و در میان میروند  
 ۱۲۸۵  
 محسن یا زدهم چنانکه بسم الله الرحمن الرحیم یا زدهم شکر الله المعظم شکره  
 الحمد لله رب العالمین و صلوات الله سیدنا و مولانا محمد و آله الطیبین الطاهیرین

و از آن کس که از آن راه میروند و در میان میروند و در میان میروند







نور از این شد پس نهایت احتیاط را داشته باشید در نور  
 بیست نه خاک که بر کشید خاک بر دیگر کشید باز بر یک که خاک را  
 لکه شود نه در پال بر روی بیاورد این خیز بهتر است از این جور حرکت جدا و یک دوم  
 بر سطح عرض کردم در ایام پس که خداوند عالم حرکت از خلق  
 که که افرید از نور شین خود افرید و آن نور شین کفم حرکت خداوند  
 و رافق خورشید خداوند و رافق محبت خداوند نظر باینکه شین خداوند  
 خداوند عالم است و نظر باینکه شین خداوند محبت خداوند عالم است که  
 ان شین جمع جمیع احوال سبک خداوند جمع جمیع صفات خداوند  
 و حال خداوند خداوند است پس محبت خداوند است و خداوند  
 باین شین نور افرید و آن نور بر طبق محبت خداوند و بر وفق شین  
 بوجوه آنکه نور افقایت و فی افقایت و نور چراغ بر وفق چراغ  
 و عرض کردم که آن نور شین تا سدر اینها خلایق و در آن آنها  
 حسب آن تا آنها جلوه گرفت بعد از آنکه آنها خلایق از خود  
 و شین است آن نور را بهمان طور که بود است منور و هرگاه از خود

مشید

چهارم

و شین است بقدر آن رنگ و شین آن نور را تغییر دادند اینجا  
 مثل باید عرض کنم متفق شین و متفق مرشد از آن و آن شین  
 و عکس صورت نور عکس نور میرود بر وفق صورت و باندازه نور  
 و شین نور بعد از آنکه رفت و در این افقایت این جلوه که شین  
 و بقدر رنگ و شین این نور و شین سبک و رنگ شین را این جلوه در  
 این بوجوه کفتم متفق شین و شین را این راه درجه یک نور  
 شین نور از نور از این سبک شین از دو لکن اند که ترا سبک میکند  
 اند که رنگ نور از نور سبک و اند که صورت نور را کشید سبک  
 باند از این که کبر سر در این این نظر کند در شین نور این صورت  
 صورت نور تمام نور را از این یکد از دو یکد فیه یکد و شین این جلوه  
 می شود که نور از نور مرشد از دو که اگر شخص نگاه کنند به این نگاه کند  
 و این عکس سبک سبک و نور و سبک و این عکس شین را تغییر میدهد  
 عکس نور را از شین را این عرض کنم اف از آن شین که  
 در خط میر است از آن شین تا بآن اندازه اعجاز که دیگر نور از آن

حسب صورت  
 از این صورت







دارد و از آن دهنه نیست که بر او انداخته باشد که بر او در و بخت  
ان انحرافات جزای که بر او میگذرد از هر جهت نیست که این  
مثال هر جهت بازگشت بر سر نیست الا اینکه تغییر و تحریف در او پیدا شده  
تغییر و تحریف تغییر نداده و همچو در الحروف تغییر و تحریف نداده  
انصورت هر برض خدا و جبر نیست خدا و محبت خدا و انانیت  
انصورت که محبت خداست انصورت هر جبر نیست که خداوند است  
از او نداده و در این حقیقت خود میماند زیرا که هر محبت او است در احوال  
خود بخواند و او را فایده خود میگوید و او را قائم مقام خود قرار میدهد و او  
این حقیقت را میکند و او را در میان خلایق است خود و ملائکه خود قائم  
مقام خود قرار میدهد خلق را میگوید هر کس را بخواند باین آیه نظر  
کند زیرا که عکس از چنانکه باید باشد در آیه جلوه کرده است  
این معنی معنی معرفت خدا میشود و جبر باین آیه جبر خدا میشود و اما  
ان اینها میگفتند که تغییر داده اند که رنگ و شکل از خود داشته اند  
انها مطلقاً است خداوند نمیتواند باشد و خلق و قائم مقام خدا  
نیتوانند

نیتوانند باشند زیرا که کامرانی فرامینند و اندک تغییر و تحریف دارند  
میگویند شخص رزق است و حال آنکه شخص را رزق نمیکند  
شخص در آن است و در واقع شخص در آن است و فرامینند و تحریف  
که در او کمالات و جبر فرامینند و در او است و سبب است  
از او پذیرفت و حکم او مطلقاً حکم خداوند و قدر او مطلقاً است  
نیست و گفتن آن آیه بیهوده است و اگر در خود خفیه است که ابد از خفیه  
و شکر کند از او در این حقیقت و او را در عبادت و در آن است که میکند و  
بر او در جبر است و او را میکند اگر کسی را اندکافر است و بخواند  
عالم شکر شده بخواند و جبر نیست و محبت است و علم خداست و او را در  
بر خداست و قدر خداست و آیه است که اخذ از او و مثال فرمان او  
اخذ از خدا و مثال فرمان خداست و نسیم از برای نسیم از برای خدا  
و آن است که معرفت او معرفت نیست و جبر باو جبر نیست و آن است  
میگوید که از خود هستند باین و گفتند میباشند بقدر آن که میباشند  
که از خود دارند و فرامینند بر خدا و بقدر آن که از خود میباشند







که پادشاه از خوف انقباض هرگاه پادشاه صلاح ملک را ندانست و از امر او  
فد رعیت و فدا ملک است و استه می کند این خارج چنین جادش می شود  
از راسی در نیت می کنند و در دیگرند می کنند و از رعیت می بیند که بگوید  
در دفع گفت پادشاه چنین خیر گفته بود همه تان بدانید رعیت فدا  
از شهر برون نیاید از شهر می رسد که آیا می کنند پادشاه را کار را با هر  
درج است هر کس چیزی در امر او می کند پادشاه می شود و هیچ بگوید اگر  
همچو پادشاه هر پادشاه بسیار زافم است بسیار جوان و جگر کس پادشاه  
نیز از آنکه فدا ملک در نیت ملک پادشاه صاحب هر کس در دهم  
فی الغرر من در غیر مستند از آنکه فلاخس در دفع گفت مقصود است  
می فرستد از امر او در نیت می کند پادشاه تان ظاهر در نیت بگوید  
ظاهر در دنیا چنین می کنند ایامه کان تو است بام زمان تو که  
مظهر قدرت الله است رحمة الله و است در بر همه ملک در دهم  
بعبا و او می بیند و بشود که فلا شخص در میان رعیت ندانند و خواران  
حکم که مردم این حکم امام است این حکم می فرستد این حکم خداوند

الاندر

در نیت و است احاطت کند حال کان چه چیز نیت باید پادشاه می کند  
هر کس در ملک هر چه بخورد نیت پادشاه و بدید یا آنکه بر نیت  
در نیت و است من در او را را کند رعیت می مانند او که است نیت  
او افرار امام خود نیت و الله بخورد نیت نیت می فرماید در زمان  
جاء الحق و نیت الله ان الباطل کان نیت حق آمد و ظاهر نیت که ظاهر در نیت  
باطل بر طرف نیت است می فرماید حق نیت و بطل الباطل و نیت المحرم  
خدا احقاق حق می کند بکلیت خود و آنکه طاهر است سلام التیم  
جمع می شوند و خداوند با طاهر با طاهر می کنند پس حرف با طاهر ظاهر  
خلفه کرد و حرف حق سلا نیت می کنند می فرماید ما جتم به السحر الله  
سیطه بغیر خداوند و نیت مفسد ان رهلاح نیت که اگر سکرت کند  
دفع او را برادر و کند و اصلاح فدا کند و خدا اصلاح فدا  
می کند در احوال و نیت بسیار می فرماید کلام در مفسون ان نیت که ان الله  
لا یخلف الا رضی من حجه کما ان زار المؤمنین شیئا و دهم و ان نقصوا  
هم و لودک لا التیس عا المؤمنین امر هم و لم یعرف الحق من الباطل



خداوند عت در زمین گذارد و زمین را خا از تحت کفنه تا آنکه زمین  
 جز در دین خدا از یاد کند و بگوید زیاد کردید اگر کم کنند و بگوید کم کردید  
 و اگر چنین نباشد حق و باطل از هم استیلا نمیدهند حق شناخته نمیشود  
 بطور شناخته نمیشود پس چه کائنات است اگر یک شخص جز شخص  
 خدا بر خیزد میان مردم بگوید حکم من حکم خداست و دروغ گویشد امام  
 رسوا میکنند و الله رسوا میکند البته در آن مقامی که مقتضی کردن قسم  
 دارند از یکدیگر است بلکه راه بسیار دارد مثلاً اگر کسی بگوید حق  
 انبیا و تعصبت کثیر مردی فاسق مردی فاجر مردی کس بر مراد  
 کذاب است مردی که رتبه منور و تقیر حکام میدهد پس بر آن امام  
 تو واضح که امر بگوید دیگر تو چه قصدی کذاب میکنی تو چه قصدی  
 فاسق فاجر میکنی حال آنکه در قرآن میفرماید **انکم فاسقون**  
**ان تصبوا قوا بجهالة تصبوا** **انما تصبوا** **و من** بفرمان حقیر  
 که سادات انجالت گنید و خودتان فحش کنید حق بطور اتم نمیداند  
 محض فاسق نمیشود و از او قصد پس اگر امام از بر آن تو که انبیا

که

که پس بتوشان نمیدانند و این را اگر بتو انکار کنه فاسق انبیا که  
 کذب انبیا انکار کنه تعصبت انبیا انکار کنه بطوریکه خود  
 هم میگوید اگر خطی میگوید انچه که در دم ختم یقین ندارم و در خط  
 میگوید یقین ندارم که امام چنین گفته منظم که امام چنین گفته باشد  
 تو میگوئی یقیناً چنین است خودش میگوید منظم تو نباید بگوئی یقیناً  
 تو هم بگو منظم اگر او منظم میگویم تو هم باید منظم کنی بلکه اگر او میگوید منظم  
 بر آن تو منظم خودت میگوئی منظم چنین است تو چه میگوئی یقین  
 از خطش میگوید حدیث ندارد و در خطش چنین فرموده ام چنین میگویم  
 تو میگوئی یقیناً امام چنین گفته همه اش خلاف است پس بر امام لازم  
 که بر آن تو ظاهر کن که این شخص در ادب است و میکند انچه حکم است امام  
 میدهد انچه حکم امام بر امام این بود و کرد و هرگاه دید که از جهت  
 که نظر کرد در عین تعصبت از او دید و حق امام در ادب امام و طایفه  
 امام و احوال امام خلاق امام دیگر چیز از او ندید و حکم از امام  
 بطور یقین از او میگوید انچه که در آن انجالت که فرموده اند







بزرگ بن مقدم نباشد اگر کسر مقدم این باشد که این را حقند  
نست بن پس همین با بقول است روش در عهد و الی غیر صلوات الله  
علیهما چنین این شد و قرب درگاه خداوند بیک در نزد خدا  
و نه علمند که میفرماید و لا یجد فی السموات الارض من عند  
لا یسکون من عباده و لا یسکون بغیر از برابر خدا هیچ درگاه  
در زمین سجده کردند و گفتند که در نزد خدا هستند و نه در  
غیر عباد و نه آنها بلکه در نزد خدا است از عباد و نه آنکه میکنند  
هیچ میدانند چه بگویند و نه شخص در نزد خدا باشد و نه آنچه داد  
خدا مقام بر کعبه ای که این را کتب از جمله صلیتها در نزد بگویم  
و اگر کسر در نزد تو باشد آنچه تو میکنی و نه آنچه در نزد تو نیست  
و هر کار که او میکند تو خودم گفت ما چنین گفتیم ما را از برابر  
میگویند و این شخص را این خضر در نزد او است و در نایب انکار  
و گویند از این جهت این شخص متواتر بگوید چنان کردیم و بگویند  
بگوید ما چنین گفتیم ما را از برابر همین میگویند و این شخص را این خضر

در نزد او

که در نزد او است و نایب انکار را کرده اند از این جهت این شخص متواتر بگوید  
ما چنین گفتیم همین شخص متواتر بگوید هم این شخص متواتر بگوید چنانچه  
خضر خضر با خدا گفت و چنین این بر مرقعها طبعه کفر او را آن سدها را سوار  
پس خضر خضر چون با خدا بود از این جهت بگویم که ما رسیدیم  
بغیر از خدا رسیدیم و این طبعه در دما و در حلقه که گفته  
سماوات است از این جهت عرض ان خداوند در نزد بگویند  
پدر و مادر رسید پس از این معلوم شد که ان نبی که خدا میفرماید  
و ما بگوید و خداوند باین بنده ما متواتر بگوید آنچه در قرآن ما فرمود  
از این باب است و الله اعلم فرشتگان فتم الله میفرماید زمین را  
ما فرشت کردیم پس ما خرب عهد کنند استیم این ما کتب که خدا  
میفرماید و ما میگویند چنانچه ما میگویند بر سندها کان از راه  
شرف و عزت خود ما میگویند بغیر از اینها حال که خضر ترسد  
بر خضر میگوید بگویند چنانچه ما میگویند که خدمت  
و حقیقت این را بمانند از این جهت میگویند ما چنانچه ایم پس از این باب



اگر گوید من بچو گفته ام هر که میشود میگوید من که بفرایه کار می توانم  
 بکنم مردم من که میگویند دلید ضعیف است و ما که میگویند  
 دلید جلال است اما خداوند هر کجا که فرستاده دلید و خداوند  
 دلید احدیت است و دلید اینست که بر جمیع ما را برین در دارد  
 منیر که خدا میگوید دلید اینست که من از هزار هزار عالم برترم دارم  
 اینجا بگوید میگوید اینست که باوستند بندگانی که هرگاه که  
 ما گفت معنیش اینست که در عرض خدمت ششم آمده ام بغیر مخلوق  
 که تمام در محراب ال محمد صلوٰه الله علیهم اجمعین در این مقام جلوه  
 کرده ام چنین کردم و ما چنین گفتیم پس ما بیکه خدا میگوید  
 تر است و منیر که خدا میگوید بالاتر است بر خلاف سایر ملایکین  
 که ایشان از من ایشان بالاتر است پس من عند الله است  
 عن عبد الله ولا تسخرن ال محمد علیهم السلام ایشان نند و در نزد  
 خداوند علمند و بیکه است که ایشان نیستند که در نزد خدا  
 کین در عبادت خدا هیچ استیکار نکرده و هیچ وجهی در شکی نیست

الحمد لله

در اسماء خدا و صفات خدا از خود نذرند بخدا تعالی سلام  
 خلق نیند صاحب این مقام باشد و عصمت کلیه کبریا داشته  
 باشد پس ال محمد علیهم السلام مقربند بغیر نبی و فرستاده  
 از بغیر در نزد خدا آیند ایاشینده خدا در قرآن مقرران میفرماید  
 ان السبع الذین انقوا الذین انقوا خداوند عالم بان عصمت که تقوی  
 کرده اند بغیر از خدا ترسیدند و بغیر خدا نظر نرند و از غیر خدا  
 بریدند و تقوی شده کردند این تقوی که ام تقویست این تقوی  
 تقوی است که میفرماید فانقوا الله حق ثقاته بر هر یک حق تقوی از خدا  
 تقوی کنید حق تقوی در قوه احد نیست این امر بعد از در  
 محراب ال محمد صلوٰه الله علیهم اجمعین پس ان بر کارانند حق  
 تقوی را دارند پس السبع الذین انقوا الذین انقوا خدا یا یا حسین  
 است محس خضران کبریا از خضر هیچ است نکرده باشد هر کس از خضران  
 داشت بی دارد و بر کعبه هر کس از خود نذرند و خدا دارد و بر کرده زیرا که  
 همه حال همه بیکه از بر خداست و از بر خود خدا بر آنست که از خود

ان الله سبحانه و تعالی  
 عز و جل و است  
 که تقوی از خدا  
 دارا است







انوقت از جواب بفرموده اند که بگردان عی جبار و نه در حق  
 و بگوید ان الله مع الذين اتقوا و الذين هم محسنون و بگوید ان الله مع الذين اتقوا و الذين هم محسنون  
 پس ان غیر محمد و آل محمد علیهم السلام که سر از صاحب ان مقام پیدا میکنند  
 در قرآن سزاگس غیر خدا با خدا است سزاها را بگویند ان غیر خدا غیر خداست  
 ایشان نیستند حادث بلکه غیر شکو می افندند ایشان و اگر ایشان هستند  
 و دیگران هم هستند پس طلب ما نیست که میگویم ایشان هستند و خدا  
 نهایت دیگر هم هست اینکه ثابت شد میگویم اگر دیگران باشند ایشان  
 که ایشان را خلق الله نخواهند بود و دیگران را محاله شریک ایشان  
 خواهند شد و حال آنکه ایشان را جای هستند که لا یفوقونه  
 و لا یستقربون و لا یحیطوا الحق و لا یطعن فی ادراک که هیچ  
 جوینده بر ایشان برتر نخواهند بود هیچ منکر کننده بر ایشان منکر کننده  
 و هیچ محق کننده بر ایشان نشده هیچ طمع کننده طمع ادراک مقام ایشان  
 را نمیزد پس ایشان متفرد در این جلال عظمت باریس از آنچه  
 ببقی نیا که معلوم شد مراد از **ان یقون ان یقون ان یقون**  
 محمد

محمد و آل محمد صلوٰه الله علیهم اجمعین اما ان فسر که انیست ایشان  
 که کج و راج شده و بجهت تغییر و تحریف هاله اند انیست اصحاب  
 بیمنه و ادراک اصحاب المعینه. انما اصحاب یسین و السلام **لکم فی المعین**  
 همانست پس تند که اصحاب بر دست راست اند بعضی اگر چه در بجهت ایشان  
 تغییر و تحریف پس گفتن بجهت تغییر داده شده بجهت برتر و محال  
 است که کافران دست چپند پس انیست که انیست بیت ایشان که اگر  
 دارد و لکن جمال خدا را نمیبینند بطوریکه هر کس نظر کند میفهمد جمال  
 خداست و جمال محمد ص الله علیه و آله را نمیبیند بطوریکه هر کس نظر کند  
 میفهمد جمال جمال محمد است و میفهمد همه اش روایت از محمد است و حق  
 از محمد و آل محمد است صلوٰه علیهم و غیره لکن در جمله نقص ایشان است  
 و در جمله خفیه و سحر در ایشان است و لکن نه بحد و نام محمد  
 بشود و نام محمد نمیشود از این جهت انیست اصحاب یسینند و نام محمد  
 ایشان در علمین است و مال ایشان بجزای خدا از ایشان میرواخذ  
 میکنند بقدر ان انحراف در جمله گفته میرواخذ میکنند از ایشان بعضی



هلاک میکنند الا این شاعر عرض کنم بقول مطلق بدینیه که محال محال  
 و طاعت در نزد خداوند عالم به ثواب باند و محال محال که کند  
 نزد خدا به عقاب باند آخر مگر نه بین را در سلاست را عقاب که کند  
 بهین که در از سر تا نشاء فرود آورده اند بقدر آن منقصر در شده  
 تقدیر باین الله که اگر هیچ منقصر نیست دست اندازیم هر دو را در  
 بنسبت هر اقله یکدیگر چه در از سر فرود آمده عقابش که اندک است  
 نیست که بفرستد منقصر از خود او است پس کناه او بر خود را کرده و  
 هر چه باین رسیده نمیشود هیچ کنا هر چه جز این نمیشود و هیچ  
 به ثواب نه نیست تو میگوئی پس توبه و استغفار نمیشود چه چیز است  
 اگر معصیت کنیم و جزا بایده بیاورد پس چه طور بخت خواهیم یافت  
 عرض میکنم که هر گاه از کتبیه بعد صد تومان برون رود صد تومان  
 ضرر بتو رسیده اگر تو ندارک کنی و صد تومان بیاورد در آنجا  
 دیگر در کتبیه صد تومان جابر شود و حاصل صد تومان بجای  
 او دارد در لیکن این را که اندک جابر دیگر او در بجای آن صد تومان که در

باشد که تو صد تومان

باشد که صد تومان بقدر از کتبیه در برون صد تومان دیگر را هم بکشد  
 بر آن بریزد انوقت تو کتبیه و دو صد تومان جابر و شتر حاصل صد تومان  
 بتو ضرر هر دو نقصان صد تومان بتو رسیده نهایت ضرر کشیده  
 صد تومان دیگر بکشد کسر جابر آن بخت معلوم شد که تو مرد و بخت  
 بتو شتر تحصد صد تومان بکشد بکسر عرض میکنم که اگر آن صد تومان در بخت  
 افتد بر تو تمام بخت بخت و قدرت من هم بیشتر بخت و شتر  
 تحصد کنی حاصل ضرر صد تومان بتو خورد و تو بخت از جابر صد تومان  
 او در جابر بخت بخت بخت است و چنانچه که کشیده بخت  
 در دست ملتفت بشود چه میگویم پس نقصان که تلافی کرد در پس از آن بخت  
 بر سر جابر خود استاده هیچ ترفی نمیخواهد اگر مرد بخت بخت صد تومان  
 مگذارد از کتبیه برون رود دیگر اگر مرد بخت بخت صد تومان دیگر بکشد  
 او در صاحب بخت صد تومان بتو رسیده بکشد بخت بخت بخت بخت  
 آن استغفار میکند و توبه که بیه در از در تضرع میکند کنا مان که کشیده  
 پاک میشود نهایت جابر ضرر آن بخت میشود اگر آن ضرر را از بخت



بعد از این استغفار در این کوبید و نیز از بر زیاد هم حال صاحب سبب نمان  
 و زیاده بعد هم طاعت شش بار و نیت هم این طاعت را بنویسند  
اللهم علیه الله هر روز و هزار مرتبه میفرمود استغفار الله رب العالمین  
 مرتبه میفرمود التوب الله بدون اینکه گفتار از او سر نزده باشد بر آنکه  
 اگر چه صد تومان را انداخته اند لکن صد تومان دیگر هم در آن میخواند  
 بر زدن نقصان و صیدان بین سب که نقصان معصیت که در حال که  
 توبه کرده اند زفته بان درجه که تقدیر خود بان خانه تقدیر است که  
 هیچ عمر نکرده طاعت است حال تا نماند از او است و هرگاه که تا حال عبادت  
 و حال هم با تضرع بکند و توبه و لایه استغفار بکند و در کار میفرمود  
 شد میتوانست کار بکند و اینجای توبه است بهر توبه صد شصت مرتبه که  
 الله طاعت بهر صلوات الله علیه و غیره با جود عصمت که این که بر این  
 بعد از این میارای میکنند انصاف و تهارا میکنند لا یستکبرون عن عبادته  
 و التهارا و یفترقا لا یستکبرون بر سر هم عبادت میکردند بر اینست که حضرت سید  
 صلوات الله علیه میفرماید در دعا حضرت غفر ذنوبی غفر ذنوبی

قد یغفر خدا یا من چگونه بخیر در عبادت تو کنم تو  
 بهر عبادت محراب بنویسند حال هم بهایم کوبید و نیز از بر زیاد هم  
 و در آنم و در آنم و لایه توبه و انابه بعد از این میفرمود استغفار الله رب العالمین  
 سب که الله جباران باید باشند برسد هر کس رو بافت رفت از این  
 میشود و هر کس سبب باقی رفت طاعت میفرمود اینست محکم و حکایت  
 شخص نه اینست شخص سال که معصیت خدا را کرد و حال توبه کرد  
 با این توبه طاعت که توبه کرد نه چیز که قدر شد بهر در حال تقدیر  
 اگر حال استغفار زیاد کرد در توبه کرد در وقت اینست و عبادت سب که گفتار  
 که کرده اند زیاد میبود نه اینست که رفع درجه میبود و شش طاعت که تازه تولد  
 شده باشد میبود درجه او چه خیر است بهر بر سر هم بر سر هم  
 میان بغیر بر میان تقدیر کند و شش طاعت نقصان در درجه است  
 و پس شده اند و در درجه است بقا نیستند و اینها سب که بر  
 در توبه واقعه که میفرمود یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین  
 میتوان گفت که سب که در توبه کرد و دیگر که پهن و باد و در توبه کرد







بعد دست خصل بلند کردند و صفحه میدادند در نیم عرض کمر خدا  
 و در هر پخته میدادند فرمودند در این است اسم الله تسلسل الله تسلسل  
 و عت برتانی به خودشان دیدند نه هم در این در است مغز  
 حدیث است عرض میکنم بکسر که انقدر طاعت کند در تمام عمر خود بگوید این  
 با تفرات از این صلیح ترک سبب خیر و ثواب مردی شود کافر شود و در تفرات  
 شود و در اصل شال مثل سبب نیز و کتاب در تفرات است این است  
 نام کافران صاحب شال شد نام مرتنان صاحب نیست خدا الله عز وجل  
 بحسب ما نزل من ربك **بسم الله الرحمن الرحيم يا نزلهم سورة الله المکرهم مفض**  
 انهم لله رب العالمين **و قال الله عز وجل يا نزلهم سورة الله المکرهم مفض**  
 و الله اعلم بما اعد لهم و اعلم حقهم و اعلم شيعهم و مکرهم فاعلمهم محسن  
 و التشرع الاولين و الاخيرين الى يوم الدين خداوند عالم حدیث نه  
 کتاب مجید خود میفرماید **و ما خلقت الجن و انس الا ليعبدون ما لربهم من**  
**من رزق ما لا يدان ان الله هو الزراني هو القوه المتبين**  
 خیر هر سال عادی داشتیم که در اردیبهشت ماه که وقت اجتماع مردم است  
 آنهم نهید

سحره شبها قتل و احیاء اشال اینها و مردم بیکار میشوند و چهار در مسجد  
 میکنند خیر و اجتماع ایشانست در هر تشریح بر عهد بر نام ایشان بیکر و بیکر  
 خصل مردم حمد میکنند و چنانی ترانید که خداوند عالم حدیث  
 این عالم سلطانه عظیم نیاید کرده و اینها سلطانه نورنی عالم را کرده که هر طور  
 میخوانند حرکت کنند بخورند بیات مند و بر چند و فرد و چند اینطور نیستند  
 رعیتند بر این است هر عظیم ایشان و ایشان را خداوند فرموده افریده و  
 خلق خصل بقصد در این عالم است و بدینکه فراموش کنند اینها که  
 همیشه امری را مویست نکرده و از اجرت نداشتند از نظر خورند  
 حکم اینها را مجربانست که هر چیزی را که حست لایق اینها ملاحظه نکردند  
 حست را که خدا بر این قرار داده و از آنند از هر جا و از هر جا  
 دارند اشرفان از آنند و نواضع خدا را بر این قرار کرده بر اینجا نیاید  
 کفران نعت میشود و هر کفران شد خداوند نعت سلطانه نعت خدا را  
 باید حست داشت تا بر این شخص بنزد ایشانند لیران طایفه را که  
 سرب بعضی سرب که نه عظمی بود و هر سرب روم بعضی در این سرب



داشتند در اینجا بجهت برکت اینها رود خانه بسیار عظیم خدا بآنها داده بود  
انقدر زرع میخواستند انقدر کنندم خدا بآنها میداد و نان در میان ایشان  
پای نداشت و بعد از عظم شده بجهت که نانها را با آنها از نان فرصت میخواستند  
مست خند و خف و خرم یک اندازه مرست خند زیاد از اینجور خند  
و عادت آنها بر این بود که نقوطه میکردند و خوب با یکدیگر از این قضا  
میکردند پیش با سنگ و کلنج خور و پاک میکردند و دیگر معلوم  
نم ز نظر آن مرید را بر اینها نظر آن بهتر بود و دیگر معلوم  
اندازه میخواستند بهر ترکیب میخواستند و خوب با آنها پاک میکردند  
لبن قهوه را با نان و در یک جا میترسیدند و در هر یک میخواستند و خنجر  
شده بود بخور و آنرا داد لیا و خدا بر او عبور میکردند اینجا  
میدیدند ایشان را ترسیدند از غضب خدا و زوال نعمت میبود و این  
طریق مکتب و حرم نعمت خدا را بداند اگر نه خداوند نعمت را بداند  
خواهد گرفت میگفتند بریدند به کار خود تا آنجا بر سر راه ایشان  
حرفها نمیزدایم خداوند از سر ایشان نلکم کرد و برکت زین را

افز

گرفت و این نعمت تمام شد در میان آنها قحط آمد کار آنها بجا رسید  
بزرگوارند و دنیا پر نعمت آنها که خود را با آنها پاک کرده بودند و از آن  
فرصت را بکشتند و بهر نزد و بخور و دنیا بطور یکسان خداوند جز را بر  
منیب خبر این طور کردند خدا را شکر گرفت و در نهایت انقراض که  
زیر بار خود از آن یافتند از آن دارند بودند اگر کثیف شد و بخورند  
بجهت آنکه رسیدند آنجا با حجت خدا از زوال نعمت نازد و بر کاشید  
که از طرف نیاید قرار داد نان را با اینطور و خبر دیگر باشد که نان سفایع  
آن بکشد بجهت زوال حرمست آن میشود و سر حرمست زوال حرمست  
زوال نعمت میشود و حال ثابت نان معلوم است که در کمال محمد و الیک  
ایشان قلمم بگذار این نان خدایم حرمست و در عرض من که تقدیر  
حرمست محمد و ال محمد و الی الله و الله بزرگوارند باید بشیر و در حرمست  
نان در شش محمد و ال محمد و الی حرمست نان را بداند و بطور شود اگر حرمست  
محمد و ال محمد و الی حرمست خدا را اندر این نعمت زود که خدا را از آدم  
بجهت هر طبع را بهر نعمت را تقدیر که خدا با حرمست داده اگر کسر انقدر حرمست







از دست شستن است مثلاً منبر و خانه باشد و در ذکر بارگاه  
اگر احترام ندارد ذکر باشد احترام به پیش باشد حکم به بزرگ  
خانه باشد را باید حرم داشت و شش باشد را باید حرم داشت  
بسیار باشد باید حرم داشت اگر چنانچه به سوار باشد هر نظر  
اسبها و دیگر بادکنده کند مثلاً بنظر هر که قد شکر میزند حرم باشد  
را انداخته حرم را از او بگیرند و در او شکر میکنند تا از یادش بماند  
و شش اگر شکر کند با او سلوک کنند تا از یادش بماند و شکر  
چرا باشد را باید حرم داشت همچون آل محمد سلام الله علیهم و آله  
و آخرتند جمیع متعلقان ایشان حرم دارند و بسیار حرمی که آنها را  
باید داشت همچون محمد صلی الله علیه و آله و آله حرم دارند و نیز شکر  
از این است اگر کسی شکر کند احترام ندارد و خدا بندگان را  
از تو میگرد مثلاً اگر بگویند شکر است کفر بر دینها و عبادت از خدا  
شأن در او و نیز بگویند چرا تا از شکر کفر بر دینها و عبادت از خدا  
بنابین سلوک که در کفران نیست کفر کفران نیست که در خدا است

از این است که

میرازد و نغز با الله و اگر خداوند شکر از کسر بر داشت آن شود  
کافر پس حرم باید داشت محمد صلی الله علیه و آله و آله راجع مضامین  
محمد را باید حرم داشت مسجد را خانه محمد است اوضاع مسجد را باید  
حرم داشت و شکر رعیت را باید احترام داشت رجال حرم را باید احترام  
داشت متعلقان دولت را باید حرم داشت و اولاد هند و چهار تار  
و نیز ولایت هستند که شکر با خدا نمیکند و میگویند اینها عبادت میکنند  
مذہب هند است علی بن ابی طالب در ولایت تو حرم از او بسیار  
که با در ولایت حرم دارند چرا حرم دارند به جهت آنکه اینها عبادت  
و دول خارج هستند چه طوری که اینها حرم محمد صلی الله علیه و آله و آله حرم  
نیز از عبادت حرم نیز از مضامین حرم است و حرم ندارد و اینها حرم  
است که بگویند کسر بر دینها و عبادت از خدا و حرم آنها  
و دیگر نزل از میان برده انوقت خواهند فهمید اما حالا شکر از  
حالا اوضاع همه نزل است حرم بر دینها و عبادت از خدا و حرم آنها  
از دینها و عبادت از خدا و حرم بر دینها و عبادت از خدا و حرم آنها







معلق نیزم بار مقصود این بود که منظور کفار از خود را منقبط میکنند  
که ادعای اسلام میکنند چرا باید حجت در کتاب اسلام را از کار بجا  
رسیده و اسما الله به در مقام هرز که میگویند میزنند و گفت چه  
میگویند منم بنفولیم بگویم بر این تعلیم است مثلاً در مقام هرز که میگویند  
ما شاء الله ما شاء الله و سخن که میکنند این چه جاسوس خدایان است  
بر این اسم خدا را میزنند و بگویند در مقام سخن که اسما الله  
و ذکر میکنند یا این حرفها در دلتان است اینها باید از روی قید بزنند  
اینها باید بگویند یا اسما الله یا الله بگویند که ذکر کنند سخن که  
در پیش خود ذکر کنند یا اینها را در مقام ذکر که در حق میزنند  
میگویند کم عظم نام میگویند عظم خدا کم میگویند عظم خدا که رفت و بگویند  
تخلیه کرد پس باید کار میگویند اسما الله اسما الله و اسما الله را اسما  
محمد و محمد را اسما الله میگویند اینها را در مقام میگویند در مقام ادب  
بگویند بگویند بگویند با احترام تمام با طایفه و وفادار در مقام جد با نهایت  
عزم آنها را باید گفت تا اینکه لغت عظیم بر این تو ثابت بماند و از علم  
الایمان

بر اینست که هر چه در حجت و اثر را از تو میزنند تو حجت کفایت را از تو  
کنند و تو که با سر میزنند و میزنند تا تو خلا خواهد افتد و اما اگر گفتند  
یک این برادر و جفا بکنند از تو بگویند که گفتند بر این تو میزنند و گفتند  
حجت بد را بر این تو میزنند و میزنند و میزنند و میزنند و میزنند و میزنند  
نه نیست عظم انوار خدا عظم اسما الله و صفات انوار میگویند پس با نهایت  
حفظ کنند حجت و حجت را بر این حجت و حجت را بر این حجت و حجت را بر این حجت  
لنزه که حجت را بر این حجت و حجت را بر این حجت و حجت را بر این حجت  
بنفولیم بگویند حجت را بر این حجت و حجت را بر این حجت و حجت را بر این حجت  
رفت خسر الدنیا و الاخره خسران شد از حجت عظم عظم عظم عظم عظم عظم  
اینست بدانیم که این عالم صاحب دارد و این عالم برزگوار و اینست که سفیدان  
و اسما الله گفتند باشند و نور این عالم دل که گفتند باشند و اینست که  
نور بیابان و اینست که در هیچ شبانه انداشته بشیم هیچ شبانه  
نداشته بشیم منظور از این عالم صاحب دارد عظم اسما الله که با  
انوار حجت برادر و آخر چه حجت عظم اسما الله که بدانند و حجت عظم







که این خرج این آسمان زمین این فصول این ماه این است و این  
 این موالید دارند کار میکنند جمیعش بوقت عبودیتش اندازد  
 بقدر صحت موافق و عدم دارد کار میکنند هیچ جا این نیست هیچ جا  
 عیب نیست حکمت از این کدام دلیل بر اینست و در موافق حکم است  
 اینکه در است مشیر است بر خبر دم صغیر را بخوابد خبر مبتدیان است  
 نور از بدن تو افریده و در بدن خود محتاج هیچ جز از خارج نیست که  
 مختصر و مانع تر از خود تو را بر تو بهتر است و اگر مکتوبات این عالم را بخوانیم  
 تقصیر ما هزار کار از مجملات زمین ماه تنها یک ماه را سبب رتبه الهیه  
 بیان حکم این عالم را اگر دایا تجتبیست که از این خانه عظیم که آسمان سقف است  
 و زمین فرش است و اقباب شاه است و رکان عذابها و نورها را در آنجا  
 بر داشته میشود و کاهر که از او میشود و این زمین زمین آسمان است و خانه  
 دریا چهار آنجا است و معدنها خانه آنجا است و کوهها مخزن جواهر آنجا  
 و قیامها را است و این عالم را از این جمله و این با اینها و این چنانچه این  
 و این مرغها این چه از صواب است که اینطور میکرد و این است چه طور که کرد

خود هزار سال است کار میکنند و اگر جدا این میخواهد میکرد و منصرف بود  
 اینکه چگونه مختلف کنند پس چنین گفتند گفتا گفتا میکنم در میان حکمتها علم چرا  
 در این است و این که این است و در اینها شخص را با اینها این را جدا نیست  
 این این عالم موافق حکمت است این این حکمت را که چگونه هر خبر را  
 هر خبر را با اینها و این خبر داده خبر میباشم و بگویم میباشم از سر بر تو فایده  
 کردن ندارد است و عوض کردن خودم او را بلند کند و غر که کردن ندارد  
 متعارفند با او داده بلند است کردن بلند داده این چه خبر که چگونه  
 این جوهرها را در تخم بین چه طور با این ترکیب این را با این رتبهها دارد  
 جمیع و اینها را در ادراکی تو فراموش داده بطوریکه جمیع آنها را بر وفق حکمت  
 در هر کس گفته کنند هر قدر هر قدر هر کس گفته کنند معجزه از دور حکمت و موافق  
 حکمت است پس چنین این عالم موافق حکمت است پس لا محاله زنده این عالم  
 حکیم است و اینست و زنده این عالم سفیر است و اینست و اینست و اینست و اینست  
 با این است حکیم او با این نظم بنیاد است و اینست و اینست و اینست و اینست  
 حال که صانع عالم حکیم شد و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست



پس صانع حکیم کار لغو را از او سر نیز نه می آید لا محاله کار او فایده دار باشد  
 هر کار را که حکیم میکند بر این فایده میکند فرق این لغو حکم و این  
 و دقت می بیند که نشسته کار میکند بر سر یک کار بر این چه حکم و چه  
 ندارد و میگوید همین طور میکنم میگویند همین طور میکنم بعضی چه همین طور کنیم  
 لغو است اگر گفت بر این فایده میکنم معلوم است از او حکمت می آید  
 ندارد و بعضی دیگر حکمت ندارد و غیر از این که عرض کنم لیس کار حکیم باید بر  
 فایده باشد و کار سفیه و دیوانه بر این فایده نیست بعد از این که این معلوم شد  
 حالا بیاییم خداوند عالم را بر چه لغوه و خراب این جهان را با این عجز و  
 زمین با این بیعت این در با این بر و کج و سلا بر چه لغوه و خراب  
 افرید و دل کند لغو این عالم را صحت این چه چیز فایده بشر چه چیز  
 اگر میگویند هیچ فایده ندارد و افرید که خدا سفیه است گفتند زنده عالم  
 عجز نیست حکیم نیست و حکیم نشد و سفیه شد چه طور این عالم را بر  
 حکمت می آید اگر خدا حکیم است موافق حکمت که پس این عالم را  
 فایده باشد و نور را بر این فایده و نور را بر این فایده و نور را بر این فایده

و معجز دارد

و معجز دارد و هرگاه فایده بر این کار و فکر شود اگر فایده و معجز باشد  
 انکار کار بر این نیست مثل اینکه بچه میزنند و خشمش کرد و او میکند  
 زمین را و او میکند چاله میکند بر سر بر این چه میگوید بر این است که  
 گفت لکن فایده معجز کار هیچ گانه است بکدام معجز کار را بر این فایده  
 که میکند انفا بدو فایده معجز است معلوم است که بر این است معجز هر کار را حکیم  
 فایده میکند و آن فایده بعد نباید این و لیدر حکیم است مثلا کار در با چاقو  
 بر سر خسته و دقت بر سر بر این چه میگوید بر این است که بر این فایده  
 سر کم باید بر و حالا بعد از این که فایده ندارد و بر سر بر این است  
 است و لیدر کار است و لیدر فایده است چرا که خیاش بر خوب  
 و توانسته است و لیدر فایده است و لیدر فایده است و لیدر فایده است  
 کار بر این است که گفته شد و انفا بدو بعد از این که فایده است و قدر است  
 حالا فایده بر این خلق و سر است حالا آن فایده اگر بعد از این است  
 نیست که لیدر فایده است و خدا شد چه باز شد چه لیدر فایده است  
 و آن امر است مثل اینکه اگر بخوابد بر این نشستن بر این نشستن بر این نشستن

معجز  
 ع  
 ر  
 ر



















و هیچ عبادت و هیچ سئو از سر هر چه بده از زندگان کسر  
 بر خدا نیکی <sup>لله تعالی</sup> و هر چه در <sup>الطبیف</sup> <sup>و هو یبرک الدیصا و هو یبرک الدیصا</sup> <sup>و هو یبرک الدیصا</sup>  
 ندارد نسبت بخدا پس در هیچ امر خدا جسته خدمت قرار داده  
 و جسته و جسته هم منفرد است به یک جهت است چنانچه خدمت  
 الا اینکه بعضی شده اند که بگویند که هر که بخواهد که در دنیا  
 شان نماند باید بر یکدیگر بیشتر و بیشتر سخت بماند و تا که بهشت  
 نیز در دنیا در دست قدرت است و اگر که طاعت کند و در دنیا  
 او را که هر که کند و در دنیا را هر که کرده از آن وقت هرگاه و در آن  
 دنیا جمع شوند در تحت یکدیگر باشند و در تحت و در آن  
 یاد و نام در تحت هر یک جمع شوند هر یک هم در تحت هر یک  
 دیگر هم در تحت هر یک جمع شوند آن بر خیزد دیگر بر آن حکم رسیده  
 مطیع او باید باشند و هم آنها که هستند در زیر دست آن پادشاه و در  
 لغت و نام مقام پادشاه باید باشند که او باید و تصرف کند و او را  
 و هر که حکم میدهد در تحت فرمان او باید باشند چنانچه که در سلسله

و هر که در دنیا در دست قدرت است و اگر که طاعت کند و در دنیا او را که هر که کند و در دنیا را هر که کرده از آن وقت هرگاه و در آن دنیا جمع شوند در تحت یکدیگر باشند و در تحت و در آن یاد و نام در تحت هر یک جمع شوند هر یک هم در تحت هر یک دیگر هم در تحت هر یک جمع شوند آن بر خیزد دیگر بر آن حکم رسیده مطیع او باید باشند و هم آنها که هستند در زیر دست آن پادشاه و در لغت و نام مقام پادشاه باید باشند که او باید و تصرف کند و او را و هر که حکم میدهد در تحت فرمان او باید باشند چنانچه که در سلسله

عنان بزرگ

آن نیست چنانچه خدمت خدا هم در روزی بنی بنی طور است که هر  
 خدا را خدمت بسیار است که هر چند در از این خدمت است که  
 یک بزرگ جمع میشوند چند از این بزرگها در تحت یک بزرگ  
 دیگر بنی طور این چنانچه خدمت بر خود با جمع آنها جمع میشود و چنانچه  
 و او بزرگتر از هر است چنانچه خدمت از این با جمع آنها  
 را بر او شود جمع این خدمت چنانچه از این باید با او باشد چنانچه  
 باشد بصلح و دید از با خدمت با او بگویم و در آن حکم که جمع  
 نیز در هر از مطیع که چنانچه باشند آنچه نیز امر کنند آن و بهنا باید  
 کنند و او آنها را جزا دهد و دیگر بعد از آن جمع این و بهنا حکم با او  
 و در آن حکم نیز هر یک هم حکم بر خیزد چنانچه در هر یک هم  
 میسر و در آن که جمع اینها حکم با او چنانچه که هر یک هم  
 اطاعت کنند و بهنا خود را اینها چنانچه سلطان که از این خدمت  
 را از دست داده از عبادت سلطان خدمت در عرض ملکیت او  
 گفته اند شهادت تا مطیع نیز بهنا باشد و اگر که اطاعت کرده

نزدیک

رشد هر یک

چهره خدمت را از دست داده

ع







هم قرار داد جمیع شایه باید در غارتان رو بخانه کعبه بنشیند  
 بخانه کعبه بنشیند و ای بگویند خانه کعبه بنشیند و ای بگویند  
 فرشته خداست نه هیچ باشد خدایم بلکه خدا انبیا را جبار و فرار  
 ملک پس انبیا را از هر طرف خداست و در آن با خدا حرف میزنم  
 جنبش خانه کعبه است همین با خدا حرف میزنم مگر خدا اگر بخواهد  
 شد که شکر تو در تو حرف میزنم و بگویند خدایم من خدایم  
 بنزد او پس در خط بخواند و در حرفها را حال که خدا اگر بخواهد  
 و فرشته سکوت با ذات خدا حرف میزنم مگر خدا اگر بخواهد  
 راه پیش میبرد و چگونه بذات خدا غلبه میبرد خدا اگر بخواهد  
 شد که شکر خلقی که **عنا اذن الله الواعیه فی الدم و فی الباطن**  
**انتم و الذین فی قلبهم ینبئهم** در زیارت حضرت امیر است نوشته بسحر نام بر گویند  
 شد از در استوار تو و ان امام تو است او است که شکر خدا را دوست  
 گویند که آنچه در ملک است از خدا تا خدا انان گوشت میزنند و جلیله  
 شنیدند و دیگر خدا شنیدند هر خبر را که تو را ان و تا سر باز ده بشیر

شنیدن

هفتم

شنیدن شنیده جنت خرد را باید ان و تا سر باز ده بشیر  
 بگویند انکه شنیدند یادش شنید جنت نور اعراف تو بگوشت و بشیر  
 برود نور انبیا بر بند و محمد سلام تو را از نور مثل انبیا شد تو انبیا  
 بخود عرض میباید که بگو تو عرضت را باید بگویش و تا سر باز  
 از انجا بشیر بگویم بنزد او بر رسته بالا از انبیا بشیر بگوشت و بشیر  
 سخن تو بشیر دیگر بخود رسیده غنا بخواند که در روز سلطان  
 مذکور بشیر تو که سهر است سر منجم در انجا ذکر میزنند و بشیر  
 تو بشیر انجا که باشت و بنوا از حرف میزنند و بشیر بگوشت و بشیر  
 بشیر بر باز که میدید و بشیر بگوشت و بشیر بگوشت و بشیر  
 پا دشت است حکم او حکم پا دشت است و دشت او دشت پا دشت  
 بشیر بشیر بشیر بشیر بشیر بشیر بشیر بشیر بشیر بشیر  
 بشیر ما جنتیج شنیدن بنزد او **والله اعلم خفی و هو العلی** **الحکم**  
 شنیدن انکه کشت بخود اگر اسم و انش الله خدا را دوست  
 با آنچه افریده و دانست با آنها بشیر از افریدن آنها و بعد از انکه افریده اند

بگویند  
 حرف  
 چند  
 بار

چند بار



وناجی خلق خود بگوشت کفر کوش و به پشیمان شدن ده شهر کوش  
 پاوش و شنیدن پاوش این خدای مراحمت کوش من پس خدای  
 شود خن بندگان خود کفر با **اِنَّ اللَّهَ اَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ** خدا میداند  
 لکن **ما یله الباطل** نعم خدا پناه میدهد لکن **باجنبه الذین فرطوا فیهم**  
 میکند پاوش و لکن کرم میکند بافتاب بر میکند با بخش میکند  
 روز اندا سر و هیچ نفرین نیست همچنین میشود الیه کوش تو چرا  
 رفتی مراد در بیند با نه چشم تو چرا رفتی مراد در و هیچ  
 دنیا هم نیست پس میکند که **تحرصا الیه علیه و اله قائم مقام خدا**  
 ان برزگوار یکبار عرصه امکان است یکبار نه کائنات قائم  
 مقام خدای واحد است جهت خدمت کل کائنات است با جمیع  
 بار او باشد بهر او باشد با طاعت او باشد هر چه بگویند منظور  
 میشود نفرین عریضه و غیره شمس هم است مگر طاعت تو را کرم  
 مطیع تو میگویم تو مطیع من مشورت است که غلامیک بند که آقا تو کردی  
 غلام عابد میشود و ان آقا معبود طرر میشود و کفر واقع نمیشود مطاع

کل کائنات

کائنات خدای مراد ال خدای مراد و خدای مراد ال خدای مراد ال خدای مراد  
 انیسر به جمیع جهات خدمت شهر ما و میشود و شهرت و شهرت و شهرت  
 علیهم جمیع و الله اگر طاعت کردیم او را طاعت کرده ایم خدا را  
 بنص این شریفه **من یطیع الله فقد اطاع الله** اطاعت این عین اطاعت  
 خدمت دیگر طرح دیگر نیز طاعت و طاعت ندارد و کد که هر خدمت  
 کد که هر خدمت سلام الله علیهم خدمت خدا که طاعت خدمت  
 عبادت خدا اینست عبادت خدا دیگر طرح دیگر نیز چه کند  
 این ن بخدا بروم این بخدا بروم نان بخدا بروم چه خدمت را بخدا بروم  
 خدایا جهات خدمت قرار داده صد و یک را که برادر من داد  
 خدا میگوید **من الله یرقض الله قرضاً حسناً** خدا همچو قرض میگیرد و برادر  
 من که قرض داد بر قرض خدا داده بموثر حالا بدین خدا برو  
 عید لده است و بدین خدا بموثر بر چه میکنی بموثر  
 زار احسین کفر زار الله فرعون هر کس زیارت حسین برود  
 زیارت خدا رفته اینست به خدمت و بکذا جمیع معظمت شما







بسور انجیل ادا کرد و صد الله تعالی و الله الطیبین الطاهرین  
 بحسب التورم **بسم الله الرحمن الرحیم** **سوره المیزان** **الف**  
 احقر الله رب العالمین صد الله تعالی و صد الله تعالی و صد الله تعالی  
 الطاهرین الله تعالی و صد الله تعالی و صد الله تعالی و صد الله تعالی  
 و صد الله تعالی و صد الله تعالی و صد الله تعالی و صد الله تعالی  
 خداوند عالم جبار در کتاب مبارک خود میفرماید **عَنْ** **الْقُدْرَةِ**  
 وَاللَّسِّ الْوَلِيِّ عِدْوَانِ مَا ارَادَ نَهْمُ فِي رِزْقِهِ مَا ارَادَ ان يَطْعُوهُ **ان الله الميزان** **الف**

در روز عرض کردم در مختصر این نیست که هر کس نظر کند در این عالم  
 این عالم را ملاحظه حکمت خدای یافت بطوریکه هیچ حکیم در این عالم  
 نمی تواند خدایه کرد و بر هر طور که در بیکو نیز در این عالم  
 ندیده شده بطوریکه هر کس در این عالم نظر عبرت نظر کند  
 می بیند که این عالم صفت حکمت صفت علم است صفت قدرت  
 نه نیست که این عالم را شخص جا نماند آن سفیر بند و کعبه باشد  
 پس هر کس یاف آن که این عالم را حکیم عالم قدر بیند و گفته خواهد

یافت

یافت که آن حکیم عالم قادر این عالم را بنفوذ عیب نیافریده است  
 بر این فایده این خلق را بیند و گفته آن فایده باشد فایده باشد  
 و فایده اعتنا باشد نه فایده که محترم اعتنا عقلان باشد و هیچ  
 عاقل را از انکار نکند عرض کنم که کوه کوه می کند از او بگریز  
 بر این چه میگویند و بگویند تو شر می خواهی این عالم را فایده نیست که عقل  
 باشد عاقلان کنند و حاصل از آن بیند کس چنین فایده باشد  
 و عاقلان کار کند و عقلان نخواهد بود پس باید فایده باشد محترم عاقلان  
 عرض کردم که هرگاه حکیم عالم قادر را بر این فایده کرد پس آن عالم  
 بعد هم بیاید و آن فایده حاصل هم شود و نیز مختصر است  
 در روز عرض کردم حالا بینیم فایده خلقت این عالم چیست تا فایده  
 خلقت این عالم چیست تا فایده خلقت این عالم همین است که مردم  
 بخورند و عیاشی مذهب و تقوا کنند یا قوم بر صحر کوشند و آخر  
 بینیم که این عالم را بر این فایده اند که قوم شر را بخورند  
 و خیر شوند دست بشوند و تقوا کنند و شر را بطلانند و قتل کنند



ریش در خفه را ملبس کنند در تقوط خفه غوطه بخورند لغز عالم  
 مانع عظمت را بر این چیز نیا فریده نیز که هر بخورند و از آن پائین  
 در کنند نیز چه چیزند بعینه کوه الی باز بر سجاست سپر خداوند  
 عالم عظیم حکیم نیز عظمت را این اقدار را که هزار هم بر روز زمین  
 است خیالت نرسد نیز افتاب کو چکست چهار هزار بار راه  
 در است آن تو در کر که در هر روز زمین است سپر نیز عالم عظیم  
 عظمت را خدا بفرستد و باز در پیکر فایده کمالنا قاهر نیا فریده  
 بلکه بر این فایده که فایده محمد است نیا باشد افریده و آن فایده معرفت خدا  
 و در عالم است آن فایده عبادت عالم است این عالم را بر این افریده  
 که بند کائنات عرف بحق او نمیزد بند که کنند از بر او نه نیز است  
 که نه بند که نیز نیست کانی نفعی با و برسد بگوید که اگر کنیم خود  
 منتفع می شویم مثلاً مختصر بر این نیز حکم عرض کنم مثلاً بند که نیا  
 شد کنند معدن میدانند و مثلاً کلکت زنده و زمین کنند و از آن  
 سنگها ریخت معدن هر روز آوردن و کذا حق و از آن یک چیز

بنی اقدار

خداوند

بیرون آوردن و طلا و نقره بیرون آوردن نیز بند که نیا شد  
 که شایسته شایسته ابدایت کردند و بکنند بیرون معدن کنند و  
 بیرون آوردن و کذا خشتن و امثال اینها و فایده اینها و صفت  
 و حقیقت که بر این شایسته شود اگر معدن اینها فایده آن عاید خود  
 شایسته شد نه نیز است که خیال کنند شایسته زبان اینها  
 بخون برده لغز به پیکر رزده لغز خدمت بجا حد بر این کسر  
 بکنند چیزیست بلکه شایسته را تعلیم کرده لغز کیفیت بیرون آوردن از معدن  
 را منتفع شدن از معدن انا ایست صاحب است بیرون صاحب کجای  
 که آن شود بیکه دلالت که شایسته بکنند نیز منتفع دلالت  
 بکنند شایسته بکنند و کذا خشتن آن نه از بر این منتفع خواهد بود  
 هیچ صاحب نموند از و همچنین است خداوند عالم خزانة رحمت و جود  
 ما جود و کرم او بسیار عظیم است بسیار عظیم است شایسته دلالت  
 که لغز بیرون اینها از بر این حد کردن انجود و آن کرم و آن رحمت  
 فایده او را بدست شایسته لغز علم او را بدست شایسته لغز شایسته



حجب علم سحر منسوبید که اگر میخواهید آن زید و غیره را شکر کنید  
چنین کن و چنین کن و این را نه تو میدانی بلکه میخواهید بدان  
زید و عمر و حسن بنید از چنین کن و چنین کن اگر میخواهید شافع  
چنین کن ادب تعلیم میکند حالا اما معلوم سحر تحجید بر تو دارد و اگر  
ایا تو را میگوید که گفته ایا قتل آن گرفته تو را حالت بلکه اینها را برادر  
خود تو در آن تو حاصل کن و آن مراد است جزو تو بتو تعلیم کن و محضر  
خداوند عالم این را نیز اگر بتو تعلیم فرماید این عیب و تهمید که  
بتو امر خسته بر این حاصل که در آن مراد است خود تو است بر این سید اگر در آن  
منافع خود تو است بر این چنین حیات بر این بر این خود تو است بر این  
یا فتن رحمت بر این است بر این بر این شدن در درگاه جلال  
اوست و جلال یا فتن و عزت یا فتن بر منصب یا فتن و یا فتن  
حکم و امر شدن است این عیب و تهمید که بتو تعلیم کن و این را نیز  
شدن و بر این منافع یا فتن تو بتو تعلیم کن و این را نیز و تو را این  
بر این سید و این تحجید است و بر این عیب و تهمید که بتو تعلیم کن و این را نیز

بنام

تو که این را میخواهی بنام ملک تو را ادب معلوم کن شدن تعلیم کرده اند  
که بتو تعلیم کرد و است که بتو تعلیم کن و این را نیز و این را نیز  
نمیدانم فلان شد و فلان شد و این را نیز و این را نیز و این را نیز  
خودت از کینه خودت رفتی و عدلی الله و الله امنوا ما یحیی عدلی الله  
**الفصل دوم در بیان** این است که خدا میفرماید ای ملک  
الذین خسروا انفسهم بقتل نفس خود را خسران دادند و خود را خسران دادند  
از دست او برده خود حیات مدوام و ثبات او از دست او برده  
بهانه بر این که مراد از کینه است از چه مراد از کینه تو کرد  
بهانه بر این که مراد از کینه است از چه مراد از کینه تو کرد  
حالا دیگر ضرر که عیب و تهمید مراد از کینه است از چه مراد از کینه تو کرد  
میزان که خود را نیز اعمال قتل و کینه است از چه مراد از کینه تو کرد  
نمیکردند اند اینها را بنام زود امید داشته هنوز هم نمیترسند  
انها خلون عبد الرشید خانی است قتل هم نمیکشیدند خلون  
عبد الرشید خانی است از چه مراد از کینه تو کرد از چه مراد از کینه تو کرد







یکپاره و الا مضرا فریده و ادم نه را خورده فاسد میکند  
 نت منفعتی است در لا یکپاره و الا هر بخت سر در چشم در و میزد یکپاره و الا  
 نافع افریده که اگر ادم بخورد دل در دفع می شود یکپاره است اگر ادم  
 بخورد چشم در دفع می شود و نفع صدمه رفع می شود با بنظر قسم  
 دوا افریده و الله خیر است جمیع این اعالی که نویسد در این  
 عالم بعد از این جمیع این است و الا تعفر از آنها  
 بعضی از آنها نافع است لاحواله اثر دارد اعلی اگر میگویند  
 نور باز از بقله کتب میگوید در فلان بین چه طور در الفور لغت  
 حرف احدث غضب میکند در حد او بر نور باز از کتب  
 قرآن شایسته بین چه طور لغت کلمه حرف احدث خیر است  
 او میکند پس دید که اثر کرد یک شت کسر بر زمین چطور  
 بهیچان میاید غضب میکند بر وزیر باز در یک شت خیر است  
 بین میگوید قرآن دست شایسته کشتید انفاق فرمید  
 اعمال اثر دارد افعال اثر دارد جمیع اقوال جمیع افعال

چگونه  
 ۴

دوای

دوا است یعنی خدا را در دفع جمیع چیز شایسته افریده و بدشایسته  
 باشد چیز را بیا فرستاد و بدشایسته و این را امر کرد و شایسته  
 بگویند که فلان عمل و فلان عمل و شایسته و فلان عمل و فلان  
 عمل و شایسته و آخرت است چنین کن و چنین کن دنیا را صلاح  
 چنان کن و چنان کن آخرت صلاح شود انبیا آمده اند آثار اعمال را  
 بر این بود که گفته اند این کتب بر که اسم صفت یک دوا را در آن میگویند  
 اسم آن مغدرات او ویه است حالا بخیر لغت فقره و لغت علم شریعت  
 هم کتب مغدرات او ویه است معنیش را هم نوشته اند  
 هر چیز را فرموده اند حالا کلمه بخیر لغت از آن میسر و بخورد  
 هر که اسم بخیر بخورد از آن تر یا قیامت بر نفس که از هر  
 بخیر بخورد بهیچان لغت است **لا اله الا الله** با ورت نمی شود  
 بخیر بهیچان لغت است آثار را دارد لغت اعمال است اما بخیر در دفع  
 فقره لغت است با ورت در میان مردم دیگر احدی اعتنا نمی  
 نمیکند در دفع مگو تا مردم را بشیر معتبر اعتنا نمیکنند غلبت



کمن حجته آنکه لامحاله میرسد به حبش بود که رسید میان شهادت  
تفرقه می شود نظم مدینه از هم می پاشد مال مردم را محو وید حاش  
نکنند زن یکدیگر لکها نکنند بچار مردم لکها نکنند طمع در مال  
مردم نداشته باشند ثلثت دیگر چه چیز است غیر از اینها بچار که  
اثر اینها را خواسته اند و بشد بر بجزر دیگر نیست تحمیل کرد  
منیت قوی بر تو گذارده اند بچیز جز بود دیگر بر روح تو اثر میکند  
فرموده اند خلق خود را بخشن کن تو کشت کنز خود را حش  
نوز در در دنیا داشته باشی حجت بر تو نماند و تا چند نهم  
غم غصه سپر جمع اند احوال که تو را بان امر کوه اند بر اثر  
خوف تو است گفته اند غم کنم حالا تو عذر مرا در برابر چه  
خواستند اند کنند آن عرق شمع در انجابت بر تو حجت  
شده از تو هر شود خواسته اند پاک کنند تو را از ان منبر  
کیف بخیر آنکه عذر منجی است دیگر چه گفته اند گفتند عذر  
را ببرد کن تو حجت نیا و شود گفته اند سواک کن بر این دنیا

فبانی بود

تو پاک شود زنت از تو متاثر شود برادرت با او کشتن  
از کند و آن تو متاثر شود غم کن بر این که شمع  
باشی مردم از کند بدن تو متاثر شوند جمع اند ثلثت نافع  
خود تو است عذر مرا در برابر چه تو است غم کنم حالا تو است  
تو است حالا عذر مرا در برابر چه خداوند کند که خداوند  
اعمال اثر قرار داده آن اثر را تو غم کن غم کن غم کن  
و آن اثر را نافع حجت خداست هرگاه تو آن اعمال را کردی  
که اثر را نافع دارد و اثر را حجت برادر مر باید و همان حجت  
که خدا در دنیا و آخرت برابر تو افزیده حالا دیگر تو را حجت  
در حجت می یوی کار ما مضطر را اگر اثر را ضرر تو در برابر  
غضب خداست و تو داند غضب خدا شده و در غم  
شده چرا که پس داده و فغان دار حجت آن اثر است حالا  
ات کوه اند بات ایمن این چه می گذارده اند و من کویید  
لله اثر اینها در دست غضب است و غم کنم آلا آنکه حجت در دنیا بر حجت

است



و حجت اخوت حرب اخوت و هبت دنیا چرب دنیا و هبت  
اخوت حرب اخوت پس این جو معبر از خوف کفتم <sup>حرب اخوت</sup>  
انده معدن کار را یاد شد و او را بخوار معدن طلا کارگر کارکن  
طلا کیرت بر این بخوار معدن کو کرد و شد کارگر از نصیب  
نویسند و اینها هم معدنهای بعضی از مردم هستند که کفایت  
گرفته اند و در معدن غضب کار میکنند کلنگ میزنند و معدن  
کو کرد و شمشیر میزند و از آن میزنند باز کلنگ و دیگر کار  
میزنند و شمشیر میزند و بیشتر میزنند و معدن کو کرد  
شد و او را دند و هر غضبها بر آنهاشید و میزند و کلنگ  
در داد و در برهوت خواهد افتاد و خواهد خست و بعضی از  
خلق این طورند بعضی از مردم معدنهای رحمت را میزنند  
و هر کلنگ میزنند و طلا پرورن میزنند و نقد پرورن میزنند  
یا قوت پرورن میزنند و این از بر این خود در دست طلا  
بین چه میزنند خدا میداند که این چیزها بیکه غضب میکنم کافم

این

اینست که محو سرست بچشم دیده میورد پس کار خود را بفهم و بنویس  
کجا میسر بداند که این حرفها از خوف شیطان میزنند و  
میزنند میگوید خدا اگر میم است بر وجه میداند بلکه میزنند و میزنند  
مرد که نو دارد میگوید در معدن کبریت افروخته را میگوید خدا اگر میم  
است خدا اگر میم است لکن اگر راست میگوید خدا را اگر میم میداند  
جواز را عت میزنند چرا کب میزنند بخدا اگر میم است و دست میزنند  
هم میزنند و هیچ کار نمیکنند اینست خدا اگر میم است لکن نو دارد  
کلنگ بر معدن کبریت افروخته میزنند و میگوید خدا اگر میم است پس بداند  
که اینها شیطان بنویسند و میگوید تو اگر بخدا معتقدی تو را از او کرده اند  
از کو کرد و کندن از انشور تو چرا در این معدن کار میکنی تو اگر معتقدی  
بخدا سیر تو را امر کرده اند که کندن معدن رحمت تو معدن غضب  
میکنی و طلب رحمت میکنی این اشتباه است بر دیار معدن کو کرد  
شد و نوشته شده است انتقم خدا اسم غضب خدا اسم  
خدا اسم کو کرد که تو میگوئی پس نگه معدن طلا نوشته شده











کنید پس فایده فرستادن شد کندن معنی کن شد بر  
 خود شد منفعت دارد نیست که در حدیث خبر فرمود **خاتم النبیین**  
**ما خلقکم لاریح علیکم** هر چه را خلق کردیم تا از بهر خوشبوی  
 میرید منفعت حاصل کنید نه آفت باشد از فریاد که از بهر  
 شد و در سیرم **ان الله هو الزاق ذو القوة المتین مرفیاً ماریماً**  
**من رزق و در پیغمبر** **ان یطهرکم لیس فی خلقکم** اگر دیدم در این عبادت افیرم  
 و تعلیف باشد که دم نه از بر این بگو که نیاید بجزیر غریب  
 کمک می کنند عیب و اما مرا چیزی بدینند هیچ جهت باشد  
 ندانستم بگو از عیب و در حق آنها اندک از دیدم پس از آنچه  
 عرض کردم معلوم شد که فایده خلقت امر بزرگست و آن  
 عبادت کردن و شفع شدن است عبادت کردن و شفع شدن  
 رسیدن این مقصود نه بگو نیست **لا یستقیم لیس عبادت**  
 را چه طور باید بکنیم این عبادت را چه طور عیب و در سیرم  
 اگر باشد گفت مرخص بر فلان معنی را بکن معنی آن  
 کار کن

ان الله هو الزاق  
 ذو القوة المتین  
 م

منفعت

کار کن و هر چه بخوایم طلب و تقصیر بر دار هر چه در دست خود  
 تو باشد مال تو باشد حال پا داشت تو را امر کرده بکنی یا امر کرده  
 و خط بذات پادشاه ندارد و بلکه جهت عبادت رسیدگی آن که نیست بذات پادشاه  
 معنی تو میرد در شریک آن معنی اگر چه صد فرسخ باشد  
 در در تو معنی است و کلک تو معنی بخورد و معنی  
 بیکار از آنچه باست جوهر و گوهر رسد از در معنی هیچ  
 بذات پادشاه ندارد و چنین خدا تو را فریده و بهر حکم کرده خدا  
 خدا را هیچکس از خط بذات خدا ندارد و حال ایا که فتن  
 این خدا را میخوانیم بخوانیم بدانیم چگونه آن خدمات را  
 باید بجا آورد و عرض کردم نه خدا را میخوانیم و نه سخن او را بگوید و خلق  
 نشود و علانیه او را میبینند و نه آیت که خلق بالا میروند  
 زبده دلت خدا را در آتش ده کنند معلوم است هر خلقی  
 نشاند اگر چه واسطه گرفتن محال است از اجابت خدا باین  
 خدا را بین عیب جاهل نادان تا فایده را در او پیغام آورد

و باطن عیب  
 مکن این کار را  
 که نیست بذات پادشاه  
 بکنی

بگوید و خلق  
 م

از خدا  
 م



چند که از جانب این پیغام بیاورند و بر سر زبان بیاورند و آن پیغام از آن است  
 رعایا قائم مقام خود گردانند و بر این قرار دادند که هرگاه از این  
 این خلق قرار داد و امر و نهی خود را از زبان ایشان بجا آورند  
 حکم و سلطان خود را از جبهه ایشان استظهار فرمایند و بر این  
 رسولان نشینند در میان خلق و حکم بر بعضی از جانب خدا و امر  
 و نهی از لب ایشان برون مریدان از زبان ایشان شنیده و بپایان  
 خدا از حرف رسولان هیچ میشد خدا دیده و نهی و سخن گفتند  
 پس رسول را خداوند در میان مردم استظهار کوی است و بپایان  
 زبان او را از زبان خود قرار حکم او را حکم خود قرار داد و خبر حجت رسولان  
 در میان خلق نشینند در منصب حکومت و قائم مقام شدند بر  
 خدا و هیچ فرقی بین ایشان و میان خدا نبود و بخوبی مکرر اینکه  
 ایشان میدانند و خدا ایشان ایشان بنده اند و خدا احوال  
 ایشان ایشان قائم مقام خدا نیستند بدون تفاوت بلکه با  
 خلق مطلب است پس بدان که که خلق شدند بر اطاعت محمد و آل محمد

سلام الله علیهم

سلام الله علیهم و جمیع رحمتی که اطاعت بغیر تشال کردن حلال  
 فرمایند بخوانیم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم  
 بنیدانم خدا را بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم  
 ملائکه بگویند که در اثبات خدا اما چنین نیست بگویم بگویم بگویم بگویم  
 بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم  
 انکم الی الله عز و جل و انکم الی الله عز و جل و انکم الی الله عز و جل  
 از که توحید را بر او خست ایا میگویند از که پرسند توحید را  
 میگویند که بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم  
 ایا توحید را خفت باید بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم  
 حاشا و کلام چنین باشد بلکه میفرماید کلام که او در  
 قول لا اله الا الله از جانب خدا آمده مردم را بفرماید که این است سیم حلال  
 پس بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم  
 و بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم  
 و بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم

خدا  
 سوره خدا با او فرستاد  
 ادع الی سید مرتضی  
 ۴



این سخن را که حق است  
بغیر باید باشد بهم غیر اگر را خداست غیر خدا نه بود و لا  
بی این با هم حق که حق است  
بی این حق مرزا بداند که او بود و این است که خدا را که نفیست ده  
رسولان بود و معلوم است که خدا را دیگر ندارد و اگر خدا را شکر است  
بغیر آن آدم نیاید خدا این غیر میسرند پا است باید حاکم غضب  
کنند آن حاکم مردم را بر حق پا است و بدارد و هر حال مقصود این  
بود که ما را رابطله بر خدا نیست ما را معرفتی سخن خدا نیست غیر حق  
و شریعتی است باید خدا خود تعظیم کند تعظیم خدا غیر  
دیگر ندارد در ملک ندارد مگر اینکه زبان حق را بگوید و حق را  
و زبان حق را بگوید و این را بگوید و این را بگوید و این را بگوید  
هر وقت بغیر سخن در آمد خدا حرف روزه هر وقت بغیر سکوت  
خدا است سکوت که کرد و در این شخص است چه بغیر سکوت  
حق سکوت خداست کلام حق کلام خداست ایانینده که بغیر صامت  
علیه و آنکه روزی با حق بخور یکدیگر و بخور و طاعت است تقصیر

حق چه قدر با حق هم بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر  
خدا با حق بخور یکدیگر و خدا را که کوشش میکند با حق و بخور با حق و بخور  
بخور که بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر  
که خدا بخور که بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر  
بگوید که بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر  
عزیز به مردم و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر  
عزیز کنم و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر  
طاعت از همه چه بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر  
نزد با حق تعالی که بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر  
نزد حق تعالی که بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر  
را بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر  
جان از حق تعالی که بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر  
ندارد و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر  
غیر از حق تعالی که بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر و بخور یکدیگر



شد بخیر از رخ جان نور و نخواهم پیغم ما خبر از جان نخواهم  
یا بخیر با جان تو صفا چه کنم به چشم جان را از منم نه با گوش  
از جان تو صد انور شوم نه با دست با جان تو صفا چه کنم  
لکن جان تو بر گزیده است در این عالم از بر از خود می سلا و از  
مظهر خود و جلوه و پیدا می خود قرار داده گویند از صلیح این  
جان میگویند هر کس بخواند تقرب می جوید باید بیاید در پیش  
این تن در این تن عرش استوار است این تن که در سلطنت  
اینه سر تا پای نیست قائم مقام من خلیفه من است که تقرب  
من بخواند برسد بقرب این بدن اید هر کس بخواند بخیر از رخ  
شود از این زبان و از این دهان شنود هر کس که بخواند  
خبر از بدن در نور است این دست که دارد هر کس بخواند بخیر از  
بیاید که ما بسوی این بدن بر دارد هر کس بخواند سلام من  
بیاید سلام با این بدن کند بدین که خبر از تو است سنی جان  
تو میگوید بیعت بخواند با من کند در دست این بدن بخواند

بیعت با دست این بدن کند با من بیعت کرده و باید  
که من خبر از این بدن بدین نه این بدن نیست نه من این بدن  
نست بیعت است و خط منجی ندارد من نور را مکتوم است هم را خط  
بیدن نیست لکن در لباس این بدن در آمده ام با این بدن  
من جلوه کرده ام بطبع هر کس است که بخواند که از زبان گوشت  
این بدن بر درین مرید اطاعت کند من هر کس است که بخواند  
من شود و من هر کس است که سبب با این بدن گوشت استخوان  
برند و دست من هر کس است که در صد و خط این گوشت  
و استخوان بر لب این بدن بر دارد و در دهان کن که خدا در هر  
جان درین است استغفر الله این کفر می شود و برابر تو میگویم آنچه  
را که این است صد هزار بار هر که در از جان بیدن خدا بخواند  
تفکیک است همان قدر که جان در بدن جلوه کرده صد و نود  
کرد و مرتبه از جان خدا در هر بهتر و بهتر جلوه کرده است و گفته  
عرض کردم مباد اخیال کن شد از همه جهت مطابق بود بر این



















خود با شتر نشاندن و شتر نشاندن خود در خضر نشاندن و خضر نشاندن خود  
مباشرت باشند بقول مرد که میگوید اقلان خود میگویند استادم  
میگویند زن استاد و همین رخصتی بخور مردم نقص میدهند  
خدا که مباشرت باشد همیشه بخور خدا را تقدیر کند و تفرقه آنها  
نقص میدهند بر خدا و تفرقه از حرام گیر معزول شود حرام  
که از او گرفتند دیگر استاد باید بگویند و زشتی هم زن استاد  
بگویند خبر این نقص در حرام گیر نیست نه در خدا و نه در مردم  
اینست که مباشرت امری است که از شرکمان ابرش میسوزد و جمیع  
لواحق است او میدارد و این از عظمتش است نه از کمال  
او است بعد از آنکه اینها یا فرغ میگویند از جمله بدیهیات  
مذهب اسلام نیست که هر صلی الله علیه و آله در رب و تبارک  
خدا قدم بجای کند کرده و هیچ بنده از بندگان قدم در اینجا نگذاشته  
باین واسطه برتر بر کائنات پیدا کند از آنچه خدا مالک کعبه سبحان  
الله اسیر عبده لیلاً المسجد الحرام المسجد القدوس القبر بارکنا حوله

بین و چه میفرماید اسیر عبده لیلاً المسجد الحرام المسجد القدوس القبر بارکنا حوله  
ان مقام شد خیر از در عبودیت بجای رسید و خوف و حلاوت کرد  
یافت او را در منزل بعد از مردم و او را بمقام قرب آورد و حلاوت  
او را غیر از غیر را کم گفته نشیند و پیغمبر و محمد و شب معراج بجای نیندم  
که جمیع ماورای معرفت هم احد را غیر خود ندیدم ختم بعد که تفرقه  
بعد و غیر ماورای هم معلوم بعد از جمیع ماورای هم نشیند  
معلوم است از جمیع موجودات بریده و جدا پیوسته و ختم کرد  
خدا با او فرمود تو در مقام بعد نباید باشی تو باید بمقام قرب  
بیای سبحان الله اسیر عبده لیلاً المسجد الحرام المسجد القدوس القبر بارکنا حوله  
افسر سبحان الله ان خدا اثرش است ان خدا اثرش است  
در آثار بعد از تفرقه و عبودیت خوف و حلاوت از جمیع نقصها دار جمیع خوف  
بینیها و جمیع ذلها تفرقه کرد و این بعد از از در حلاوت حلاوت داد و حلاوت  
او را سبحان و قدوس کرد و عبودیت خدا حلاوت کرد سبحان  
الله اسیر عبده لیلاً المسجد الحرام و بین چه کرده او را در شب



تعجب نیست که اندر از شب گذرانیده و بر زرب سینه پس بجای  
 معراج بجای رسید که اقباب بر قله راس بود بر فرق سر بود از  
 ظاهر و انجا کرد و لکن از راس بود که کرد در شب معراج ناز ظهر روز  
 جمعه بود ناز ظهر بفرجه در شب ناز ظهر بفرجه شب معراج بهر هوا  
 ناز ظهر روز جمعه و میکند مغرب این چه چیز است مغرب این را که  
 زبان طاهر بخوریم چنانکه آن بقلع زهره رفت و از حلقه  
 گذشت دیگر زمین پیدا نیست شب سیه زمین است و چرخ زمین  
 کم شد سیه زمین هم کم میشود و چرخ سیه زمین کم میشود از سایر  
 و فلک زهره است بیلا اعمه روز است اگر چه نصف شب باشد  
 نصف شب بر اگر کسی است که انجا نور سیه زمین نشسته اگر چه  
 زمین تمام شد و بیرون رفت از سیه زمین و بجای رسید  
 دیگر زمین پیدا نیست و به اشک هم پیدا نیست و بفرجه  
 چه چیز نیست جمیع ملک انجا نور است و بفرجه از ازل گذشت  
 و بیلا از هم رفت و این زبان طاهر بود لکن برابر این باطن است

از نظر

باطن است و آن نیست جمیع خود سیه را کاینات جمیع بقصد  
 موجودات جمیع خود بهائیه در ملک است همه آنها غرض است  
 بجز نور خدا و همه روز شب آنچه جمیع کاینات میکنند از نور  
 در شب نیست که از روز برایشان میباشد جمیع از نور خدا و از  
 جهت خدا است و از جانب خدا است از خدا که گذشت دیگر خفیه است  
 حالا ظهر را در شب جمیع از ظلمت خفیه بیرون برود و در برابر  
 نور خدا این غوطه در کرد و آید از انجوت معراج در شب که باید  
 از شب بگذرد و باید از ظلمت فارغ شود و بکار است باید بنور خدا  
 خدا بیست و چمن محمد صلی الله علیه و آله از ظلمت فارغ شود  
 و بر روز نور خدا بیست خداوند از مقام قرب سینه  
 باد انعام کرد مقام مری چون از بر کار را مری چون برابر  
 جمیع هزار هزار عالم را پچیز چنین فرمود و وقت بفرجه  
 فرمود **هَذَا كُنْ عَطْفًا مَعْنَى اَوْ كَيْفَ يَفْعَلُ** نیست عطفاً مری و انعام  
 کردیم میخوایم بده میخوایم بده مال تو است بگو قمر بر این نشانی



عرض کعبه ام البسته جمع منجر آید نشیند لند اگر بعضی هم نشیند  
لند البسته فراموش کعبه لند ان آتش که هرگاه که اندر در بیان  
شخص اندر شمشیر باشد که در ان بیابان نه باشد ابا  
و غیر ذلک کذا یک قرض نان یک کوزه آب آتش باشد  
و بغیر از ان چیزی نداشتند باشد پادشاه هر در ان بیابان  
گیرفتند و بهیچ وجه نداشتند باشد و از ان شک و گریه نداشتند  
برون شده باشد و با این درویش رسد لند درویش  
یک قرض نان یک کوزه آب و از لند کرده نان و کوزه ابر  
میدهد پادشاه و پادشاه و لند نجات میدهد و خفتن برکت  
میدهد و مکر را بر خود میخورد و لند می کند قصد میکند بمهر  
جان فرار پادشاه کند حالا پادشاه هم رفت اجناس با فاکه  
اتفاقا از آن طرف عبور کرد و لند شخص را اب داد و نان داد  
و برود و با ان سر نیند حالا لند درویش رفت در ان ممکن  
بغیر ممکن ان پادشاه و ان پادشاه و حالا بخوابد و فرزند

ایا پادشاه

ایا پادشاه بدید بگویم هم توجه قدر است اگر بگویم پادشاه  
همان قیمت قرض نان او و کوزه آب و در اباد و پادشاه خلیف  
است بخت اگر بگویم اضعاف لند بدید و قیمت لند صد قیمت لند  
بدید و لند قیمت لند باز بگویم هم هزار اگر بگویم پادشاه نصف  
ممکن است بدید با رحمت نموده سکاهای لند نان که او پادشاه  
ش. که نند و اگر بگویم جمع ملک خود سلطان بان درویش  
بدید چنانکه او را سلطان کند پادشاه شرم کند و خوف کند انچه  
و قشیکه باینکه که اسطفت خوف و او را حاله عسر داده و بخت  
از جان خود را داده و دنیا سپر مرک خمر چه دریا چه بر آب  
خمر زنده ام مال حلال خیر لیم و قرض جان خود را پادشاه  
بدید و عسر داده و الله اکبر ملک خوف و بار زنده است  
سپر پادشاه اگر جمع ملک خوف و بدید عسر داده کرم  
نموده هیچ زیاده داده لند ملک یا قرض حاله عرض بگویم خداوند  
نواب مومن را و در عرض مومن قرار عالم ده برابر مومن







نستیم صاحب دایم بر انتظار باید کشیم بر آن نوکر را بخت  
دور از غیور دیت محمد زلف محمد صلوات الله علیه  
علی محمد واله



منه و من به من و من به من  
منه و من به من و من به من  
منه و من به من و من به من  
منه و من به من و من به من







